هذا

کتاب مرآت الزمان در تاریخ
چین و ماچین و جاپان بسعی

آقا میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی

بزیور طبع در آمد

DUTTPRASAD PRESS BOMBAY

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی جعل سیر الماضین عبرة لمن اعتبر وتذکرة لمن اراد ان یتذکر والصلوة والسلام
علی محمد خیر البشر وآله الاطهار شفعاء یوم المحشر اما بعد برای خردمندان مخفی نپوشیده
ماند که مفیدترین علوم مجال ترقیات ابنای بشر خواندن تواریخ امم سالفه وعبرت گرفتن از
احوال واخلاق فرق سابقه است وتاریخ علمی است که از احوال وعادات ودائره اقتدار
ونفوذ پیشینیان را بازمی نماید وآدمی را بر احوال اعصار سالفه واقف می کند هرگاه کسی در تواریخ
دقت نماید این معنی را بالبداهه والعیان می بیند که از برای هر شخص سه عمر وسه حیات مقرر است
حیات اول آن حیات شخصی موقتی است که نهایت هفتاد سال یا صد سال دوام خواهد کرد
ودرین حیات حیوانات نیز با او شریکند حیات ثانی حیات نام وآوازه اوست ومدت این حیات
اگر بقواعد حفظ صحت راه برود بهزار سال بلکه بیشتر میرسد حیات ثالث حیات ملتی است که اگر
در حفظ صحت ودفع مرض آن بکوشند ابدالدهر زندگانی کند وهرگز دست اجل بدامان بزرگواری
آن نرسد وسعادت واقبال یا بدبختی وشامت این حیات را حد نیست بخلاف حیات
شخصی که درجه سعادت وحظوظ آن بسیار محدود وضیق است کسانیکه از حیات وطنی وزندگانی
ملی رایحه بمشامشان رسیده هیچ بآن تنگنای حیات محدود شخصی سر فرو دنیاورده سعادت دو

در زبان ایشان چنان سخت است که بسهولت معلوم نمیشود و مذهب ایشان بت پرستی است و
کارخانهای نیکو دارند و در صنایع اگر از اهل اروپا فایق نباشند کمتر نیستند و هیچ ملتی از غربا
بجز داچ و چین مأذون نیست که با اهل جاپان معامله کند یا بمملکت ایشان رود و آنها نیز
بطور زحمت و سختی داخل آن ولایت میشوند و بجز جزیره کیوسو به جزایر نیز آمد و شد ندارند
و پای تخت این جزیره قصبه نکاسکی است و حکومت و سلطنت جاپان بسیار با تسلط و اقتدار
و تاریخ آن ولایت تا حال کما هو حقه مستحضر نشده ام نگاشتن شئی ناقص مثل عدم معرفت است لهذا
اغماض رفت تنبیه دولت جاپان محتوی بر جزایر چند است که سابق الذکر است و معدودی
جزایر کوچک که از توابع آنهاست مثل شدو کونه شیر و ای تروپ و غیره و این جزایر
تماماً معمور و مسکون و آباد است و طول جزیره نیفون را در سایر کتب هشتصد میل نوشته اند
و عرض آن مختلف الروایه است از هشتاد میل تا صد میل نوشته اند و در جزیره نیفون که
معظم جزایر است سلسله از جبال از شمال بجنوب امتداد دارد که ارتفاع بعضی از قلل او دوازده
هزار فوت است و قله بعضی از آنها با برف مستور است و بعضی از این قلل نیز آتش فشان است
و بدان واسطه زلزله درین جزایر بسیار اتفاق می افتد و گاهی چنان شدید است که
یک قریه بکلی خسف میشود و درین جبال آب گرمهای طبیعی بسیار است و معادن نیکو
دارد و از این ولایت فلفل و زنجبیل و پنبه و شکر و نیل بخارج بسیار میبرند و چای در اطراف
رودخانها بسیار دیده و همه ساله هزار هزار چای باطراف عالم میفرستند و هر غریبی که بانجا
وارد شود یک ظرف چای باو تعارف میدهند و مروارید سرخ درین انهار هست که کمتر از
مروارید سفید نیست و در جنگلهای آنجا کاج و بلوط بسیار است و از حیوانات مثل خرس و
خوک و روباه و سگ و میمون و خرگوش بسیار و قاطر خوب در آن ولایت بعمل می آید و مردان
سگ و زنان گربه را دوست میدارند و اقسام طیور یافت میشود از ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم
و عقرب و سوسمار و سایر حیوانات از موذیه و غیر موذیه فراوان است و در دریای جاپان
اقسام ماهیان هست که در سایر بحار نیست و مردان ایشان غالباً بکسب و کار و علم و هنر مشغولند
و بزنان خود بسیار ستم می کنند و زنانه را معقوله بسیار زنند و حروف تهجی ایشان چهل و هفت

که او را ینه چونزگو مینه در سنه یکهزار و دویست و شصت و شش هجری بر تخت پادشاهی
بر آمده تا اکنون که محرم یکهزار و سیصد و دوازده هجری و مطابق است با سنه یکهزار و
هشتصد و هشتاد و سه عیسوی از قراریکه در جرائد مسطور شده در قید حیات است

خاتمه کتاب در ذکر شمه از حالات جزایر و مملکت جپان و اطوار و افعال اهالی آن

جپان مشکل است بر تین مرکب از چندین جزیره است و بسیار معمور و آباد و دولتی است قوی و قادر
جزایر معروف آنجا نیفون یا نیپون و جیسو و یاتس می و شکوک و کیوسیو است که او را کیسیو نیز
گویند و نیفون بزرگترین جزایر است که تخمیناً طول او هشتصد و پنجاه میل و عرض او صد میل است
و سا هشاهی جپان در محیط پاسفیک در مقابل منکولیه و چین است و جمعیت این جزایر تخمیناً
فزونتر از سی ملیان است و سکنه این جزایر در صورت شباهت تام با اهل چین دارند چنان
معلوم می شود که در ازمنه سالفه از اهل چین باین جزایر رفته باشند و عموم اهل این ولایت قصیر القامه
و اسمر اللون و با نظافت و باهوش میشوند و در جپان معدن طلا بسیار است و معادن مس و نقره
و آهن نیز یافت میشود و معدن جواهرات نیز هست و طلا چنین وفور دارد که دیوانیان از کار
کردن معدنها منع میکنند که مبادا قیمت طلا شکسته شود و این ولایت در تابستان بشدت
گرم و در زمستان بشدت سرد میشود و سواحل دریای این جزایر بسیار سنگلاخ است و سلسله
جبال در وسط این جزایر امتداد دارد و بعضی جبال مرتفع است که اکثر سالها در برف مستور است
و بعضی از این جبال نیز آتش فشان است و در این جزایر رودخانه بزرگ نیست هرچه هست کوچک
و پای تخت این شاهنشاه جدید در جزیره نیفون است و شانزده میل دوره این شهر است
و جمعیت این شهر فزونتر از یک ملیان است و خانه‌های این شهر پست است و بسیار قلیل خانه است
که دو طبقه باشند و شهر معروف دیگر این جزیره میکو است که قریب انتهای جنوبی این جزیره است
و او نیز شهر معمور است که ششصد هزار نفوس دارد و محل جلوس خلیفه دین و مذهب شان در اینجاست
و اهل جپان بسیار پاک و با سلیقه اند چنانچه ادنی و اعلی در خانه خود محل حمامی دارند که همه
روزه با اهل و عیال خود در آن حمام خود را شست و شو میدهند و عادت ایشان در
خوردن طعام مثل اهل مشرق بالای زمین است و خوراک آنها غالباً ماهی و مرغ و تخم و سبزیست

تصرف او درآوردند تا در سنه [illegible] هجری شن حی نامی از طایفه تاتار ین چیو که در وسط
طوایف مغول و در مغرب قالموق و سونکر توطن داشتار دو ئی که عبارت از سیصد هزار
سوار باشد در تحت فرمان آورده مملکت چین را فتح کرد و سلطنت را صاحب شد و با عموم
مردم از در ملاطفت و مرفت و طریق مداهنه می سپرد و بلطایف الحیل خویشتن را از فتنه
و غوغا طلبان محفوظ میداشت مدت بیست و شش سال کار رعیت بکونه کرد انگاه وداع
جهان نمود بعد از انکه روزگارش بنهایت رسید تیرش لنک هی در سنه ۱۰۸۰ یکصد و هشتاد
صاحب تخت و تاج شد و اراضی چین را تحت فرمان درآورده رعیت و لشکری سر رخط
فرمانش بنهادند و امر و نواهیش را مطیع و منقاد گشتند و ساز سپاه کرده حدود و ثغور مملکت را
از ترکتازی بیگانه پرداخته کرد مدت سلطنتش بیست و یکسال بود چون کنک هی جای پرداخت
پسرش ینک چینک در سنه [illegible] هجری لوای حکومت برافراخت و در مملکت چین نافذ
فرمان شد مردم در روزگار دولت او آسوده بزیستند مدت سیزده سال پادشاهی کرد
انگاه رخت از جهان بربست جای بفرزندش کین لنک گذاشت از پس انکه ینک
چینک رخت از جهان بربست کین لنک در سنه ۱۱۴۹ یکهزار و یکصد و چهل و نه هجری
بر اریکه خسروی نشست و فارغبال بکار سلطنت خویش پرداخت از سلطنت او
نیز چون شصت و سه سال بگذشت تاج و تخت بگذاشت و جای پرداخت کیا کینک
پسر کین لنک بعد از پدر در سنه یکهزار و دویست و دوازده هجری بر سریر خسروی
برآمد و لوای پادشاهی مرتفع ساخت اعیان و اشراف مملکت را در حضرت خویش
حاضر کرده ایشان را نوید عدل و نصفت خویش امیدوار فرمود و عمال خویش را
در بلاد و امصار استقلال داد از پس بیست و چهار سال پادشاهی زمانش را نهایت
رسیده از این جهان رخت بسرای دیگر برد توکنک پسرش در سنه یکهزار و دویست
و سی و شش هجری بر سریر خسروی برآمد و لوای پادشاهی مرتفع ساخت و مردم دانا
و اهالی حکیم را بزرگوار میداشت و مملکت را بنظم و نسق میداشت تا انگاه که از این جهان
بسرای دیگر سفر کرد مدت پادشاهی او سی سال بود و پس از مرگ توکنک پسرش سن فنک

درینوقت سیصد خانه‌وار از خان‌زادگان ترک که در داخله دیوار چین بسر می‌بردند
غفلةً رایت خودسری برافراشته از مملکت چین خارج و بسرزمین مغولستان و ختنه
تاتارستان داخل شدند قبایل تاتار که در آن اراضی متفرق بودند دور این سیصد نفر
جمع شدند و برای رتق و فتق امور مملکت و مهام سلطنت تانجو شیوقوخان نام را از
میان انتخاب کردند پس از آن سیصد هزار سوار در تحت فرمان او قرار گرفت که با دولت
چین جنگ کند و قدرت سابقه ترک را تجدید و احیا نماید خاقان چین چند دسته قشون
برای دفع آنها بترکستان فرستاد همه بعد از شکست فاحش بچین بازگشتند خاقان مجدد
سیصد هزار نفر سپاه برای دفع آنها گسیل ساخت و آنها نیز مغلوب سپاه ترکان شده
هزیمت یافتند و بچین گریختند خاقان باز لشکر بدفع اتراک مامور فرمود سردار چینی که ریاست
قشون را داشت چون دید که قشون ابوابجمعی او مرد میدان ترکان نیستند حیله بکار برده سیصد نفر عراده آذوقه
همراه داشت در هر عراده یک نفر از دلیران لشکر را از زیر بار آذوقه نهان کرد و عراده‌ها را
که در بین راه تمامی بدست اتراک افتاد باردوی خود بردند چون شب در رسید آن سیصد نفر
از عراده‌ها بیرون آمده شمشیر کشیدند و در اردوی ترکان افتادند هیاهو بلند شد سردار
چینی یافت که وقت کار است عساکر را امر بشبیخون نمود هنگامه درگرفت اردوی
تانجو بهم خورده راه هزیمت و گریز پیش گرفتند و سردار چینی ایشان را تعاقب نموده
ترکان این شکست را از شامت خان خود دانسته سر او را بریده نزد سردار چین بردند
عساکر چینی مظفر و منصور بچین معاودت نمودند در میان اوان انقلابی در هندوستان
روی داد که برای دفع آن علم دولت چین در ساحل رود گنگ افراشته شد پس از آن
باز ترکان دست و پائی کرده بعضی از ممالک خود را از دست چینیها گرفتند و خانی برای
خویش انتخاب کرده و با خان ختن نیز متفق شده بر دولت چین شوریدند و بر کشور چین
مستولی شدند و فزون‌تر از یکصد سال در آن ممالک حکمرانی کردند تا در سال هفتصد
و هفتاد و هجری اهل چین طایفه تاتار را از چین بیرون کردند و چوانگ لی نامی از اهل ولایات را
بپادشاهی انتخاب کرده و جمع کثیری بر دور او جمع شدند و اغلب ولایات جنوبی را در

بطور [illegible] حرکت داد

بعد از پدر در سال هشتم هجرت صاحب تاج دگر گشت و مملکت ختا کران تا کران تحت
فرمان او درآمد مدت سیزده سال بکامرانی فرمان گذار بود آنگاه چشم از جهان بربست
و دم بگسست و جای پسر زند خود گوفری گذاشت چون پا فذری روی از جهان برتافت
و رخت برد گوفری که ولایت عهد داشت در سال بیست و یکم هجرت رایت سلطنت
برافراشت و کار لشکر و کشور منظام کرد و عمال خویش را در بلاد و امصار چین و ختا و ختن
نصب نمود و خراج سفر ر فرمود مدت سلطنت او دو سال بود و پس از گوفری تن کاو
زوبه در سال بیست و چهارم هجرت بر تخت خاقانی برآمد و دست تغلب و تطاول ترکان
از چین کوتاه کرد و تمام خطه چین او را صفی و مخصوص گردید پس از مدت نه سال
سلطنت وداع جهان گفت بعد از او بیست و یکنفر از فرزندان وی سیصد سال
باستقلال پادشاهی کردند اهل چین جماعت ایشان را از سلاطین بزرگ می شمارند و شوکت
و مکانت بزرگ می نهند بسبب حشمتی که داشتند تماثیل ایشان را در کتب تواریخ
رسم میکردند و مذهب ایشان پرستش اصنام بود اول اینها بان کو بنگ بود دوم
تانی سنگ در عهد این پادشاه دین اسلام در ملک ختا شیوع یافت و یزد جرد
پادشاه ایران سفیر با هدایای لایق برای او فرستاد و از او مدد خواست که لشکر عرب را
جواب دهد اتراک مغربی سفرا و ایرا در حوالی کاشغر بکشتند و هدایا را بغارت بردند
سیم کاو چنگ چهارم پن سنگ پنجم تی سنگ ششم هن سنگ هفتم کینگ سنگ نهم
برادرش ون سنگ دهم او سنگ یازدهم خوجون دوازدهم سنگ هانگ سیزدهم
ای سنگ چهاردهم چو سنگ پانزدهم جو کوانگ این پادشاه تحفه برای خلیفه مطیع
بالله ابوالقاسم ابوالعباس در سنه ۳۶۲ هجرت فرستاده ابواب عقیدت را مفتوح فرمود
شانزدهم نی سنگ در عهد او قوم تاتار عرصه را براو تنگ کردند هفدهم چین سن چون
طفل بود مادرش بنام ملک را بدست آورده حکمرانی میکرد هیجدهم هوتی سنگ
نوزدهم توسنگ بیستم کنگ سنگ بیست و یکم کانوتانگ چون بر تخت برآمد بجد و کوشش
بسیار خوانین ترکستان را مقهور و سلب قدرت حکومت از آنها نمود چنانچه در اینوقت

انتقال یافت و مدت سلطنت او نوزده سال بود پس از وی پسرش من دلسودی چابلش
سلطنت را که گاه ساخت خورد و بزرگ او را السلطنت درود فرستاد پس از چند سال
پادشاهی جلش فرا رسید و رخت بسرای دیگر کشید و تخت را به پسرش ساوی خودی
گذاشت ساوی خودی چون بر تخت ملک برآمد در مملکت نافذ فرمان گشت با اینکه روزگار کاریش
اندک بود تکبر و تفرعن فراوان داشت چنانکه لشکر خویش را فراهم کرده تسخیر ایران را
تصمیم عزم داد و لشکر بکنار جیحون آورد و کار بر هرمز بن نوشیروان تنگ ساخت آخر هم
عاقبت جان بر سر این سودا کرد مدت سلطنتش یکسال بود و چون دولت ساوی خودی
بکران آمد فودی بر تخت سلطنت جای کرد و کار لشکری و رعیت را بنظم و نسق بداشت
و همه ساله هدیه درخور درگاه خسرو پرویز انفاد می نمود چهار سال سلطنت کرد خوجو
بعد از سلطنت فودی صاحب تاج گشت و او آخر پادشاهان بیگانه است که در مملکت
چین رخت سلطنت کردند و پادشاهان باستان که خاندان قدیم بودند چون با ایشان
نیروی جنگ نداشتند بمملکت ماچین گریخته در آن اراضی پادشاهی نمودند خلاصه
خوجو چند انکه فرمانگذار چین بود همه ساله بدرگاه خسرو پرویز اظهار عقیدت مینمود
چون سیزده سال از مدت دولت او بگذشت سوی کاوزوفندی که امیری بزرگ و
مردی دلاور بود بر خوجو بشورید و او را از تخت بزیر آورد و خود در سریر سلطنت جای
کرد و کار چین را چون بر مراد خویش بنظام کرد تصمیم عزم داد که مملکت ماچین را [illegible]
سلطنت خویش آرد لشکری درخور جنگ ساز داده آهنگ ماچین کرد از آن سوی
خوجه که پادشاه ماچین بود باستقبال جنگ او بیرون شد و صف راست کرد و مصاف
داد و بعد از گیر و دار هزیمت کرده و جان بر سر آن جنگ کرد لاجرم سوی کاوزوفندی
بر مملکت او چیره شد و سلاطین ماچین را برانداخت و بر تمامت چین و ماچین و ختا
و ختن و تبت پادشاهی یافت و مدت بیست و سه سال سلطنت کرد و در جای بفرزند
خود یافذی سپرد و بگذشت و در سال شانزدهم پادشاهی او حضرت پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله وسلم از مکه معظمه بمدینه طیبه هجرت فرمودند یافذی بعد از

ورخت بسرای دیگر کشید بعد از انکه حوفندی فرسوده دست اجل گشت فرزند او خندی
بحکم میراث صاحب تخت شد و مدت سه سال روزگار گذاشت و انگاه وداع جهان
گفته بعد از خندی سوسندی تاج و تخت بگرفت و در مملکت چین پادشاه نافذ فرمان
شد در زمان او سوبوری که یکی از بزرگان مملکت بود و نژاد از سلاطین چین داشت بهوای
سلطنت سر برکشید و گروهی نیز در گرد او انجمن کرده چون این ستیز او سبب خرابی مملکت
میشد دانشوران درگاه در میان این دو تن بسیار سخن راندند و عاقبت کار بر صلح
نهادند که ایشان بشراکت در چین سلطنت کنند بدینگونه عهدی رقم کردند مدت
هفده سال بشراکت پادشاهی نمودند در زمان ایشان خوخوسا رمند نامی که از اکابر
بزرگان چین با سران لشکر و قواد سپاه همداستان شده بر سوسندی و سوبوری
بشوریدند و بقوت و غلبه تمام چیرگی یافت و ایشانرا از تخت سلطنت فرود آورد و خود
بر کرسی مملکت استقرار یافت چون زمانش بکران رسید جای بفرزند خود بگذاشت
و مدت پادشاهی او دو سال بود نندی بعد از پدر بر تخت سلطنت ارتقا جسته و
بر طریق اجداد خویش با ملک الملوک عجم انوشیروان رسم مودت و عقیدت پیش گرفت
و آسوده خاطر بنده کار سلطنت همی کرد و مدت پادشاهی او چهار سال بود چون ویرا
اولادی نبود فوذی برادرش منزلت خاقانی یافت و بر جای برادر تکیه کرد و بزرگان
دولت و سلطنت او را تحیت و آفرین گفتند مدت هیجده سال آسوده خاطر سلطنت
کرد پس از او سوند در مملکت چین تخت خاقانی بر آمد و در فش خسروی افراخته کرد اما
روزگار او اندک بود بعد از یکسال جای بدیگری بگذاشت بعد از وی ایدی در کرسی مملکت
جای بگرفت صغیر و کبیر را در حوزه طاعت باز داشت عمال و حکام خویش را در بلاد و دیار
منصوب فرمود اما با اینهمه اجلش مهلت نداد پس از یکسال سلطنت مرگش فرا رسید چون
روزگار ایدی روی به پستی نهاد و مدتش بکران رسید ولسندی که یکی از بزرگان مملکت بود
فرصت بدست کرده اعیان دولت را با خود متفق ساخته بدرجه سلطنت ارتقا جست
مردم چین ناگزیر بسلطنت او گردن نهادند و پادشاهی چین از خاندان ایدی باوی

بود پس از وی پسرش سن فنندی بر تخت سلطنت بر آمد و با دول خارجه کار بمهادنه
مداهنه کرد تا رعیت آسوده خاطر زیست و بر حرفت و صنعت بیفزود و این هنگام نیز
مردم چین سبک در امان بودند و پی در پی خواطر در اکتساب فضایل و بدایع روزگار
میبردند مدت حکمرانی او شش سال بود آنگاه که روزگار دولت سن فنندی بکران رسید
شاه فنندی سر سلطنت بر کشید و در اریکه خسروی جای کرد با ملوک دول خارجه ساز
مودت گذاشت در حضرت ملک الملوک ایران که در آنوقت فیروز بود رسم عقیدت
بپای برد لکن آنگاه که خوشنواز ملک هیاطله با فیروز رزم می آزمود بهمان فیروز را شکست
و خوشنواز را بلشکر یاری کرد مدت سلطنتش بیست سال بود بعد از هلاکت شاه فنندی سوفودی
پادشاهی یافت در روزگار دولت او قبایل او سر طغیان برآوردند و از هر سوی دست
بقتل و غارت گشودند و در اطراف ممالک چین ترکتاز انداختند سوفودی لشکر
برآورد و با اتفاق جماعت از یمین و شمال چندین مصاف داد تا ایشان را ذلیل و زبون ساخت
چندانکه نتوانستند کرد ناچار قبایل او اوارازن دختر زند کوچ داده مملکت
پوریپ و فرنگستان شدند مدت ملک سوفودی سیزده سال بود بعد از روزگار سوفودی
شاه و شنندی درجه سلطانی و زینت خاقانی یافت و حق عدل و نصفت بگذاشت و مردم
چین را از بذل و احسان از خویش راضی ساخت و با اتابک بادقوی خان که در آنوقت فرمان
گذار ترکستان بود در مدارا رفت و با پادشاه ماچین نیز ساز مودت طراز داد مدت
سلطنت او دوازده سال بود پسرش سرخندی بعد از پدر بر سریر سلطنت جای کرد و بدرجه
خاقانی ارتقا فرمود امور لشکر و کشور را انتظام کرد و کار بکام آورد اما مدت نیافت بعد از
دو سال رخت بسرای دیگر برد چون سوخندی از جهان رخت بدر برد سمندی پادشاهی
چین یافت چون دو سال از مدت او گذشت جای بپرداخت بعد از او چون وی را فرزندی
نبود بزرگان مملکت یکسخن کرده قرعه سلطنت را بنام جو فنندی زدند که
نسب از ملوک چین داشت و او را بر تخت جای داده بالقاب خاقانی بستودند دیگر نیز
اندک روزگار بود چون دو سال از مدت ملکش سپری شد روزگارش بنهایت رسید

رنگین کرد قبایل هون که گروهی افزون بودند با او چندین رزم آزمودند آخر قبایل هون تاب
درنگ نیاورده با زن و فرزند و اموال فرار کرده بجانب اراضی یورپ کوچ دادند خلاصه
چیدا فودی پادشاهی با عظمت شد مدت بیست و چهار سال پادشاهی کرد اما در زمان او سلاطین
ماچین بجای خویش بودند و او را حکومتی در ماچین نبود پس از او پسرش ایدی در مملکت چین
بر اریکه خسروانی جای کرد و خورد و بزرگ را در حوزه طاعت خویش باز داشت و با پادشاهان
ترکستان و ملک ماچین بدانسته و مهاونه هی کرد در اینوقت پادشاهان چین و ماچین و ترکستان را
آن نیرو نبود که طمع در ملک یکدیگر بندند و بر سر یکدیگر لشکر کشند بسلامت خویش قناعت
داشتند ایدی نیز بدین رفق و مدارا کار کرد تا آنزمان که بتحریک وزیر بهرام عزم ایران کرده
بدست بهرام مقتول گشت مدت سلطنت ایدی ۲۳ سال بود بعد از آنکه ایدی در مملکت
خراسان بدست بهرام مقتول گشت سیوندی که پسر اکبر و ارشد او بود در مملکت چین تخت
خاقانی جای کرد چون بر ملک خویش استوار شد خواست تا ممالکی چند بر ممالک خویش افزاید
از اینروی با پادشاه ترکستان کار مصالحه داشت خاطر بر تسخیر ممالک هندوستان گماشت
و لشکری ساز داده بدان سوی کوچ داد بعد از آنکه از جنگ هندوستان شکست خورده باز
آمد دیگر مکانتی بدست نکرد و در همان حال کار ملک را بضعف و سستی گذارد تا گذشت مدت
ملکش پانزده سال بود پس از او بای فودی در مملکت چین صاحب تاج و نگین شد و کار
مملکت را بنظم و نسق کرد با پادشاه ماچین و ترکستان پیمان مهر نهاد در زمان او نام اتلا که نسب
بقبایل تاتار میبرد بلند گشت چون بای فودی حشمت او را در ممالک فرنگستان بدانست
نامه مهرانگیز بدو نوشت که قبایل هون را جز با اهل چین نسبت نتوان کرد چه ایشان طایفه روی
از نزدیک ما بفرنگستان شده اند و تورا امروز در قبایل هون پادشاهی است و نسب بصحت دید
آن سلسله میبری از دوستی ما گزیر نیست اتلا نیز با او از در مودت بیرون شده چندانکه
هر دو تن بزیستند بر طریق مهر و مودت بودند سلطنت بای فودی بیست و نه سال بود
بعد از انقضای مدت بای فودی سن جسندی در مملکت چین خداوند تاج و تخت گشت و
مردم اراضی را در حوضه حکومت خویش باز داشت مدت پادشاهی او سیزده سال

برداشته بسوی ایران گریخت و پناه بشاپور ذوالاکتاف جست و شاپور او را در اراضی ارمنستان
سکونت داد چون شش سال از سلطنت جوبذی گذشت قبایل چین بر ترک و تاز و تعدی
و قتل و غارت بیفزودند و ملک چین را از چهار سوی بمقاتله و مقابله ایشان مبادرت
عاقبت در یکی از آن جنگها بدست قبایل سرکش اسیر و نابود گشت چون جوبذی نابود شد
صنادید مملکت اتفاق کرده سیندی برادر جوبذی را بسلطنت برداشتند اما در زمان
او کار مملکت چنان آشفته بود که هیچکس را مجال نظم و نسق در دست نداد و سیندی برحمت
تمام چهار سال سلطنت کرد و خود را بسلامت بداشت هم عاقبت قبایل متفرقه بر او
تاختند و او را نیز اسیر کرده با خود بردند بعد از آن که سیندی اسیر گشت طبقات سلاطین
قدیم دیگر نتوانستند در چین سلطنت کرد لهذا پای تخت را از شهر سکن بگردانیدند و بجانب
ماچین گریختند و کار اراضی چین بملوک الطوایف رفت چنانکه مملکت چین و ختای و ختن
در شش تقسیم شد و در این شش قسمت شانزده تن پادشاهی کردند قسمت اول مملکت در
لونک بود و در این مملکت پنج تن پادشاهی کردند اول جنکوی دوم اوکوی سیم کرکان
چهارم مونون پنجم لولوانک قسم دوم مملکت خانبالغ است در این مملکت چهار تن سلطنت
داشتند اول سودون دویم مولون سیم سنبوتی چهارم بوربوق و قسم سیم مملکت کون
جواق بود و در این قسمت سه تن پادشاهی کردند اول کوکان دوم نوهان سیم [illegible]
و قسم چهارم مملکت اق بالیق بود و در این اراضی دو تن پادشاه بودند اول لودن دوم
سیلبه و قسم پنجم مملکت تبت و آنرا یک پادشاه بود که جلینو نام و قسم ششم مملکت میزی و
در این قسمت نیز یکتن سلطنت میکرد و دارالیتی نام بود و در زمان این ملوک الطوایف آثار
عجیبه پدید آمد چنانکه ابرهای سیاه متراکم گشت و بارانی برنگ خون بباریدی و گاه بود
که پارهای گوشت از هوا فرود می آمد پنجاه و هفت سال روزگار این ملوک بود و کار ایشان
بدینگونه میرفت تا آنگاه مردی که او را [illegible] میخواندند پدید آمده ملک را از ایشان بگرفت
و تخت فرمان آورد و بر تمامت چین فرمانروا گشت سپاهی عظیم ساز داد و دفع قبایل
تاتار و ترک را میان بربست و از هر جانب بدیشان تاخت و خاک راه با خون آن جماعت

گشت و سه سال حکمرانی نمود و بعد از او پسرش لوبتن چهل و یکسال سلطنت کردند آنگاه جیولیوانک
که آخرین اولاد ویبذی بود لشکر بکشید و او را از میان برگرفت و این قسمت را ضمیمه ملک خود
ساخت و روزی چند در هر دو قسمت سلطنت کرد اما قسم سیم مملکت ماچین بود و در این قسم
سوکان پادشاه گشت و سی و یکسال پادشاهی کرد و چون او نماند فرزندش سونالنک هفت
سال حکمرانی کرده و بعد از وی پسر او سون هیو شش سال کار بکام کرد و چون او نیز وداع جهان
گفت فرزندش سون جوان لوای خسروی برافراخت و چون کار ماچین منظام کرد لشکر
برآورد با جیولسوانک که در آن دو قسمت از ممالک حکومت داشت مصاف داد و او را
بگرفت و بکشت و بر تمامت ملک چین هفده سال پادشاهی کرد و انجماعت را ملوک
الطوایف خوانند و از بدایت تا نهایت روزگارشان شصت و یکسال بود و در سال دوم
دولت این سه طبقه که امرای ثلاثه ملک را قسمت کردند اردشیر بابکان مغلستان تاختن
کرد و ممالک ترکستان را بگرفت و چندتن از مردم خود را نزد ملوک سه گانه فرستاد و از
ایشان خراج طلبید هر سه تن سر بطاعت او فرود گذاشتند و طریق چاکری سپردند پس از
سن فودی نامی که نسب با سلاطین میبرد در زمان سلطنت سون کان که از جمله ملوک الطوا[یف]
بود با ابطال رجال و قواد سپاه همدست شده لشکر گرد خود فراهم کرده بر پادشاه
بشوریدند و مردم سمهر سکن که دار الملک بود هم از پادشاه دل رنجیده داشتند لاجرم
گرد سن فودی را گرفته با لشکریان متفق شدند و برای سلطنت رفته سون کان را بقتل آوردند
و سن فودی را السلطنت برداشتند و او بیست و چهار سال در ملک چین و ماچین دولت جهانبا[نی]
پادشاهی کرد و جای بپرداخت بعد از فوت سن فودی جونندی برادرزاده فودی را در تخت
جای دادند مردی پاکیزه دیدار و خوش لقا بود اما در زمان سلطنت او کار مملکت روی بپریشانی
نهاد و هر قبیله که در حدود چین جای داشتند سر بعصیان و طغیان برآوردند از جمله
حمقو که در میان انبوهی کثیر حکمرانی داشت جمعی از ابطال رجال خویش را برداشته در حدود
چین بتاخت و تاراج مشغول شد جونندی چون این بدانست لشکری عظیم تهیه داده بسوی
او کوچ نمود حمقو چون آن قوت نداشت که با ملک چین مصاف دهد قبایل خویش را

وجهان را وداع گفت مدت سلطنت او شش ماه بود پسرش شنیدی بعد از پدر در کرسی ملک
جای کرد و او مردی کم آزار بود از ایزدی کار رولایت را کفایت نداشت و در روزگار
او اردشیر در مملکت ایران پادشاهی یافت چون در سلطنت با قوت شد سپاهی ساز
داده عزم تسخیر ممالک بعیده فرمود چون شنیدی این خبر بشنید در وی آن نداشت
که با پادشاه ایران مصاف دهد ناچار از در ضراعت و مسکنت بیرون شده پیشکشی لایق
انفاد حضرت او داشت این معنی نیز مدد بر ضعف او شد لاجرم بیگانگان طمع بر ملک او
بستند و سحج نام که یکی از امرای درگاه او بود دل با وی بد کرد و خواست تا تخت و تاج از او بگیرد
جمعی را بیاری خود طلب کرده بر پادشاه بشورید شنیدی با سپهسالار خود که سوخنکسانک
نام داشت در ساخت و بر سحج غلبه جسته او را از میان برداشت از پس او روزگاری
سوخنکسانک از در صدق و صفا با شنیدی قدم زد و در نهانی با صنادید لشکر متفق
شده بر شنیدی بشورید و او را از پادشاهی خلع نمود و خود بر سریر ملک برآمد شنیدی
با خاتون خود از دار الملک بیرون شده گوشه عزلت اختیار کرد اما چون کار سلطنت
بر سوخنکسانک راست شد آغاز جور و اعتساف نهاد چندانکه مردم شکسته خواطر شدند
و عاقبة الامر لشکری در عقب در قتل او یکجهت گشتند و از در عصیان و طغیان بیرون شده
اطراف خانه او را فرو گرفتند و بسرای او در آمده تنش را با تیغ پاره پاره کردند و چند نفر
دویده این مژده بشنیدی بردند چون او این خبر بشنید با خاتونش چندان بخندید که
که در آن شادی هر دو بمردند و سلطنت از خاندان حوحن کون انقراض یافت و بعد از آن
انجماعت که غوغا طلب بودند که پیشرو ایشان نخستین سوخنکسانک نام داشت و آندیگر
استخولوقی نامیده میشد و سیم را سوکان می گفتند پادشاهی یافتند و مملکت چین را سه قسم
کردند قسم اول وی نامیدن در تحت فرمان وسندی در آمد و او در این قسمت سلطنت کرد
و بعد از گذشته شدن پسرش سندی ملکی یافت و از پس او فرزندش کولی کستونک حکومت
کرد و بعد از وی نیز فرزندش حیو لیو انک لوای سلطنت برافراخت و این جمله در این قسمت
چهل و چهار سال پادشاهی کردند اما قسم دوم از مملکت را که وان خیا میدند استخولوقی فرمان

بسری شیرخواره داشت پوشانک خونام مادرش او را در آغوش گرفته تخت جای گرفت
ده سال بدینگونه کار بود تا روزگار پوشانک خو منقضی شد و نوبت لبسنیدی نامی رسید
که از همین طبقه بود چون در امر حکومت مستقل شد وضیع و شریف مملکت سرکشی فرو
داشتند خسروی با فتوت ذاتی و مروت جبلی بود در روزگار او مردم آسوده زیستند
چون مدت او بنهایت رسید پادشاهی با فرزندا و خوتکذی که دو ساله بود منتقل گشت
مادرش او را در کنار گرفته در سریر خاقانی جای کرد و مردم چین و ماچین و تبت
و ختا و ختن سر بچنبر فرمان او در آوردند و حل و عقدش را در امور مملکت معتبر شمردند
و خراج ممالک محروسه را بدرگاه او انفاذ داشتند و مادر خوتکذی یکسال بدینگونه حکمرانی
کرد چون روزگار خوتکذی سپری شد خنذی پسر عم خوتکذی که هشت ساله بود
و اعیان مملکت فراهم شده او را السلطنت برداشتند و بر سریر جهانبانی جای دادند
چون هنوز او را آن مکانت نبود که رشته زیبای مملکت را بانهاد اندکی از امرای
درگاه که سیک دانشمند بود متصدی امور مملکت گشت چون یکسال از پادشاهی خنذی
سپری شد آن امیر خواست تا کار سلطنت بدو باز گردد لاجرم در هلاک خنذی تهیه شد
و فرصتی بدست کرده زهری بخورانید و از میان برداشت پس آن امیر خواست که
جای خنذی متصرف شود مردم چین او را آن محل ننهادند و هم پشت و هم پیوند
شده وندی را السلطنت برداشتند و بیست و یکسال وندی باستقلال پادشاهی کرد
جای پرداخت پسرش کندی بعد از پدر لوای سلطنت افراخته در مملکت چین خداوند
تاج و نگین گشت و مردم آن اراضی را در جنبش طاعت خویش بار داشت و بر یک جمهور
ترکستان نیز غلبه یافت و اقوام تاتار را مطیع فرمان کرد و مدت بیست و دو سال در کار
تسلط سلطنت کرد هنگام رحلت فرزند خود حن بون را بولایت عهد اختیار کرده جای
خود را بدو داد و پشت بدین جهان فانی نمود حن بون بعد از پدر بی محنت و رنج صاحب
تاج و گنج آمد و مملکت چین را مسخر فرمان نمود و عمال پدر را از هر جای طلب کرده بالطاف و
اشفاق ملکی امیدوار ساخت اما هنوز کار بکام نکرده بود که فرمانش برسید و جهان را

او ده سال بود چون مادهان لبه کون کش تخت ملکی برنشست و بر مملکت چین استیلا یافت
یک علیان لشکر برای حسب معین کرده نام آنها را نگاشته و بر سومی در رجه آنها منقش بر
داشت و حکم داد تا این لشکریان در هر ملک باشند ابروهای خود را همیشه بر یک سرخی نگار
کنند تا میان مردم علامت باشند سخت متکبر بود بزرگان چین بر وی بشوریدند و او را
از تخت فرود کردند و خوخن کون را به پادشاهی بر داشتند مدت سلطنت او یکسال بود
خوخن کون نسب با سلاطین سابق چین داشت چون او به پادشاهی برنشست خورد و
بزرگ مملکت شادی و سرور گرفتند که دیگرباره پادشاهی راه بخانه خود کرد خوخن کون
مردی دلاور بود مدت سی سال با مردم بر طریق عدل رفته وداع جهان گفت پس از
خوخن کون پسرش تن سندی در مملکت چین و ماچین دعوت و خطا حکم داکشت در هر بلادی
و مدینه حاکمی از خویش نصب کرد و کار مملکت را بر وفق خواهش خود منظم ساخت در این
هنگام سلاطین چین را اقتداری شایسته بود از ایزدی که در ایران کار بر ملوک الطوایف بود
از پادشاه ایران مملکت چین رتق و فتقی واقع شود چون تن سندی هجده سال سلطنت
کرد جای خویشتن را بفرزند خود حنندی بگذاشت و بگذشت حنندی بعد از پدر در مملکت
چین صاحب تاج و نگین شد بزرگان کشور سر بفرمان او نهادند و مردم در زمان او از جنگ
و خصومت آسوده زیستند چون سیزده سال از پادشاهی او بگذشت فرزند ارشدش جوادی را
ولیعهد ساخته جای پرداخت جوادی بعد از پدر مرتبت خاقانی یافت ملکی با قوت
در یافته بود و در زمان او مردم آسوده بزیستند و از زحمت سفر و خصومت سلاطین اطراف
فارغ بال نشستند مدت هفده سال بدین گونه روزگار گذاشت پس از وی شانگ دی
پسرش که طفلی شیرخواره بود و بزرگان چین گفتند پادشاهی چین را از این خاندان بیرون
نخواهیم گذاشت لاجرم مادر شانگ دی همه روزه فرزند خود را در آغوش گرفته بر سریر
سلطنت جای میکرد و در رتق و فتق امور جمهور رعیت پرداخت مدت یکسال کار بدین روش بود
و حکومت مادر شانگ دی داشت آنگاه که شانگ دی بمرد در سلطنت باقی نماند عبدی نامی
از همین خاندان مرتبه خاقانی یافت و شانزده سال سلطنت کرد و چون از این جهان بدر شد

هوحو بعد از پدر بر کرسی مملکت برآمد بلاد و امصار چین را فرو گرفت بزرگان درگاه و اعیان
سپاه را حاضر ساخت و هر کس را فراخور حال عطائی فرمود اما دولتش زود بنهایت رسید
چون دو سال از زمان سلطنت او بگذشت رخت بدیگر سرای کشید او را پسری در خور تاج
و تخت نبود بزرگان دولت و اعیان مملکت برادرش سامیتی زن را بسلطنت بر داشتند
و امر و نهیش را مطیع و منقاد شدند او مردی آسوده و عدالت پیشه بود چون یکسال پادشاهی
کرد تا دانگ نامی بآرزوی سلطنت برخواست و اعوان و انصار خویش را گرد خود فراهم
کرده بر سامیتی زن بشورید و چندین مصاف مردانه بداد و عاقبت الامر ظفر یافت و
در میدان جنگ با تیغ خاراگذار او را از پای درآورد و پس بپای تخت سلطنت برآمد و مملکت
چین را در تحت فرمان آورد چون چهل سال از مدت سلطنت او بگذشت چن کاو در بروی
بشورید و بعد از هفتاد و دو جنگ او را از پای درآورد خود بر جایش بنشست و مدت سیزده
سال سلطنت کرد و پس از وی دوازده تن از اولادش نیز سلطنت یافتند از اینها اول
شوقندی هفت سال جهانبانی کرد دوم لو پیامچی یا در شوقندی چون فرزندش شوقندی
رخت بربست خود بجای او بر سریر سلطنت نشست و برادر شوقندی که فنندی نام داشت
دار فنا در دیگر بکار ملک رخنه نداد و مدت هشت سال باستقلال سلطنت داشت آنگاه
خواست تا یکی از خویشان و نزدیکان خود را آورد و ولایت عهد بدهد بزرگان دولت بدین
سخن رضا ندادند عاقبت الامر کار بمقاتله و مجادله کشید سه هزار تن درمیانه مقتول گشت
و کار بر فنندی قرار گرفت و مردم بسلطنت بر وی سلام کردند او مردی با سورت و ذکا
و رزانت رای بود چون در کار پادشاهی استقرار یافت همه روز کار خود را بعیش و سرور
بگذاشت و بیست و سه سال پادشاهی کرد و رخت بسرای دیگر برد بعد از فوت فنندی پسرش
بحکم ولایت عهد در عهد ملک قرار گرفت اعیان و اشراف مملکت را از دور و نزدیک
حاضر ساخت و هر کس را در خور حال با فضال جهان خود نواخت و مدت شانزده سال
کار بعدل و نصفت همی راند چون روزگارش بنهایت رسید فرزند خود فو دی را بولایت عهد
اختیار کرده وداع جهان نمود فو دی پس از فوت پدر در مملکت چین صاحب تاج

بالطاف خسروانی امیدوار ساخت و خراج مملکت را هر ساله ارسال درگاه بهمن میداشت
و در سال پنجم سلطنت او بهمن وداع جهان گفت مدت سلطنت وی شش سال بود سی و پنجم
سون سینک وانک مردم چین او را پادشاهی [illegible] گفتند و امر و نهیش را مطیع و منقاد
آمدند و چون در کار ملک مستولی شد رسولی چند با نامه و هدیه بدرگاه همای که بنت بهمن
بود فرستاد خاطر او را شاد از خود داشت مدت شش سال در کمال فراغت سلطنت کرد
و رخت بسرای دیگر کشید سی و ششم تن وانک بعد از پدر مملکت چین را تحت فرمان آورد
آخرین سلاطین و دودمان جو وانک بود چه از پس او دولت ایشان منقرض شد چون مدت
پنجاه سال از مدت دولت او بگذشت از عدم کفایت کار او سستی گرفت و از هر گوشه
سرکشی سر بر آورد و دو تاخت و تاراج در اطراف مملکت او حادث گشت چنانچه عاقبت الامر
ملک از دست او بدر رفت و بعد از مرگ او کار بر ملوک الطوائف قرار گرفت و مملکت چین
بر چهارده بخش افتاد و هر بخش را یکی از امرا سلطنت یافتند بدینگونه اول حنک میئو د
دوم سوو ربخی سیم تن بالنو چهارم دونای پای پنجم دی کانک ششم سوسن جولنو هفتم
سلو وانک هشتم لو جو کونک نهم حلیو نخی دهم سوسوواد یازدهم جو سونک جی دوازدهم
سای شو دو سیزدهم کسناج چهاردهم بانجو کون و چون روزگاری بر این بر آمد و همچنان کار
مملکت آشفته بود هفت تن از بزرگان چین با هم عهد و سوگند محکم کردند و لشکر بر آوردند
مملکت را از آن چهارده تن بگرفتند و جمیع آن اراضی را هفت بخش کرده بکار سلطنت
پرداختند و نام ملوک هفت گانه چنین بود اول وی کانک دوم جو دانک سیم جین [illegible]
چهارم سن دانک پنجم سی دانک ششم جو دانک هفتم بار دانک و بنز روزگاری ایشان
بکار سلطنت قیام کردند و مدت پادشاهی این هر دو طایفه که کار بر ملوک الطوائف رفت
چهارده سال بود و بعد از این مدت پسر سن دانک که یکی از ملوک هفت گانه بود و سن بنجوانک
نام داشت لشکری فراوان فراهم کرده مملکت را از آن شش تن که با پدرش در کار سلطنت
شارکت داشتند بگرفت پادشاهی چین باو نوبت رسید سنفر داسی و هفت سال
سلطنت کرد و هنگام گذشتن کار ملک را بفرزند خود دز شی جو جوی گذاشت چون دز شی

وهمین دانک بزچون دیگر ملکان از آشیانه نقبه ساز و برگی لایق کرده ارسال درگاه بهمن داشت
پادشاه ایران رسولان او را نیکو نواخت و رخصت داد پس از ورود آنجماعت ملک چین
درکمال اطمینان بکار سلطنت پرداخت و همی کار بعدل کرده و مردم را برضا و رجا داشت و
بیست و هشت سال سلطنت کرده و در جهان بزیست و جای بپرداخت بیست و ششم فی دانک
چون بر سریر ملک جای گرفت نخستین در حضرت بهمن اظهار عقیدت و چاکری نمود و باستظهار
او در مملکت چین دستی قوی یافت و دست تعدی و طغیان برآورد و مرسوم لشکریان را باز گرفت
و خراج ممالک را افزون از قانون اخذ نمود و خویش و بیگانه از خوی خشن او رنجیده حاضر شدند
و کمر قتل او را برمیان بستند چون مدت دوازده سال از ایام سلطنت او منقضی شد سی دانک
که او را برادر کوچک بود با جمعی از قواد سپاه همدست شده بر برادر بشوریده و باتفاق گروهی
از ابطال بسرای او در آمده بقتلش آورد و خود بر کرسی مملکت قرار گرفت زمانه نیز باد
وفا نکرد پس از پنجاه دولت رمام دولت را بدست کو دانک گذاشته رخت بدیگر سرای
کشید بیست و نهم کو دانک پسر نی دانک انگاه که سی دانک سلطنت را از پدر او بگرفت بکوشه
درگریخت و از بیم او خود را آشکار نمی ساخت تا روزگار سی دانک بنهایت رسید پس از
زاویه خمول بیرون شده جمعی را با خود متفق ساخت و بر کرسی مملکت جای گرفت و آنجماعت را
که با سی دانک اتفاق کرده بودند بخونخواهی پدر یک یک را بدست آورد کیفر داد مدت یازده
سال سلطنت کرد و در ایام سلطنت همه ساله پیشکشی در خور بهمن ساز داده انفاذ میداشت
سی ویکم دانک بعد از پدر زمام کشور و لشکر بگرفت و بیست و چهار سال با دل قوی
و بسط ید سلطنت کرد سی و دوم عان دانک مردی عاقل و عادل بود با جمهور لشکری و رعیت
برفق و مدارا میرفت و همه ساله خراج مملکت را انفاذ درگاه بهمن میداشت بیست و شش سال
حکومت کرد و کار بفرزند خویش گذاشت سی و سیم ... دانک بعد از پدر بر تخت بر آمد چون کار
سلطنت بروی راست شد و لشکری و رعیت سر بفرمان او نهادند آسوده خاطر بکار سلطنت
پرداخت سلطانی مبارک قدم بود مدت هفت سال پادشاهی کرد و از دنیا گذشت سی
و چهارم هوین سینک دانک بعد از پدر بر کرسی مملکت جلوس نمود و مردم را بالطاف

برگ جهان محکم کرد که در آن هنگام که افراسیاب با کیخسرو جنگ پیوست تنگ دانک
خود بنفسه با لشکر فراوان تصمیم نبرد ایرانیان داده نزدیک افراسیاب آمد از وی رخصت
یافته بجنگ ایرانیان شتافت در روز رزم چندان بکوشید که بدست رستم دستان گرفتار
شد و بقتل رسید سیزدهم دانک دانک که بعد از کشته شدن پدر بتخت سلطنت برنشست بیست
سال سلطنت کرد چهاردهم جونک دانک چون صاحب تاج و تخت شد از نفایس که
داشت برخی را منتخب ساخته با رسولی سخنور سپرد و نامه بحضرت لهراسب نگاشت و آن
اشیا را به سپاری رسول بانفاد درگاه داشت لهراسب از غرض ارادت وی مسرور گشت
و رسول وی را شادکام رخصت انصراف داد پانزده سال حکمران بود پانزدهم ری دانک مردی
بود دوراندیش با نامه ضراعت آمیز مهرانگیز نگاشته با پیشکشی لایق انفاد درگاه لهراسب داشت
و درخواست نمود که ملک او را بجای پدر رساند و سلطنت چین را مخصوص وی دارد لهراسب
نیز مسئول وی را اجابت مقرون داشت مدت چهل سال بکامرانی سلطنت کرد شانزدهم فی
دانک چون بیست و چهار سال پادشاهی کرد یکی از امرای درگاه وی که نام او سن فن کوان بود
بدان سر شد که پادشاه را از میان برگیرد و دیگری را بتخت بنشاند پس با دوستان خود
در این مهم همداستان شده گفت از فی دانک هرگز کسی را بهره خیر نرسد مردی
ممسک و بدشعار است نیکو آن است که او را عرصه هلاک سازیم باشد که دیگری بر کرسی
مملکت برآید کار ما رونقی پیدا کند پس یاری همدست شده ناگاه بر سر فی دانک تاختن
بردند و او را بقتل آوردند و پادشاهی او بر پسرش شانک دانک قرار گرفت هفدهم
شانک دانک چون بر کرسی مملکت برآمد قاتلان پدر را یک یک بدست آورده با تیغ بگذرانید
و مدت سی و نه سال بفراغت سلطنت کرد هجدهم کونک دانک مردی نیکوخوی و آسوده
حال بود مدت شش سال حکومت کرد و شریعت شاکمونی نیز بست تا رخت از جهان بربست
نوزدهم کوبنک دانک بعد از پدر بتخت سلطنت جای گرفت و اظهار عبودیت و اطاعت
بحضرت لهراسب آشکار نمود و بر طریقت پدر راه پیغمبری استوار داشت و در سال
ششم سلطنت جای بپرداخت بیستم وین دانک چون بتخت برآمد با مانند پدران برگذشته

بحصافت عقل و رزانت رای اشتهار داشت بیمانعی و منازعی بر سریر خاقانی نشست
و مرتبت جهانبانی یافت و ابواب عدل و نصفت بر چهره جهانیان باز داشت و مردم را
بفرط جود و احسان امیدوار فرمود چون هفت سال در مملکت چین حکمرانی فرمود
روزگارش بنهایت رسید پس از وی سی و شش تن از فرزندانش بدرجه سلطنت رسیدند
اول جنک وانک با حصافت عقل و رزانت رای بود و مدت چهل و هفت سال سلطنت کرد
دوم کنک وانک پسر جنک وانک مرتبت خاقانی یافت در نزد مردم چین پادشاهی
فرخ پی و فرخنده قدم است چه این زمان ملوک چین کیش بت پرستیدن داشتند در سال
بیست و چهارم این پادشاه صیت پیغمبری و دعوت شاکمونی بملک چین رسید و اهالی
چین او را به پیغمبری باور داشتند و فرض و سنن او معتبر دانسته اطاعت او کردند و قوانین
او را در دین بپذیرفتند مدت ملک جو وانک پنجاه و یکسال بود چهارم مو وانک درجه خاقانی
یافت در زمان او شخصی ظهور کرد که او را خوارزن گفتندی در علم کیمیا و سیمیا دستی قوی داشت
پنجاه سال در تمام ملک چین فرمان روا پنجم کور وانک که مردی روشن رای و دانشمند بود
دوازده سال ملک داری کرد ششم شا وانک که مدت ملکش بیست و پنج سال بود هفتم
سا وانک بر کرسی مملکت شد بر خلاف آبا و اجداد دست جور بیرون کرده مال رعیت
بگرفت و مرسوم عسکری بداد کار ظلم را بجائی کشانید که خلق بروی بشوریدند و او را بقتل
آوردند مدت سلطنتش یازده سال بود هشتم سیوانک بر خلاف پدر با رعیت و لشکری
بر نهج عدل و انصاف میرفت شانزده سال سلطنت داشت نهم لیوانک مردی ظالم و
جفا پیشه بود رعیت و سپاه از دست او قرین ناله بودند مدت پنجاه سال بدینگونه روز
برد و مردم را برنج داشت تا جان بپرداخت دهم سو وانک مردی منصف بود و ابواب
عدل و داد بگشاد بر مردم و بالنسبه امیدوار ساخت و با افراسیاب ترک از در مواصلت
و مصافات بیرون شد مدت چهل و شش سال زندگانی نمود یازدهم سینوانک پادشاهی
نیکو نهاد بود مردم را بمکارم بی‌اندازه بنواخت مدت ملک داریش دوازده سال بود
دوازدهم تینک وانک آنگاه که در سلطنت عظمت یافت رشته موالفت را با افراسیاب

[illegible] سعلوم و اصل مختوم فرزانه فرزند بهتر و مهتر خود را که دی پی نام داشت پیش
خواند [illegible] ولایت عهد بدو داد و در گذشت مدت ملکش شش سال بود دی پی چون بعد از
پدر بر سریر سلطنت مستقر گشت و کار مملکت را از ترکتاز اقوام مغول و تاتار پریشان یافت
قبیله او که نوحه را که از ابطال و شجاعان و ساکن ختای بودند بدرگاه خواسته بزرگان ایشان را
بانعام و احسان ملی بنواخت و شجاعت را امر کرد تا ادوات حرب خویش را آماده کرده
بجد در ثغور مملکت شوند و لشکر بیگانه را از ملک خویش برانند سپاه چین نیز درین مهم
با ایشان همدست و معین باشد پس طایفه او که نوحه ساز رزم و ادوات بزم در آراسته
بجد در مملکت تاختند و از ساحل دریای جوز تاکنار رودخانه قراسوران که میان ختای
و ختن و ما چین است همه روزه بحفظ و حراست مشغول بودند و این مسافت بعیده را
در هر جا که محل فتنه و تاختگاه سپاه دشمن بود عددی کثیر باز داشتند و در مدافعه و مقاتله
با مغول و تاتار کمال مردانگی بظهور رسانیدند و با اینهمه لشکر بیگانه از پای ننشست مدت
چهار سال بدینگونه روز بگذاشتند و بجز خرابی مملکت و ملک و هلاک رعیت ثمری نبخشید
و یک غنیمت ممالک ویرانی داشت دی پی کس نزد التان خان فرمان گذار ختا فرستاد
و او را طلب داشت چون التان خان بدرگاه دی پی بیامد و همچنان صنادید مملکت چین
و قواد سپاه را حاضر کرد و در کار خرابی مملکت و تعدی مغول و تاتار مشورت نمودند
عاقبت الامر دانایان بر آن شدند که می باید سدی سدید در سرحد مملکت بر آورد و
در هر یکی چند با سپاهی در خور حافظ و حارس فرمود که سپاه لشکر بیگانه از آن مجال باز
چون این رای برگزیده [illegible] دانشمندان و مهندسان و الشیوخ چنان جانب دست از
اطراف بلاد حاضر شدند [illegible] مملکت که صعاب و کوه بار [illegible] شش صد کروه بود و چند
[illegible]
[illegible]
پس التان خان [illegible] از ان مایه برابر گرفت و مردم را [illegible] کرده [illegible]
[illegible] ساحل [illegible] [illegible] اشتمال [illegible] ارکان ارض [illegible]

و بر مملکت چین استیلا یافت ملکی دوراندیش بود چون کار مملکت بروی راست شد بزرگان درگاه را بخواسته با ایشان گفت که هنوز روزی چند بیش نیست که این مملکت از آب فریدون بدار و کوب ایرانیان آسوده گشته اکنون که باشی کنک از جهان برفت اگر ما کار تغافل کنیم و خاطر فریدون را از خود دشمن دلنا ازیم دور نباشد که باز فتنه طراز شود بهتر آنست که با نفاد هدایا از جلا امین سوئیم اعیان مملکت بدین گفته یکدل و یکزبان شدند پس سوکیا نامه بحضرت فریدون نوشت و پیشکشی در خور بفرستاد و گفت که اکنون که روزگار باشی کنک سپری شد اگر پادشاه رضا دهد من بجای او پاس حقوق آن حضرت را بدارم چون این نیازنامه بدرگاه فریدون آوردند از سوکیا بنهایت خورسند شد پاسخی مهرانگیز بدو نوشته از قبیل خاطر خویش امیدوار ساخت و فرستاده او را شاد کام باز پس فرستاد پس سوکیا خوشدل و آسوده بکار سلطنت قیام نمود و مدت هفده سال پادشاهی کرد چون زمان او بنهایت رسید خوکی را که فرزند برومندش بود حاضر ساخته ولایت عهد بدو داد و رخت بسرای دیگر کشید خوکی بعد از پدر راه و روش نیکو در رعیت را به مزید عواطف خورسند فرمود و در تقدیم مراسم [illegible] نیکو معمول داشت آنگاه کردار پدر را پیشنهاد خاطر کرده رسولی با هدیه [illegible] بدرگاه فریدون فرستاد و خاطر او را از خود دشاد داشت و مدت دوازده سال در کمال فراغت فرمان روا بود چون مدت زندگانیش بآخر شد (باتی ژودرا) که فرزند برومند بود طلبید و لقب ولیعهدی بدو سپرد و خود درگذشت چون خوکی بار از جهان بربست باتی ژو بحکم ولایت عهد بر مسند سلطنت نشست و ابواب مصافات و موالات با فریدون مفتوح داشت و [illegible] رسل و رسایل با گرشاسب و نریمان بر موافقت طرازی فرمود تا ایشان در حضرت فریدونش [illegible] استوار دارند چون در سال چهل و پنجم سلطنت وی گرشاسب بدرود جهان گفت این مهم را [illegible] نریمان [illegible] داشت مدت بیست و پنج سال حکومت کرد چون اجل بمحرم رسید خونکرنز را که بهترین فرزندانش بود طلب نموده ولایت عهد بدو سپرد و رخت از جهان

از آن پس که بر سریر سلطنت نشست فرزند ارجمند خود پای کیا را طلبیده از رموز مملکت
داری آگاهش ساخت و بزرگان چین و زعمای درگاه را حاضر ساخته در محضر ایشان فرزند
ارجمند را منصب ولیعهدی عنایت کرد و خود چون مدبران برگذشته از جهان درگذشت
پای کیا بعد از پدر صنادید مملکت را انجمن کرده در ساعتی سعد بر سریر جهانبانی نشست
و امرای درگاه را بتشریفات رنگارنگ و رسومات گوناگون امیدوار ساخت با ضحاک
تازی که در آن وقت خسرو ایران بود ابواب موالات برگشود مدت سی سال باستحقاق و
استقلال سلطنت کرد ناگاه که از جهان بار می بست فرزند گرانمایه خود اردیک را
منصب ولیعهدی سرفراز فرمود اردیک بعد از پدر بر سریر خاقانی برآمد ملکی با شوکت
بود همواره سپاه و رعیت را مشمول عواطف امیدوار میداشت و بر روش پدر با ضحاک
تازی آیین موالات طراز سفیر بود چون هنگام وفاتش رسید باشی کنک را که فرزند
مهتر و بهترش بود حاضر ساخته در محضر بزرگان مملکت منصب ولیعهدی بدو سپرد و خود
وداع جهان نمود مدت سلطنتش سی سال بود باشی کنک بعد از پدر بر سریر سلطنت بر نشست
چون کار مملکت بر او راست شد درایت ضحاک در ایران نگونساری یافت با ملک ایران
اندیشه مواسات و موالات نفرمود و به تهنیت فریدون کس نفرستاد و این روش بر طبع
فریدون گران آمد گرشاسب و نریمان را از زابلستان خواسته برزم وی فرستاد و باشی
کنک با ایشان رزمهای ملوکانه کرده پسر و بعضی از خویشانش در جنگ کشته شدند عاقبت
الامر گرشاسب بر ممالک چین مستولی شده باشی کنک را اسیر کرده بهمراهی نریمان بحضرت
فریدون فرستاد فریدون تخت باشی کنک را بزندان فرستاد و پس از چندی بشفاعت
نریمان از بند خلاص شد و فریدون در حق وی عطوفت ملکی مرعی داشت بتشریفات
خسروانی سرافراز ساخته دیگر باره او را با ساز و برگ سلطنت بچین فرستاد
باشی کنک با دل شاد و خاطر خرم بدار الملک آمده بتخت پادشاهی برآمد مدت سی سال
در مملکت چین فرمان گذار بود و چون زمان هلاکش نزدیک شد سوکیا که بهترین فرزندانش
بود ولیعهد ساخته جای پرداخت سوکیا بعد از وفات پدر بر سریر جهانبانی برآمد

مملکت از تصرف اولاد شیا بودن بیرون شد سینک تانک چنانکه مذکور شد از احفاد
کوکاو شینک شی است در اوایل حال در سلک ملکزادگان و اشراف منسلک بود و مردم
بسبب نسب بزرگ او را تمجید و تکریم بسزا می فرمودند استعداد فطری و علو همت وی را
بر آن داشت که ملک مدبرانرا مدبران مگذارد و دیر از نشت شده را بدست باز آرد
پس سران سپاه و بزرگان درگاه را دیده با هر یک جداگانه بساز الفتی طراز داده
هر تن را بمواعید نیکو استمالت فرمود که اگر بخت برقرار تخت نشیند سوالف [illegible] دولت
خواه را نصیبی شامل و بهره در خور بخشد خلاصه با قواد لشکر و صنادید کشور همدست و
همداستان شده مملکت چین را بعد از آنکه از دست اولاد وی انتزاع نمود بحیطه تصرف
آورد و بر تخت ملکی استقرار یافت ابواب معدلت و موهبت بروی خلق بگشاد ناگاه
در زمانش آثار بلا هویدا گشت و اسباب قحط و غلا فراهم شد کار بر خلق صعب افتاد
شینک تانک که بصفای نیت آراسته بود گفت در این مملکت جز من بافعال نکوهیده
و اعمال ناستوده متصف نیست همانا شومی من در خلق سرایت کرده و مردم را بدین
بلا مبتلا ساخته اینک آتشی بایست افروخت و مرا بسوخت تا خلق از غم خلاص
شوند و عنایت خدا اختصاص یابند پس بفرمود حایطی وسیع معین کرده چوبهای
خشک از هر سو کشیده بر یکدیگر بهم نهادند و آتش در آن زده برافروختن وار جای
بجست تا خویشتن را با آتش بسوزاند ناگاه سحابی در هوا پدید شد و متراکم گشت و باریدن
گرفت ایسر بضراعت بزرگان درگاه پادشاه در آن عزیمت فتوری راه یافت از آن
سحاب [illegible] شبانه روز علی التوالی ببارید تا مردم از آن رحمت زحمت گذشته را
از یاد برده و متابعت سلطان را چون طاعت یزدان فرض دانستند و شینک تانک
نیز مردم را بمهربانی و بذل مال مدد داد تا دیگر باره حراثت و زراعت آباد شد مدت
سلطنتش در مملکت چین سی و شش سال بود پس از او پسرش (رای ینک) در مملکت چین
رایت استقلال برافراشت مردی آسوده و نیکخصال بود ولکن روزگارش اندک بود و سه سال
چون از حکومتش بگذشت وداع جهان گفت پسرش [illegible] خون زن چون پدر خود کم روزگار بود

مرام بر کشتی چون بیست و یکسال از مدت دولت و اقبالش منقضی گشت فرزند ارشد خود
(کوت کیا را) ولیعهد کرده بدیگر سرای انتقال یافت کوت کیا پسر کونک بعد از آنکه دولت
پدر سپری شد بر چهار بالش سلطنت استقرار یافت مردی ثابت و عزمی راسخ داشت
چنانکه از [illegible] به امور پیوسته بهشیاری خواهش آگاهی یافته در قلع و قمع آثار جور و داد [illegible]
غایت اجتهاد فرمودی مدت یازده سال بر تمام ممالک در کمال استقلال پادشاهی
کرد و چون از جهان [illegible] کین را از میان فرزندانش با تمکین یافته بولایت عهد سرافراز
فرمود کین بعد از پدر بر سریر خاقانی نشست و روش پدران و ملوک گذشته را پیشنهاد
خاطر کرده مدت بیست سال حکمرانی فرمود و [illegible] فرزندان [illegible] دلاور بود از میان
ایشان کاو را که بکلادت و شهامت امتیاز داشت قائم مقام ساخته بدرود جهان فانی
نمود و چون مملکت چین بر کاو پسر کین مسلم گشت اندیشه چینیان چنان شد که تشریف
سلطنت جز بالای این سلسله راست نیاید و جز ایشان در میان کار حکومت با کس موافق
نیفتد لاجرم هر یک را که زمان نزدیک میشد و اجل محتوم در میرسید ولیعهدی [illegible] و
چیزها که به خاقانی [illegible] می آمد و مردم اوامر و نواهیش را مطیع و منقادی بودند کاو نیز
از آن جمله بود مدت یازده سال کار فرما بود ناگاه [illegible] که چین فرزندانش بود ولیعهد
ساخته بدرود جهان نمود [illegible] بعد از مرگ پدر صاحب کشور گشت و بحکم وصیت کاو برادرانش
که انقیاد [illegible] وی را بالسلطنت برداشتند اعیان مملکت نیز فرمانش را اذعان داده
مژده جلوسش در بلاد و امصار مشتهر ساختند وی نیز پادشاهی روشن رای بود چون
ده سال از مدت حکومتش گذشت فرزند ارشدش کی را ولیعهد ساخته جای پرداخت
کی بعد از فوت پدر رتبت ملکی را که پادشاهی نامجوی خسروی ستوده خوی بود در زمانش
مردم بفراغت روز گذاشتندی وی آخرین سلسله شیا بودن است چون مدت پنجاه و
دو سال از سلطنتش برگذشت آفتاب اقبال آن سلسله را زوال پدید آمد چون اولادی
نداشت که لایق سلطنت باشد از نسل وی کوکادسنگ تانک نامی لوای خودسری برافراشت
و مردم را استمالت داده باعانت خویش دعوت فرمود دانای چین وی را یار و معین شده

فرمان گذار بود آنگاه زمام ملک را بکف کفایت فرزند ارجمند خود گذاشته از جهان درگذشت
چون سوکانگ بدرود جهان کرد (جوکی) بولایت عهد معروف بود بر تخت خاقانی برآمد در
ممالک حکام معدلت کیش بگماشت تا مردمان در زمان او بخیر و خوبی زندگانی کردند چون هفده
سال از مدت ملکش بگذشت و آثار برگذشتن بچهره حالش طاری گشت (خوی را) که کیاست
خاطر و حصافت رای از دیگر فرزندانش برگزیده و منتخب بود طلب داشته بجای خویش ولیعهد
ساخت و جای بوی پرداخت چون آفتاب دولت جو در مملکت چین قرین زوال
شد کوکب اقبال خوی که قائم مقام او بود طالع گشت و ملوک چین را کمتر وقتی بوده که خصمی در کار
ملک خللی اندازد و اثر آن نیز کمتر زمان یافت میشد که در طلب ملک دیگری تعب کشند و از
آنچه داشتند زیاده طلبند بلکه اوقات خویش را بیشتر در تربیت اهل حرفت و ارباب صنایع
صرف میفرمودند و بر آسایش رعیت و آبادی مملکت می افزودند خوی نیز پیر و کهن گشت کمال
مدت بیست و شش سال در ممالک چین پادشاهی کرد فرزند ارشد و ولد اکبرش (منوک را)
سزاوار ملک یافت تخت بدو سپرد و خود بدیگر سرای رخت برد منوک بعد از پدر تاج
و کمر برگرفت و صاحب لشکر و کشور گشت در زمانش مردم در کمال فراغت و آسایش روزگار
گذاشتند و از میان فرزندانش سنه را که برصانت رای و صیانت ضمیر ممتاز بود ولیعهد
خود نمود و اندرزهای نیکو فرمود و رخت بسرای دیگر برد مدت ملکش هجده سال بود سنه
بن منوک ملکی دوراندیش بود و شیمه سلاطین سلف و پدران برگذشته را پیشنهاد خاطر
ساخته مدت شانزده سال رایت استقلال برافراخت هنگام بدرود جهان فانی زمام
جهانبانی بکف کفایت فرزند ارجمند خود (یوکیانک) گذاشت و دم در بست یوکیانک
که ولیعهد و قائم مقام سنه بود بعد از ارتحال پدر بر تخت و افسر گرفت و مدت پنجاه و نه سال
بمبارات خصمی و معادات دشمنی بر اریکه اقبال تکیه بود آنگاه فرزند اکبرش کونک را ولیعهد
فرموده طریق آنجهانی پیمود کونک از آن پس که پدر را فنا یافت بحکم ولایت عهد بر عهد
پادشاهی استقرار جست ملکی روشن رای بود اوقات خویش را بکسب معضلات حکمت
و کشف مشکلات علوم میگذاشت هر کس از خواهندگان مملکت باحضرتش گذشتی پی [illegible]

سیلان سحاب و سلاسل امطار متواتر بود چنانکه طوفان آب تمامت روی زمین را فرو گرفت
بیشتر بلاد و امصار را عرصه هدم و محو ساخت و مردم از آن غایله عظمی غرقه هلاک و دمار گشتند
مگر بعضی از خلق که کشتیها مرتب نموده در سفاین می بودند و پاره در قلل جبال شامخه [illegible]
از آن پس که بارندگی خشک شد در سینه‌ها با دید آمد شیا بودن گفت که نزول این بلاها
از اثر افعال ناشایسته من خواهد بود بقایای مردم را جمع کرده بنفس نفیس تا رودخانه ها
از بیابان بسوی دریا فرو گذاشتند تا آبها از پست و بلند زمین بطرف دریا راه کرد و روی
زمین یکباره خشک شد و خلق دیگر باره فراهم شده مدارک فلاحت و زراعت کردند
و آبادانی از سر نو گرفتند مدت سلطنتش سی و شش سال بود و چون از جهان رخت بربست
مهین فرزندش کی بر سریر خاقانی نشست و بر تمامت ممالک چین و ختا و ماچین و تبت
فرمانروا بود و چون مدت نه سال در ممالک مزبوره بدولت و اقبال روز گذاشت از جهان
فانی بسرای باقی انتقال یافت پس از او فرزند برومندش (پای کانگ سو) نظر باستعداد
ذاتی و قابلیت فطری بی منازعی و مزاحمی مالک ملک و سپاه و صاحب مسند گشت و مدت
نه سال در مملکت چین و ماچین و ختا و تبت رایت سلطنت افراخته بلوازم حکمرانی پرداخت
آنگاه از شربت دیگران چشیده رخت بسرای دیگر کشید برش (چونگ کانگ) که ولیعهد پدر
بود بر سریر سلطانی و اریکه خاقانی متکی آمد رؤسای مملکت و اعیان دولت را طلب داشته
بعواطف ملوکانه بنواخت بر سر خدمت سابق بگماشت و فرزند ارجمند خویش (شانگ) را
که بهتر و مهتر پسران بود بولایت عهد سربلند فرمود مدت پادشاهیش را مرقوم داشته‌اند
شانگ بعد از پدر بتکلم و صاحبت [illegible] حکمرانی استقرار یافت و او نیز در ممالک
چین و ماچین و ختا و تبت تکیه نموده که خیالش با حسن المآب بخواند مدت سلطنتش در ممالک
مسطوره چهل سال بود آنگاه شوشانگ را که مهین اولادش بود نایب مناب و قائم مقام
کرده و در ترفیه حال مردم و تنسیق کار دولت وصایای نیکو باو گذاشته رخت بسرای دیگر
کشید (تیو کانگ) پسر شانگ پادشاهی با جلال و داد بود بر قانون سلاطین بعد از پدر مالک
ملک و صاحب افسر گشت مدت چهل سال باستقلال در مملکت چین و ختا و تبت و ماچین

در تمامت چین و تبت و ختا و ماچین حکمرانی داشتند پس از انقراض دولت اولاد دی
کوکا (شینک تشی) دی یونار (تانک تشی) فرمانفرمای مملکت چین و ماچین و ختا
و تبت گشت دولتی بسزا و شوکتی بی منتها داشت گویند دی در شکم مادر چهار ماه
بیشتر نزیست پس چهار ماهه تولد نمود و موی ابروی او هشت رنگ بود چون بدرجه رشد
و بلوغ ارتقا یافت و بشرف جهانداری و پادشاهی مستعد گشت هر روز که بر تخت خسروی
نشستی و مقربان حضرت را بار دادی دو فرشته یکی بصورت گاو و دیگری بر تمثال قوچ
بر طرف دست راست و چپ وی بایستادی چنانچه از بار یافتگان درگاه کسی با
پادشاه خاطر مکدر بودی گاو از یکطرف دویدی و او را با دندان گزندی رسانیدی و
قوچ از جانب دیگر تاختی با صدمت سر سرنگون ساختی و این معنی هیبتی بزرگ در دل
اعالی و ادانی انداخت بعد از چندی گاو و قوچ مردند خلاصه پادشاهی حکمت دوست
بود چنانچه سی تن مرد حکیم پیوسته ملازم و مواظب خدمت او بودند و اوقات خویش با
صحبت ایشان میگذاشت مدت سلطنتش نود و هشت سال بود فرزندی (تاینجو) نام
داشت چون در خور حکومت و لایق سلطنت نبود [illegible] تا جوانان خردمند و مردان
هنرپرور چندانکه در تمامت مملکت یافت شدند در درگاه آوردند از میان ایشان
(دی توشن تودیوشی) را که سرآمد ابنای روزگار بود اختیار کرده ولایت عهد بدو
سپرد اگرچه دی بسیار کریه المنظر بود اما بحصافت عقل و اصابت رای و بسط عدالت
معروف بود و در حسن اخلاق در همه آفاق سمت امتیاز داشت در زمان او چهار تن
از مردم بسزا آشکار شدند و در تاخت و تاراج ممالک اشرار چندی را با خود یار کرده
هر یک صاحب اعوان و انصار آمدند چندانکه در دفع هر تن از ایشان لشکری عظیم بایستی
دی همت ملوکانه بر قلع و قمع ایشان گماشته در اندک زمان وجود مملکت را از لوث
وجود شان پاک بشست و جهان را نظم کرد و چون فرزند نداشت (شیا بودن)
قائم مقام ساخته جای بپرداخت بعد از انتقال دی شیا بودن بسریر خاقانی و اورنگ
جهانبانی متمکن گشت پادشاهی عادل باذل بود در زمان او دوازده سال در مملکت چین

و آلات موسیقی و ترتیب دادن سرود و نغمات که در هر قسم ساز و آلت مثل طنبور و غیره
نواخته می شود و ایشان را در تعزیه و ماتم ها می طلبند و با رخت و لباس گرانبها
بمجالس ایشان میروند و سازها نوازش در می آورند و این طایفه را امام است که لقب
او سیام است و این امامت از پدران باو میراث رسیده و دو هزار سال شده که
پدران او ابا عن جد امامت کرده اند امام مذکور اکثر اوقات در شهر پکین میباشد و
پادشاه او را بسیار اعزاز و احترام مینماید و بحرمسرای تا افسون بخوانند و اگر اجنه در حرم
باشند بیرون کنند و از حرم برانند و این امام در شهر پی پرده و حجاب تخت روان
می نشیند و سوار می شود و در دیگر دبدبه و کبکبه سواری با بزرگترین امرا برابر است
و هر سال علوفه و وظیفه بسیار از پادشاه می یابد و حکم او تنها به برهمنان صومعه جات نیست
و بر مردم دیگر از اهل مذهب خودش اقتدار و تسلط ندارد و از این سه مذهب چینی که
اصل اند چندین مذاهب دیگر منشعب شده اند و هر روز زیاده می شوند و هودک اول
پادشاهان بود از این سلسله که الحال در چین پادشاهی می کنند حکم فرمود که این سه
مذهب برقرار باشند تا باین وسیله جمیع مردم را از خود راضی ساخته بلطف خود
کشد و فرمود که اهل مذهب حکما که مذهب اول است تدبیر و حکومت ممالک کنند
و از این سبب تا حال هر سه مذهب قائم و برقرارند و هیچکدام کوشش در فنائش ندارند تا دیگری را
زبون و هلاک سازند و پادشاهان هر سه مذهب را بخواهند و اعتقاد دارند و هر کس که
بکار ایشان بیشتر آید و مطلب ایشان موافق تر باشد همان را پیش می آورند و صومعه ها
و دیرهای هر یک را از سر نو میسازند و کهنه را مرمت مینمایند و زنان پادشاه مایل
ترند بر مذهب بتها و برای برهمنان ایشان خیرات و نذر بسیار میفرستند و بتهای
صومعه ها را تمام خوراک و مایحتاج و صرف دربایست میرسانند تا از دعای ایشان فیض
یابند و مستفید شوند و بسیار عجیب است کثرت بتها در آن ممالک نه تنها در صومعه های
ایشان که هزاران هزار بت ها یافته میشوند بلکه در خانه هر یکی نیز جای علیحده ساخته
شده برای بتان و نیز در بازارها و چهار راهها و در دربارها و سر کوچه ها و گذرها و مدارس

اما یک نقلی می‌کنم که از روی آن دیگر از قیاس میتوان کرد زیرا که میگویند که پادشاه آسمان
در سموات پادشاهی میکند سیام نامیده میشود و پادشاهی که قبل از او بود کو نام داشت
روزی کو بر اژدهای سفید سوار شده بزمین فرود آمد و سیام که علم غیب میدانست او را مهمانی
کرد در وقتیکه کو طعام مهمانی میخورد سیام بر اژدهای سفید سوار شده بر آسمان بر آمده ملکوت
آسمان بدست آورد و کو را از پادشاهی بینداخت اما او از پادشاه جدید آسمان التماس
نمود که او را مسکن و سردار کوهی از کوههای چین سازد و سیام التماس او را اجابت
فرمود میگویند کو هنوز در آن کوه زنده است و سواری و سرداری می‌کند و مردم
چین بجای خدا میپرستند شخصی را که بظلم ملک دیگری را گرفته باشد و سوای این خدای
آسمانی سه خدای دیگر تخیل میکنند و اهل این مذهب نیز در باب ثواب و عقاب چیزها بیان
میکنند و بهشت را چنین وعده میکنند که در آنجا جان و تن بذوق و استراحت میباشند
و در دیرهای خود صور بعضی مردم را تصویر کرده اند که با جان و تن هر دو بالای آسمان
رفته اند و این قوم تعلیم میدهند مردم را که کسی چه طور میتواند حیات جاودانی تحصیل نماید
و اگر بحیات جاودانی نرسد باری حیات و زندگانی طویل چگونه حاصل نماید و این تعلیم
منحصر است در اقسام نشستنها و خواندن دعاها و افسونها و خوردن بعضی داروها و شغل
و عمل خاص این برهمنان راندن و دور کردن شیاطین و اجنه است از خانها بسبب طلسمها
و افسونهای مهلک و قتال و این عمل را چنین بفعل می‌آورند که اشکال مهیبه اجنه را در کاغذ
زرد و لیسهای مصور میکنند و بر دیوارهای خانه می‌آویزند و بعد از آن خانه را بغریوها و آوازهای
منکر مملو و متزلزل میسازند که چنان مینماید که گویا خود شیاطین و اجنه اند و نیز شغل و عملی
بر خود منسوب میگردانند و آن اینست که در وقت خشکی باران میبارانند و باران بافراط
فرو می‌نشانند و بلیات و آفات را از مردم دفع می‌کنند و چنان مینماید که بعضی از ایشان
جادوگر باشند و این گروه انبوه ساکن اند در دیرها و صومعهای منسوب به آسمان و زمین
و حاضر میشوند در وقت قربانیهای پادشاه خواه پادشاه بطور خود قربان کند خواه ببرکت
امرا آرد لهذا این قسم بانیها بسیار معزز و گرامی‌اند و نیز کار ایشان نست کوک کرد ان

مشهور توقف مینمایند ولهذا بقعهای مذکور بیشتر کار و انراینید یا بقعه اند و هرچند کاینطایفه
سفله و دنی اند لیکن اکثر مردم ایشانرا در تعزیه و ماتم و دفن مردگان و غیره عملهای
دیگر میطلبند مثلاً وقتیکه جانوران را خواه پرنده و خواه چرنده و خواه ماهیان دریا را
آزاد میکنند چنانچه رسم مردم چین است معتقدان و مشتاقان آن طایفه جانوران
مذکور را از صیادان و از مردم دیگر میخرند و آزاد میکنند و میپندارند که درین عمل ثواب و
اجر عظیم است و در این ایام مذهب مذکور ترقی کرده و دیرها و بقعهای بسیار از نو
بنا کردند و دیرهای کهنه را مرمت نمودند و معتقدان این مذهب اکثر از خواجه سرایان
و زنان و عوام الناس اند و بعضی از آنقوم در تمام عمر گوشت نمیخورند و در خانهای خود
باوراد و ادعیه بسیار مشغولند و برای خواندن دعاها ایشانرا بخانهای خود می طلبند و
ایشانرا ساکوم خوانند یعنی روزه داران و نیز صومعها ساخته اند برای زنان که موی
سر را میتراشند و شوهر نمیکنند ایشانرا بلغت اهل چین نیکو گویند و مذهب سیوم را
لاازر گویند که منسوبست بحکیمی که معاصر کنفوسیوس بوده و تخیل چنان دارند که حکیم مذکور
هشتاد سال در شکم مادر بود پیش از انکه متولد گردد و ازینجهة او را لاازر گفتند حکیم پیر
کتابی درباب اینمذهب ننوشته بلکه چنان ظاهر میشود که قصد اختراع کردن مذهب
تازه نداشت اما بعد از وفات او بعضی از اهل بدعت او را سردار و بانی مذهب خود نمودند
و چند کتاب از مذاهب مختلفه و از خیال خود بفصاحت تمام تصنیف کردند تابعان
اینمذهب نیز در صومعها ساکن اند و پارسائی اختیار مینمایند و شاگردان میخرند و در
سفاهت و رذالت و ناسعیدی برابر [illegible] مذهب دوم موی سر را نگاه میدارند و نمی
تراشند چنانچه سایر مردم چین اما باین تفاوت که موی سر را یکجا جمع مینمایند و گره زده
کلاهک چوبین بران محکم میکنند و بعضی ازین قوم که خدا میشوند در خانهای خود گوشه نشین
زیاده مینمایند بجهة محافظت این مذهب اوراد و ادعیه خاص برای خود و برای دیگران
میخواهند و اهل اینمذهب را اعتقاد چنانست که سوای تین یعنی خداوند آسمان است ایشان
که در حق او بسیار چیزهای غیر مناسب [illegible] ثابت مینمایند که نقل آنها دور و دراز

مذهب در ابتدا بتحسین و تصدیق بسیار مقبول گشت خصوصاً ازین سبب که بنفس را لایموت میداند
و عذاب و تجسیم آنجهان قائل است ولیکن بعد از آن این مذهب بعقد رشد از آن جهت که
پادشاه و بزرگان که اول قبول این مذهب کردند بموت قصوی و هلاکت تمام مردند و باقی
امور هیچ بی رونق شدند و بجای سعادتمندی که بزرگان آن مذهب وعده میکردند بلاها
و آفات گوناگون گرفتار شدند و تا حال مذهب مذکور گاهی رواج می گیرد و گاهی زبون میگردد
اما هیچ به تصنیف کتابها مشغول اند و کتابهای بسیار رسیده از کثرت کتاب آنقدر ارهیچها و پوچها
در مذهب و تعلیمات خود در آورده اند که همان اوستادان از عهده آنها بدر نمی توانند آمد
و بتخانه های بسیار و عظیم دارند که در آنها شکلهای مهیب و غریب دیده می شود از سنگ و مس
و چوب و گل و اماکن آن متصل بآن بتخانها دیرها ساخته از سنگ یا از خشت ساخته اند
که در آنها ناقوسهای کلان و نشادل کرانها آویخته اند و مؤبدان و کاهنان ایشان آنجا
مانند [illegible] اند در ریش و موی سر را تراشند و بعضی عمر در سیر و سیاحت میگذرانند
چنانچه گفته شد و بعضی در کوهها و مغارها بسختی و مشقت میگذرانند و اکثری از ایشان
گدا زاده در نسبت الک [illegible] شند در بقعهای نزدیک دیر خود [illegible] شوند و بخیرات و تصدقات
و وظایف معین معیشت میکنند اگرچه بصنعت خود نیز وجه معیشت کسب می کنند این
جماعت مؤبدان مدکار و سفله اند و مردم نژاد ایشان را چنان میدانند و اعتباری ندارند
زیرا که ایشان از خاندان دنی و ارذلند که آنها را مؤبدان دیگر فروخته اند بعد از آن جانشین
و خلیفه مؤبدان شدند و بجای ایشان نشستند و این روش را اختراع نمودند تا جماعت و سلسله
خود را باقی نگهدارند زیرا که هیچکس خویشا را داده خود در حلقه این جماعت ناپاک در نیاید
و نیز جاهلند و در علوم و کمالات دستی ندارند و اگرچه زن ندارند اما بر شهوت آنقدر
راغب اند که از صحبت زنان بدکاره ایشان [illegible] ننمود و بقعهای ایشان منقسم میگردد
بچند محل و در هر محل یک پیشوا و متولی است که بعد از او شاگردان بجای او می نشینند
و در هر مجلس خود هر چه قدر توانند حجرها بنا می کنند در کل ممالک خصوصاً در پای تخت
و آن حجرها را بکرایه میدهند بمسافران و سوداگران که برای معاملات و کار و بار خود

کاران و مقصود مذهب حکما آنست که صلح عوام و آرام ملک و نظم و نسق هر قبیله و آسایش
هر کس بظهور آید و برای این مقصود قواعد و قوانین موافق عقل نوشته اند و میگویند که تعلیم
جمیع مهمات و مشاغل انسان منحصر است در چهار نسبت و موافقت یعنی موافقت پدر
با پسر و شوهر با زن و صاحب با ملازم و برادران و مصاحبان و یاران در میان یکدیگر و گمان
دارند که تنها ایشان نسبتهای مذکور را یافته اند و طوایف دیگر از آنها خبر ندارند یا پی نبرده اند
در این مذهب تجرد و پارسائی مذموم است و کثرت زنان را جایز داشته و بتفصیل در
کتابهای خود بیان می کنند این حکم را که هر چیز که نسبت بخود نمی خواهی که بکنند بدیگران
مکن و عجب است سعی و تلاشی که دارند در باب اعزاز و احترام والدین و در باب وفاداری
نوکران نسبت بصاحبان و خوردان نسبت بزرگان مذهب دویم مردم چین را شکیبا و
اسنوف میدانند و این مذهب از ملک تیالسنو آوردند که اکنون آنرا هندوستان میدانند
در سال شصت و پنجم از تولد عیسی علیه السلام در تواریخ اهل چین است که نوشته که پادشاه
چین ایلچیان فرستاد برای آوردن آن مذهب بسبب خوابی که دیده بود و ایلچیان کتابی
آوردند عناصر قرار داده اند و مردم چین پنج چیز قائل اند یعنی آتش و آب و خاک و باد
و فلزات و چون اهل مذهب شکیبا میگویند که جمیع موالید عالم سفلی از این چهار عنصر
مرکب اند و عالمهای بسیار اند و بر تناسخ قائل اند و میگویند که نیکوکاران در بهشت نعمتها
و بدکاران در دوزخ عذاب و عقاب خواهند یافت و فضیلت ریاضت را قبول دارند
و پارسائی را آنقدر فضیلت قرار میدهند که همه قبیله را گذاشته جابجا گدائی کرده گردا
گرد ملکها میگردند و در دیرهای خود صورتها نصب میکنند و میگویند که عذاب دوزخ
در آسمان و زمین میباشد اما مخلد نمیشوند و بعد از چند سال باز متولد میگردند در عالمی از آن
عوالم و میگویند که گناههای گذشته بخشیده میشوند وقتی که کسی خود را اصلاح میکند و مطلقا
گوشت خوردن جایز نمیدارند اگرچه اکثری در این باب مقید نمی باشند و برای این گناه
و دیگر گناهان مرامی بخشند اگر ایشان را چیزی بدهند بلکه وعده میکنند که بعبادت خود هر که را
خواهند از عذاب دوزخ خلاص میتوانند ساخت و در کتب ایشان مذکور است که این

واحکام این مذهب درآن چهار مجلدات و پنج کتاب که در بالا مذکور شد نوشته شده و دیگر
کتاب معتبر ندارند بغیر از بعضی تفاسیر که برین کتب مذکور نوشته اند و درآن مذاهب چیزی مشهور
تر از تعزیه و ماتم عنیت که مردم از خورد و کلان از پادشاه تا گدا پیروی مینمایند و از برای
پدران و اجداد خود هرسال بجا می آرند تا باین وسیله عزت کنند بزرگان خود را که مرده اند
چنانچه گویا زنده اند و این اعتقاد ندارند که مردگان از آن طعامها که بر سر قبرهای ایشان
میگذارند بخورند یا احتیاج بخوردن آنها داشته باشند بلکه میگویند که این تکلفات و اعزاز
برای مردگان بجا می آورند تا محبت خود را نسبت بایشان نمایند و ظاهر سازند و بعضی میگویند
که این رسوم و آداب را قرار داده اند برای زندگان نه برای مردگان تا پسران و جهال بیاموزند
که چگونه پدران زنده را خدمت نمایند باید که چون به بینند که مردم معتبر و دانشمند پدران
مرده را چه قسم اعزاز و احترام مینمایند و دیر مخصوص حکما دیر کیفوسیوس حکیم است که در
هر شهر حسب الحکم پادشاه بنام او بنا میکنند در همانجا که مدرسه حکما ست و در جای تهران
دیر صورت کیفوسیوس را نصب کرده اند و می پرستند و یا بعوض صورت نام او را بخط جلی
با طلای می نویسند و در پهلوی صورت کیفوسیوس صورت بعضی از شاگردان او را نیز ایستاده
کرده اند و آنها را بکثرت تکلف پرستش می کنند و در غره و پانزدهم هر ماه جمیع حکام شهر و
علمای طبقه اول که مذکور شد بآن دیر می آیند و استاد خود یعنی کیفوسیوس را برکوع و
حرکات بدن و بزانو در آمدن و سوختن شمعهای موم و بخورات اعزاز و تعظیم مینمایند و نیز هرسال
در روز مولود او و در بعضی اوقات معینه دیگر نبیذ را و طعامها به تکلف بسیار ساخته شکر
گذاری می کنند او را از جهت علوم و تعلیمات که در کتب او یافته اند و بوسیله آن علوم بمراتب
علیه حکمت و حکومت و جاه رسیده اند ولیکن او را عبادت نمی کنند و هیچ چیز از او نمی طلبند
و امید هم ندارند و دیرهای دیگر ساخته اند برای ارواحی که نگاهبان شهرها یند و حکام وقتی
که حکومت می یابند در آن دیرها شرط می کنند که در حکومت و تدبیر بعدالت و انصاف
عمل کنند و نیز بآن ارواح طعامها نذر می کنند و خوشبوییها می سوزند و اعتقاد چنان دارند
که آن ارواح قدرت تمام دارند برای سزا دادن قسم خورندگان بدروغ و جزای نیک دادن به نیکو

که جزای اعمال نیکان و بدان هم درین دنیا ادا می شود یا بانکس خودش یا بفرزندانش
میرسد و چنان مینماید که قدمای ایشان قائل بودند به بقای نفس ناطقه بعد از جدائی
بدن زیراکه مکرر سخنان میگویند در باب مردگان که بعد از مردن در آسمان ساکن اند
ولیکن در باب عذاب دوزخ هیچ سخنی و نقلی دیده نشد و متأخرین ایشان میگویند نه
جان با تن اندکی بعد از و فاسد میگردد و ازین سبب نه نعیم بهشت را و نه عذاب دوزخ را
قائل اند و بعضی میگویند که جانهای نیکان باقی میمانند ازانجهة که جان ایشان باستعمال نیکی
و حسنات قوت میگیرد و بدان سبب قابلیت بقا بهم میرسانند و چون بدکاران بدان
اعمال حسنه مشغول نیستند وقتی که جان از بدن ایشان بیرون میرود معدوم میگردد و مانند
دود و بخار مستحیل و پراکنده میشود و درین عصر و زمان بسیار شهرت یافته مذهبی دیگر
که پانصد سال قبل ازین در چین شیوع یافت و آن تصوف است و میگویند تمام عالم
یک جوهر است و خالق آن جوهر و آسمان و زمین و حیوانات و آدمیان و نباتات و عناصر
اربعه مجموع یک جسم متصل و واحد اند و هر چیز و هر نوع اجزا و اعضای او یند و میگویند که
چون یک جوهریم باید که در میان خود محبت و دوستی بسیار داشته باشیم و هر یکی بشباهت خدا
میتواند رسید زیراکه با او یکی است و اگرچه در مذهب حکما یک خدا را می پرستند ولیکن
برای او معبدی نمیسازند و کاهنان و موبدان ندارند و قوانین و احکام در عبادت و غسل
مقرر نکرده اند و بنابرین هیچ نماز و عبادت مر آن خدا را نمی کنند بلکه میگویند تنها کار
پادشاه است عبادت و پیشکش و قربان کردن بآن پادشاه آسمان و اگر کسی خود را داخل کند
در عبادت و قربانیها او را لازم می آید سیاست و عذاب بی ادبی و عصیان لهذا پادشاه
دو معبد کلان در هر دو پای تخت چین دارد یکی را وقف بآسمان کرده و دیگری را بزمین
و در زمان گذشته پادشاه خود درین معبدها قربانیها میکرد و اما درین زمان بعوض پادشاه
بزرگترین مدبران و امرا گاوان و گوسفندان بیشمار بآسمان و زمین قربان می کشند و دیگر
رسوم و آداب بسیار بفعل می آورند بارواح و نفوس کوهها و رودخانها و چهار رکن
عالم تنها مدبران و حکام پرستش می کنند و بر هیچکس از عوام این عبادت جایز نیست و قوانین

و در هیچ کتاب ایشان بنظر نرسید و نرسیده که بدی و شر را بدان خدایا با ارواح مذکوره منسوب
گردانند چنانچه قدمای یونان و مصریان و هندیان منسوب می گردانیدند تا عذری در
گناههای خود داشته باشند و در تواریخ ایشان بیش از چهار هزار سال بسیار علمای
نیک و شایسته قدمای ایشان بجای آوردند و نیز تا حال کتابهای معتبر دارند که در آنها
قواعد و قوانین پسندیده جهة کسب کمال و فضایل دیده می شود ولیکن چون طبیعت مایلند
دایم بطرف بدی میگراید ازین سبب بمرور ایام روشنائی طبیعی ایشان در تاریکی و تیرگی
بجای رسید که اکنون درین زمان اکثری از مردم چین به بت پرستی افتادند و بعضی بالحاد
گرفتار شدند و تا این مقدمه بهتر بیان کرده شود درین فصل مذاهب ایشان را بیان
خواهیم کرد بدانکه در کتب اهل چین سه مذهب بیان میکرد اول مذهب حکما است
دوم راسیکیا نامند سیم رالادکو خوانند ازین سه ملت و مذهب هر کس از مردم
چین یکی را اختیار کرده و نیز طوایف دیگر که خط چین دارند مثل طایفه جینیان و کوریان
و لولیک و کوچین سین به هر کسی به یکی ازین سه مذهب عمل می کنند مذهب حکما
خاصه مردم چین است قدیمتر از سایر مذاهب و مشهورتر از همه و درین کتابهای
بسیار دارند و اینمذهب را کسی از مادر و پدر نمی آموزد بلکه در خواندن آن مذهب را
اختیار می کند و جمیع دانایان باین مذهب قائل اند و مخرج این مذهب کنفوسیوس
حکیم است که در بالا گذشت و در این مذهب پرستش بتان منع نماید بلکه نگاه داشتن
بتان را جایز نمیدارد یک خدای واحد مجرد را میپرستند زیرا که اعتقاد دارند که آن واجب
مجرد مدبر نگاهدارنده جمیع علویات و سفلیات است و نیز ارواح را میپرستند ولیکن
پرستش کمتر و آن ارواح را چندان مالک و متصرف در عالم نمیدانند و دانایان اصلی
ایشان ذکر نکنند خالق این دنیا را یاد نکنند طریق آفرینش و موجود شدن اشیا را
در زمان پیدا شدن نزند گویند و قید اصلی در دانایان بجهة آنست که بعضی از علمای
پی رتبه ایشان چند خوابها و رویا در باب پیدا شدن دنیا نقل نمایند لیکن هیچکس
بآنها اعتقاد نمی کند و در باب جزای اعمال نیکان و بدان نیز سخن نمی کنند اما می پندارند

کافی نیست جهد باز داشتن سرندگان بیچاره ازین کوشش بیهوده لاموتی زیرا که می پندارند
که شاید طالع ایشان بهتر باشد و آنچه دیگران از نفعی نکردانند سفید کردد و در کتب
تواریخ چنین مذکور است که پادشاهی از قدمای ایشان باین جنون و سودا مبتلا گشت که
تلاش حیات جاودانی میکرد با وجود مضرات حیات فانی و آنچه اکثر واقع میشود آنست
که جویندگان حیات فانی را جامی از شربت ساخته می دهند پس پادشاه مذکور از دست
دغابازان جامی گرفته بود که تا آشامیدن آن ابدی و جاویدان شود هرچند که ندیم او نصیحت
میکرد و هیچ سود نکرد که او را ازین خیال باطل باز دارد پس ندیم چون اصرار پادشاه را
درین غلط تحقیق دید پادشاه را غافل کرده آن جام را برداشته بر سر کشید پادشاه
غضبناک شد و شمشیر کشیده او را تهدید قتل می نمود که جام داروی حیات جاودانی
را خوردی ندیم دلیرانه جواب داد که بعد از آنکه جام حیات جاودانی را خورده باشم
آیا حیات مرا کسی قطع میتواند نمود و اگر کسی قطع حیات می تواند کرد پس هیچ گناهی
نکرده‌ام زیرا که لاموتی را از تو غصب نکردم بلکه خلاص کردم ترا از فریب از سخن او پادشاه
آرام گرفت و آفرین گفت بر خردمندی او که بان وسیله از فریب و غلط خلاصی
یافت و اگرچه در چین همیشه مردم عاقل و حکیم بوده‌اند که بهر سعی و تلاش نمودند تا مردم را
ازین دو غلط برهانند اما علاج نتوانستند کرد که این علت روز بروز زیاده شود و چنانکه
درین زمان زیاده از ازمنه سابقه است

فصل دهم در مذهب اهل چین و اختلاف آن از جمیع مذاهب بت پرستان هیچ کدام را
نخوانده‌ام که کم غلط تر از مذهب چینیان باشد چرا که در کتب ایشان دیده‌ام که مردم چین
در ابتدا یک خدای را که بزرگ تر از جمیع اشیاست میپرستیدند و او را پادشاه
آسمان میخواندند و بنام دیگر او را جان آسمان و زمین میفامیدند ازین معلوم می شود که قدمای
چین گمان داشتند که آسمان و زمین ذی حیات اند و جان هر دو را بجای خدا میپرستیدند
و نیز ارواحی را که نگاهبانان کوهها و دریاها و رودخانها و چهار رکن دنیا اند می گفتند
که در جمیع افعال باید متابعت عقل نمود و قول داشتند که این روشنائی عقل از آسمان

مبتلا شده‌اند اول آنکه از یک جنس فلزات نقره یا طلای سازند دوم آنکه طالب حیات جاودانند
ومیگویند بعضی از قدمای ایشان که آنها را اولیا می دانند این دو چیز را پیدا کرده بودند
وچون از این دنیا نفرت داشتند باتن وجان بآسمان رفتند ودرین جزو زمان درباب
این دو سفاهت و دغا کتابهای کلان تصنیف کرده اند که بعضی را چاپ کرده اند وبعضی را
بدست می نویسند وکتابها که بدست نوشته اند اعتبار زیاده دارند وبسیار مردم دولتمند
وبسفاهت ودغای اول یعنی کیمیاگری مبلغهای کلی خرج می کنند وبغایت مفلس وتنگدست
میشوند وجمعی که درین باب طالع دارند نقره کم عیاری میسازند که بآن جهال را می فریبند
وهمه چیز را گذاشته روزان وشبان کوره ها را میدمند تا دیگران با خود را بازی میدهند
ودر نقل گرفتن از کتب کیمیا مبلغهائی خرج می کنند وبسیار مردم هستند که جابجا می گردند
برای فریب دادن جمعی را که بدان عمل وهنر مایل اند وهمه تلاش ایشان درین است که
چیزی بنمایند تا مردم اعتبار کنند بصنعت ایشان وبعد از آن مبلغها می طلبند برای
طیار کردن اسباب وآلات این صنعت وزر را گرفته در روزی غیر متوقع که کسی را گمان
نباشد غایب میشوند وچیزی نمیگذارند بغیر از کیسه های خالی ورهنها در نزد سوداگران
وصرافان این مرض سفاهت آنقدر فریبندگی وجنون دارد که هرچند که بارها کسی بازی خورده
ومبلغهای بسیار خرج کرده باشد با وجود آن پند نمی گیرد ومتنبه نمیگردد بلکه از دغابازی
محیل تر بار دیگر بازی میخورد وهمین طور بسیار مردم دراین اندیشه وامید تمام عمر را
صرف می کنند وپژمرده اند از غمها وآزرده از فوت زرها وهرگز نصیحت خویشان و
دوستان نمی پذیرند اما سفاهت دوم چون خواهش طبیعت بحیات جاودانی بیشتر و
عظیم تر است از آنجهت بزرگترین مردمان بدین حماقت گرفتار ومبتلا یند که چون بدولت
عظیم رسیده اند می پندارند که ایشان را همین مانده است که آن دولت همیشه باقی باشد و
از این سبب سعی بلیغ درین باب مینمایند ودر پای تخت پکین در میان اکابر کمیاب است
کسی که بدین دیوانگی مبتلا نباشد واستادان نیز کم نیستند برای تعلیم دادن آن واگرچه
هر روز می بینند که فروشندگان حیات ابدی مرض موت را ادا می کنند ولیکن این

دنیا در پیش ایشان پا دشته میشود و چون غربا و بیگانگان را در کتابهای خود یاد می کنند بطوری
سخن می کنند که گویا ایشان با دد و جانوران کمتر تفاوت ماشند و حروفی راکه بان نام
بیگانگان را می نویسند از حروف و اسمای جانوران می گیرند و اگر از ملکهای همسایه نزدیک
ایلچی بملک ایشان برود او را نظربند و در قید میبرند و نمیگذارند که چیزی به بینند و در خانه
او را با قفلها و بندها محافظت میکنند و او را هرگز بحضور پادشاه نمی برند و ضابطه نیست
که پادشاه را به بیند اما آن ایلچی معاملات و کار و بار خود را در پیش جمعی از مدبران [illegible]
داده میرود اما مثل هندی و تجربه هیچکس را از مردم چین رخصت نیست که خارج
از حدود ملک با بیگانگان سودا و معامله کنند مگر در وقت معین و مکان معین و اگر کسی
خلاف این ضابطه امری بفعل آید او را بعذاب صعب سیاست مینمایند و سپهسالاران
سپاهیان که در تهانه های خود کشتیک میدارند و نگاهبانی ملک میکنند بر سر ایشان
نیز کشیکچیان و چوکی دارند میگمارند و هرگز لشکر کلان را بیک سردار اعتماد نمیکنند جمیع
سپاهیان و سرداران ایشان محکوم حکما و عملا بند و بتصدیق و تجویز ایشان علوفه می یابند
و آلات و اخراجات حرب جنگ را عملا سربراه می کنند چنانچه سپاهیان در دست
شخصی دیگر باشند و اسبا ـ ب و ضروریات جنگ در دست دیگری تا خاطر جمع تر باشند
از دیانت و خیانت هر یک از ایشان و در چین هیچ قوم سفله تر و دنی تر از سپاهیان نیست
چه تنها سپاهگری برای شکم و نفع می کنند مثل مزدوران و اکثر غلامان پادشاهان که بواسطه
خواهش خود و بزرگان خود بغلامی پادشاه افتاده اند و چون از لیاقت و جنگ بری گردند
شغلها و کارهای خسیس مثل حمالی و اشتربانی و بکارهای خسیس تر از آنها مشغول میشوند و تنها
سرداران ایشان فی الجمله اعتباری دارند و اسلحه ایشان خواه برای جر نفع و محافظت
و خواه برای ضرر رسانیدن بدشمن باشد کم بها و زبون اند و تنها لباس و آراستگی ظاهری
دارند تا در وقت سان دادن عملا ایشان را کف پائی و شلاق میزنند چنانچه اطفال را در
دبستان [illegible] ملاحظه منصب و مرتبه ایشان کنند و این فصل را ختم میکنیم بذکر دو صفات
و حماقت ایشان که در تمام ملک چین شعار رفت و اکثری از بزرگان چین باین دو صفات

می‌خوابانند و کفش او را برهنه کرده تا آهنی که دو نیمه کرده است و عرض او چهار انگشت و طول
آن دو گز است و یک انگشت ضخامت دارد بآن عصاره پا را در دست می‌زنند اگرچه زیاده
[illegible] ضرب بر سند اما مردان سند سخت [illegible] وفات [illegible] ایشان را [illegible]
و بار چهارم گوشت بهوا می‌پرد چنانچه بسیار از آن زدن هلاک می‌کردند و از این جهت اکثر [illegible]
برای خلاصی و محافظت جان خود هر قدر زر و رشوت که حکام طلب نمایند می‌دهند و مضایقه نمی
نمایند و حکام بمرتبه ظالم و بی اعتدال اند که هیچ یک از رعایا و مردم چین مالک مال خود
نیستند بلکه همه در پی آن‌اند که مال رعایا را بر ایشان تهمت و بهتانی کرده مال آن نامرادان را بگیرند
و نیز مردم چین در گفتار و طلب حق و راستی نیستند و از این سبب بسیار احتیاط و
خبرداری ضرور است تا کسی بدیگری اعتماد نکند و لهذا پادشاه از دربار بیرون نمی‌آید و
در ایام سابق چون پادشاهان از دربار بیرون می‌آمدند هزاران احتیاط و ملاحظه می‌کردند
و بسیار خبردار بودند و از کوچه‌ها و بازارها که می‌گذشتند سپاهیان و نگاهبانان می‌ایستادند
و شوارع و دروازه‌ها را به نیک محافظت می‌کردند و پادشاه خود را طوری پنهان می‌کرد که معلوم نبود
که در کدام تخت روان یا عماری نشسته است زیرا که چند تخت روان پهلوی هم می‌گذاشتند
و نمی‌دانستند که پادشاه در کدام است گویا پادشاه در میان دشمنان راه می‌رفت نه در
میان رعایای خود و نیز پادشاه بسیار ترس دارد از خویشان خود از این سبب همه را
کوشک و حویلی می‌دارند و نگاهبانی می‌کنند و هیچ کس را از ایشان رخصت نیست که بی حکم
پادشاه از شهری که می‌باشند بیرون روند و اگر احیاناً بی حکم بیرون روند ایشان را آزار
کلی می‌رسانند و هیچ کس از ایشان در پای تخت ساکن نمی‌توانند شد و در این زمان
تا شصت هزار کس از قبیله و خویشان پادشاه هستند که چون بیکار و معطل می‌نشینند و
بفراغت و عشرت می‌گذرانند و در ظلم و زیادتی و بی‌اندامی خود را معاف می‌دارند پس چون
متعلقان و خویشان خود بدین غایت بدگمان و بی اعتماد هستند نسبت اگر به بیگانگان
اعتماد نمایند و اعتقاد کنند و کتابها و علوم ایشان را [illegible] عیب و عار می‌دانند که از
کتابهای بیگانگان یا مسافران چیزی فرا گیرند یا بیاموزند و چنان گمان دارند که تمام علوم

آنها نا حسرتی کردند پس پسران در ختران را عزیز شمرند هر چند که افلاس و تنگدستی چندان
نباشد [illegible] پسران از پدران همیشه جدا میشوند و هر یک مختار است که در هر کار که خواهد
اش را استعمال نماید و بغیر باید اما بعضی چیزها این فروختن فرزندان را آسان می کند یعنی
کثرت مردمان ارازل و سفله چین که محنت بسیار مدار سکند رانند و عاجز و تنگدستند و صاحب
مالداران اطفال را تا بالش نگاه میدارند و هر گاه آن اطفال خواهند همان مبلغ را داده
خود را از بندگی و غلامی خلاص میسازند و عمل سخت تر و پر ظلم تر آنکه در بعضی صوبجات طفلان
خصوصاً مؤنثان را در آب غرق می کنند از ترس آنکه مبادا از عهده پرورش و خوراک
ایشان بر نتوانند آمد و این ظلم را آسان کرده اند بغلط تناسخ زیرا که پندارند که در باره
فرزندان خود آسانی کرده باشند که ایشان را از حال تنگی و عسرت خلاص کرده مجرد میسازند
و باعث میشوند تا ببدن دولتمندی در آمده بحال وسعت و تمول رسند و لهذا پسران خود را
پنهان و مخفی می کشند بلکه علانیه و بحضور مردم بقتل میرسانند و نیز در میان مردم چین شعار
خود را کشتن بسبب آنکه تاب آزار و محنت ندارند یا جهت حرمان و فقدان مطالب یا برای
انتقام از دشمنان خویش پس خود را بدر خانه دشمن یا خصم بر می آویزند و حکام بسیار آزار
و ایذا میرسانند آن کس را که باعث کشته شدن او باشد اما بران حکام که دانا ترند هرگز
منظور نمیدارند عداوت شخصی را که خود را بکشد و ظلم و غلط دیگر هست در صوبجات شمالی
که اکثر مردم پسران خود را اخته میکنند تا در سلک خدمتکاران پادشاه در آیند زیرا که
هیچکس پادشاه را خدمت نمی کند و حرف نمیزند بغیر از خواجه سرایان بلکه اکثر تدبیر و حکومت
ملک چین در دست نیم مردانست و در دربار پادشاه قریب ده هزار خواجه سرا هستند
که اکثر مردم سفله و بی کمال و کند فهم و احمق اند اگر چه قوانین چین در سیاست و عقوبت
مجرمان و گناهکاران بسیار شدت ندارند ولیکن چنان می پندارم که چه قدر مردم که بعدالت
و انصاف کشته میشوند همان قدر نیز بظلم و تعدی بقتل میرسند و سبب آن است که
هر مدبر و حاکم هر گاه که میخواهد بی آنکه گناه و تقصیر را لازم و مشخص کند مردم را میزنند یعنی
شدتی بکر بسیاری از ایشان بهلاکت میرسند و طریق چنانست که در محکمه عام مجرم را بر زمین

کدام کار درست و از کدام چیزها اجتناب و احتراز باید نمود سوای آن دو زیج بعضی کتابهای
دیگر در دست دارند منجمان که مدار ایشان از ساعت دیدن و ساعت اختیار کردن است اگر کسی
و اگر جنبان شود که کسی که خواهد که عمارت نو بنا کند یا بسفر رود مدت بسیار انتظار می کشند
تا ساعت نیک باید و اگر همه گاهی واقع شود که در ساعت مقرر مثلا باران و باد و هیچ نقصان
باشد با وجود آن از شروع در عمارت یا سفر کردن و غیره باز نمی ایستند و اجتناب نمی نمایند
و اگر مانع باشد اظهار رای در یافتن ساعت نیک که از دست رود چهار قدم از خانه بیرون
سر راه یا دو سه سنگ فاک از بنیاد عمارت می کنند و نیز بسیار خلایق می نمایند در طالع مولود
دیدن و استادان دیگر هستند که از آن علم خبر آینده میدهند و فال گوئی می کنند
و جمعی دیگر از خطوط روی دست حکم می کنند و فال می گیرند و جمعی معبران هستند که تعبیر
خواب می نمایند و گروهی دیگر از الفاظ و سخنها که از کسی شنوند آن الفاظ را یا کلید بزرگی گرد
احکام غیب گویند و جمعی از قد و قامت و وضع اندام و فرقه دیگر از طور و وضع نشستن حکم
غیب گوئیها می کنند و دیگر اقسام فال گیری و انواع غیب گوئی ها بسیار و حساب در اینکار
هست و آن قدر اعتقاد با آن چیزها دارند که بمنزله یقین ایشان است و هیچ شکی در آن
ندارند چندان مکر و حیله در این امور می نمایند که مردم سبک سر بآسانی و سهولت از ایشان
بازی می خورند زیرا که هندوستان خود را در میان حلقه مردم ساده هستند که بگویند که فلان آدم
و فلان منجم و فال گیر چنین و چنان حکمها در حق من کرده و چنان غیب در باب فلان
گفته درست شده موافق گفته ایشان بفعل آمده و دیگر دیگر اینکه چند نفر اکید که مسیبا بر
و بهم دست میشوند و یکی را استادی می سازند و یکی از ایشان حکمی میکنند و آن استاد
ساخته حکم او را باطل می کنند و در کتب نظر می کند و می گوید که از روی سنگها و علامات فلان
و فلان حکم میرسد در حال آن مرد با خنکی او را تصدیق کرده تسلیم و تواضع بسیار می نماید و هم
دیگر همین دستور عمل می کنند مردم با آن مرد صاحب اعتقاد شوند و حیله دیگر اینکه
در شهر بزرگ باید دفاتر که اسامی و قبایل و وقایع مردم معین در شهر در آن دفاتر مرقوم است
که چند مدتی از آن بازیگران و مکاران در آن شهر آمده و از آن دفاتر نقلی بدست آورده بعد

صنعتی یا علمی پیش کسی آموخته باشند او را تمام عمر استاد میدانند و همواره شاگردی را
بجای آورند و هرگز در برابر استادش نتوانند نشست بلکه در پهلوی او می‌نشینند
چنانکه رسم و آداب چینیان است گفته شد بازی گنجفه و طاق و جفت در میان
عوام الناس مستعمل است و مردم کلان را که بازی دیگر دارند مانند شطرنج و دیگر بازی
معتبر نزد ایشان هست که دو صد مهره دارد نصف سیاه و نصف سفید و این بازی را
حکام و امرا بسیار دوست دارند و هر بازی آن مدت یک ساعت تخمیناً می‌کنند و هر کس
که در این بازی استاد است اگرچه کمال و هنر دیگر نداشته باشد همه کس او را عزت و
احترام می‌کنند بلکه بعضی او را باستادی می‌گیرند و عزتی که لازمهٔ استادان است نسبت
با او بجای می‌آورند در سیاست و عقوبت گناهکاران و مسامحه بسیار می‌نمایند خصوصاً در
سیاست دزدان زیرا که هرگز دزد را نمی‌کشند مگر دزدی که خانه را ببرد و راهزن و قطاع
الطریق باشد وقتی که مرتبه دوم او را بدزدی میگیرند بر بازوی او داغ دو حرف میکنند
که از آن معلوم میشود که دو بار دزدی کرده و مرتبه سوم بازوی همان داغ می‌کنند اگر باعلت
دزدی گرفتار شود او را عقوبت و آزار میرسانند موافق مقدار دزدی یا در چهار تخت
او را نگاه میدارند جهت زدن تا مدتی که در قواعد و قوانین ایشان مقرر شده و از این
سبب تمام ملک پر است از گنده دزد و دریزه دزد در هر شهر وقت شب چندین هزار کس
در کوچه و بازار کشیک میدارند و چوکی میدهند و گاه گاه مانند صبح خبری دارند و
میوازند و در کوچها میگردند اگرچه دروازهای محله بسته است لیکن دزدان در شب اکثر
خانها را لوت و تاراج می‌کنند چرا که همان کشیکچیان دزدانند یا رفیق دزدان

فصل نهم در بیان قواعد افسانه آمیز در رسوم لغو و بیهوده اهل چین

در فصل آینده افسانه‌ها و بیهودگی‌ها و پوچهای عوام الناس چین را که همه در آنها معتقد اند ذکر
خواهم کرد و هیچ بیهودگی ایشان برابر این نیست که در هر کار و در هر شغل عمل ساعت اختیار
می‌کنند و برای این مطلب منجمان پادشاهی هر سال دو فهرست و دو کتاب نسخ مع جداول
تصنیف مینمایند که در آنها می‌نویسند که هر ساعت برای چه کار و چه عمل نیک یا از برای

و مهر و خطوط کاتبان مشهور که مهر کاتبان مذکور بر آنها باشد از همه چیز گرامی تر دارند
و نقش می کنند تصویر مصوران نامدار را که سیاه قام باشند و بسیار مردم قلابی و دغا باز
هستند که چیزهای تازه را نشان و علامت قدما کرده بمبلغهای کلی می فروشند و جمیع
عاملان و مدبران مهر خاص دارند که آن مهر را بهمه و بایشان داده است و هر چه از امور
شرعی نویسند آنرا برنگ سرخ مهر میکنند و آن مهر را حسابها تمام نگاه میدارند زیرا
که اگر آن مهر را گم کنند از آن عذرت و خلل معزول میشوند و معذب میگردند از این جهت
چون از خانه بیرون می روند مهر را در صندوق میگذارند بچند قفل بسته و مهر کرده همراه
خود می برند و هرگز لمحه آن صندوق را از نظر خود دور نمی سازند و شب در زیر خود گرفته
می خوابند مردم اکابر و بزرگ هرگز پیاده راه نمیروند بلکه بر تخت روان نشسته و از چهار
طرف پرده کرده حمالان ایشان را با تخت برداشته میبرند و عاملان و حکام را بی پرده
برند و زنان بزرگ و دولتمند را با پرده پوشش می برند و تخت روان ایشان [illegible]
دارد و با تخت روان مردان و در چین بغایت تاکید و منع است که عرابها و تخت روان را
اسپان یا گاوان بکشند بعضی شهرهای چین را در میان رودخانهها و بالای آبها بنا کرده اند
چنانچه شهر دیگر را در میان دریا ساخته اند و در کوچه و بازار آن شهرها با کشتیهای
پر زینت و لباس پاکیزه نشسته سیر می کنند با تجارت و سفر بیرون میروند و چون تمام
ملک چین مملوست از تالابهای و دریاها لهذا بسیار استعمال می کنند کشتیهای ایشان
زیبا تر و پر زینت تر از کشتیهای فرنگیان است و کشتیهای سواری حکام و عمال که بخرج
رعیت ساخته می شود آنقدر کلانند که تمام قبیله ایشان بفراغت در آنها بسر می برند
که گویا در حویلی و خانه خود نشسته اند چرا که در آن کشتی عمارات مثل ایوانها و حجرهها و
باورچیخانه بر آن ترتیب و زینت ساخته و پرداخته اند که چنان می نماید که خانهای اصلی
باشند و در آن کشتیها اکثر اوقات مهمانیهای کلان می کنند و در تالابها و دریاچهها
سیر میکنند و اندرون کشتیهای ایشان از چیزی که مذکور شد برنگهای گوناگون آمیخته می
اندازند که مانند آئینه میدرخشند تعظیم و احترام بسیار مینمایند با استادان خود اگرچه [illegible]

و غسل می کنند و هر کدام نفری دارند که سایبان بر سر ایشان میگیرد تا از شدت باران و شعاع
آفتاب محفوظ باشند و جمعی که نفر ندارند سایبان را خود بدست میگیرند اکنون ذکر کنیم روش
تسمیه و نامیدن و نام نهادن ایشان فرزندان را بدانکه هر یک را لقبی قدیم و نامی معتبر است اما
نام مختلف و اقسام است زیرا که هر یک نامهای تازه و نو برای خود اختراع می کنند که دلالت
بر معنی خود داشته باشد و نام اول را پدر بفرزند می گذارد اگر مذکر باشد چرا که دختران
و زنان چنین نام ندارند بلقب پدر نامیده میشوند اگر دختران بسیار شوند برای امتیاز بر لقب
می افزایند عدد مرتبه که دختران نسبت بیکدیگر دارند مثلاً فلانه دوم و سیوم و چهارم علی
هذا القیاس و نامی که پدر به پسر نهاده است دیگری را نرسد و جایز نیست که او را بآن نام بخوانند
مگر والدین و خویشان نزدیک اما بیگانگان او را بلقب پدر مینامند با رعایت عدد برادران
در کاغذها و مکاتیب وغیره خود را بنامی که پدر بر ایشان نهاده می نویسند و میخوانند اگر دیگری
ایشان را بدین نام خوانند نه تنها بی ادبی است بلکه اهانت و بی غرتی است اگر در حضور پسر
نام پدر او را ببرند زیرا که ادب آنست که مردم را بلقب بخوانند و هرگاه طفل در چیزی
شروع خواندن و آموختن می کند استاد او را نام دیگر میدهد و این نام تنها استاد و شاگردان
او را می توانند خواندن و چون کسی بکلاه بلوغ و مردی می یابد و کدخدا میشود در بزرگی او را
نام دیگر میگذارد و این عزیزتر از نامهای دیگر است و آن نام را حرف میگویند و هر کس
او را بدین نام می تواند خواندن بغیر از نوکران و خدمتکاران او و هرگاه کسی بسن بلوغ و مردی
رسد از مردی و بزرگی نام گرامی تری گیرد که آنرا عظیم می گویند و هر کس او را باین نام
میتواند خواندن خواه در حضور و خواه در غیبت ولیکن پدران و بزرگان او را بدین نام عظیم
هرگز نمی خوانند و هرگاه کسی داخل در مذهبی شود عاملی که او را در آن مذهب در می آورد
او را نام دیگر میخواند که آنرا نام مذهب گویند و چون کسی برای زیارت و دیدن کسی میرود
اگر چه در کتاب خود لقب و نام خود و خویش را می نویسد الکن نام کلان او را می پرسد تا هر وقت
که ضرور باشد او را بعزت بیاید و بنام کلان بخواند مردم چین بسیار طالب آثار قدیمه اند و
چیزهای قدیم را عزیز و گرامی میدارند چنانچه کرسیهای هفت جوش موریانه زده و ظروف

هر بلد

خورد پای مردم کانتون من توابع چین دو ناخن دارد و مردم کوچین چین نیز که گرد نواحی چین است
همان قسم ناخن دارند جمیع زنان کوتاه قد اند پای خورد در زنان مطلوب است لهذا در خورد
سالی پاهای ایشان را با نوارها می بندند و در تمام مدت عمر همان نوارها را بپا می پیچند که مبادا
پای ایشان کلان شود و ازین جهت چون راه میروند پنداری که پا بریده و مقطوع الرجل اند و
چنان ظاهر میشود که این اختراع مردان است تا زنان در بازار آمد و شد نکردند و در خانهای خود
بنشینند و زنان و مردان چین همه موی سر دراز نگاه میدارند هرگز حجام دست بموی ایشان
نمیرساند مگر در ایام طفولیت زیرا که تا سال پانزدهم تمام موی سر را میتراشند و تا بیست سال
موی سر را می بندند و بر دوش می اندازند بعد از آن موی را می بندند و یکی دسته کرده در
میان کلاه خورد که بر دوش دام از موی اسب یا از موی آدم یا از تار ریشم بافته اند میگذارند
و بر کلاه مذکور سوراخی است که سر موها را از آنجا برآورده بعد گره میزنند زنان را
آن کلاه نیست بلکه موهای خود را گره زده بجواهر و طلا و نقره و گلهای رنگین مزین و آراسته
میسازند گوشواره در گوش می کنند لیکن اکثر پیش ایشان رسم نیست که بدست کنند مردان
و زنان جامهای دراز میپوشند و جامه مردان ایشان مانند جامه مردم ماوراء النهر است که
بندهای جامه را بطرف پهلوی راست و زنان بند جامه را بر سینه می بندند و آستین جامه مرد
و زن هر دو دراز و وسیع است و آستین مردان نزدیک بسر دست تنگتر است بخلاف
زنان و کلاه مردان از بصنعت و هنرهای مختلف و گوناگون میسازند و کلاهی را که از موی اسب
بافته شده بهتر از همه میدانند و در وقت سرما کلاههای پشمین یا ابریشمین بر سر میگذارند
و در کفش بسیار زینت و تکلف مینمایند چنانچه همه را از مخمل و ابریشم میسازند و طلا دوزی
و نقش دوزی و کفش چرمین بپا نمی کنند مگر اراذل و عوام الناس ایشان و مردم در ته
کفش نیز چرم نمیدوزند بلکه پارچها بر روی هم نهاده و خوب کوفته در ته کفش می دوزند
عوض چرم و هر یک از ایشان در وقت صبح زیاده از نیم ساعت باصلاح و ترتیب موهای
خود صرف میکنند در رسم ایشان است که پا بهاد ساقهای خود را بنوار دراز می پیچند و لهذا
پاچه ازارهای ایشان بسیار فراخ است و در جامه پراهن سفید میپوشند و اکثر بدن را می شویند

میشمرند و نیز قاعده است که هرکس از مردم چین هر سال در روز تولد جشنی ترتیب نمایند و تحفه
و هدایا برای یاران و دوستان بفرستند و بعد از پنجاه سال عمر خود این جشن مولود را بمبالغه
و تاکید زیاده بجای آورند و جشنی عظیم می کنند چراکه در آنوقت در میان پیران شمرده میشوند
و بعد از هیجده سال نیز برابر آن مانند سال پنجاهم جشن کلان می کنند و برای تعظیم آن جشن
پسران او از شاعران چند شعر در مدح پدران خود گرفته در آن جشنی اشعار را بلند میخوانند
و در آن روز دیوارهای خانه خود را از پردها و قالینها می آرایند و دیگر تکلفات بجا می آرند برای
آنکس که جشن مولود او می کنند و نیز جشن کلان می کنند مردم چین در روز بلوغ پسران خود
و رسم است که در آن روز کسوت و کلاه بلوغ در روی بر پسران می پوشانند و اکثر در سن بیست
سالگی پسران خود این جشن را می کنند چراکه تا آنوقت موهای سر پسرها را نه لبسته اند
و نبافته و عید کلان ترین مردم چین در ابتدای سال است که در غره ماه باشد و نیز
در پانزدهم همان ماه عیدی می کنند و در آن روز چراغان است که هرکس در خانه خود چراغها
بحکمت غریب و صنعت عجیب ساخته روشن می کنند و در آن روز بازارها پر از چراغهاست
که میفروشند و بعضی فانوسها از پارچه و بعضی از کاغذ و بعضی از شیشه برای چراغان طیار کرده
میفروشند و آنقدر چراغها در خانهای خود بر می افروزند که پنداری در خانهها آتش در گرفته است
و در شبانگاه چراغها بشکل اژدها از روی صنعت روشن کرده سیر میدهند و آن شب آتشبازی
عظیم در ممالک چین می شود در همه اعلی و ادنی

فصل هشتم در بیان شکل و هیئات و کسوت و بعضی ضوابط و قواعد مردم چین مردم چین سفید
پوستند مگر بعضی از ایشان که در طرف جنوبند رنگ ایشان گندم گون و سبز چرده اند ریش کثیف
و پر مو ندارند بلکه کم موی و کوسج طور اند و ریشهای ایشان نیز مجعد نیست بلکه دراز و پیچیده و
ایستاده میباشد و ریش آن مردم دیر می آید و رنگ آن مانند موی سرشان سیاه است و زنان
مردم چین فصیح و دلربا است رنگ موی زرد که بسرخی مایل باشد چشمهای تنگ دارند
بشکل بعینه اما رنگ سیاه و دیدن برآمده و بینی ایشان خورد و کوتاه است گوشهای میانه
دارند در بزرگی و خوردی و مردم بعضی از ولایات چین روی شبیه بشکل مربع دارند و انگشت

میروند و مخالفت نمی نمایند و در کدخدائی کفو و قبیله و هم جنس خود را می خواهند اما در متعه
نظر بقبیله و اصالت و مالداری نمی کنند بلکه تنها حسن منظور است و هر قدر که خواهند و توانند متعه
عاریت کرده بگیرند و نگاه دارند مردم عوام و کم دولت زن از برای خود بخرند و هر گاه خواهند
سفر و شند و پادشاه و پسران پادشاه نظر بقبیله و اصالت زنان نمی کنند و پروا ندارند
بلکه منظور حسن تنهاست و بزرگان چین آرزوی آن ندارند که دختران خود را با پادشاه یا اولاد
پادشاه کدخدا کنند زیرا که زنان پادشاه چندان اعتبار و اقتداری ندارند و همیشه در
حرم پوشیده و مستور از مردم و از قبیله میباشند و هرگز بیرون برنمی آیند و کسی آنها را نمی بیند
و پادشاه بتجویز و اختیار مادران و پیران زن بخواهد و کدخدا میشود و کمتر زنان را برای نکاح
پادشاه قبول می کنند زن کلان بانوی حرم پادشاه یکی است و سوای آن سه زن دیگر
دارد که اندک خورد تر و بی اعتبارتر از زن اول اند و غیر از آنها سی و شش زن دیگر دارد
که همه را نکاح می کند و زنان نکاحی اند و متعه و کنیزان بسیار دارد و زنی که پسر آورد بسیار اعتبار
بهم میرساند خصوصاً اگر پسر اول از او متولد گردد و این ضابطه نه تنها درباره پادشاه و اولاد
او معمول است بلکه نیز در تمام ملک چین شایع است تنها همین زن کلان با شوهر خود می نشیند
و زنان دیگر همه بطور کنیزکان خانه خدمتکاران زن کلان اند و قاعده نیست که در حضور شوهر
نشینند بلکه همه مانند کنیزان ایستاده میباشند و پسران ایشان زن کلان را مادر میخوانند نه
مادر خود را هر گاه آن زن بمیرد پسران برای او بجای مادر حقیقی سه سال ماتم میگیرند چنانچه
سابقاً گذشت و ماتم و تعزیه مادر خویش نگاه نمی دارند و در این باب بسیار احتیاط دارند که لقب
مرد و زن یکی نباشد اگر چه در میان ایشان هیچگونه خویشی و قرابت نباشد در میان مردم چین
القاب مردم کم است و از هزار القاب زیاده نیست می باید که هر یک از آن مردم یکی از آن
القاب ملقب باشند و رخصت است که کسی لقب نو و تازه برای خود اختراع کند و در نکاح
بستن پروا ندارند از قرابت و خویشی اگر در لقب اختلاف باشد و لهذا فرزندان خود را با خویشان
مادری کدخدا می کنند از هر مرتبه که باشد زن بخانه شوهر هیچ جهاز نمی برد و اگر چه روز نکاح
بخانه شوهر میرود اما خود اسباب می برد ولیکن آن اسباب را از زری که داماد برای عروس فرستاده

وغیره سازها نواخته میروند و مجمرهای کلان در دوش حمالان پیشاپیش می برند پس تابوت را
میبرند آراسته بترتیب تمام و در بالای تابوت محفه آراسته از زربفت و طلا و نقره نصب
میکنند و آن تابوت را چهل کس تا پنجاه کس بر میدارند و از عقب تابوت پسران او
میروند پیاده و تکیه کرده بعصا گویا که بسبب اندوه و حزن مانده شده اند بعد از آن زنان
خانه و زنان خویشان چادر سفید بسر کرده پوشیده شده و زنان دیگر که در خویشاوندی دور
ترند بر بالای تختهای بپارچه سیاه پوشیده نشسته اند حمالان ایشان را بدوش می برند جمیع
قبرستانهای ایشان در بیرون شهر واقع است و اگر احیانا فرزندان میت حاضر نباشند
ماتم و تعزیه را موقوف میدارند تا رسیدن ایشان و چون به پسر خبر مرگ پدر رسد اگر مرد
بزرگ است در همانجا تخت بسته ماتم پدر را می گیرد و چون بوطن رسد بار دیگر بهمان ترتیب
و آداب که مذکور شد تعزیه و ماتم پدر را بجا می آورند و بر هر پسر که پدرش مرد اگر چه حاکم
و مدبر و صاحب صوبه باشد واجب است که حکومت و تدبیر را گذاشته فی الفور روانه
وطن شده تعزیه پدر را کما ینبغی چنانچه گذشت بجا آورد و در خانه خود تا مدت سه سال
بماتم و تعزیه مشغول باشد اما ازین قوانین تعزیه عاملان و سپه سالاران لشکر مستثنی و معاف اند
و بر ایشان آن تکالیف نیست اگر کسی در غربت بمیرد وارثان او سعی بلیغ مینمایند که تن
او را بوطن رسانند تا در قبرستان و گورخانه پدران او را دفن نمایند و هر قبیله گورخانه
جدا و علیحده دارند و در پشته خورد و صحرا بیرون شهر که در آنجا قبرهای کلان از سنگ مرمر
سازند که صور آدمیان و جانوران بسیار کرده اند و مقابل قبرها نصب کرده اند و بر سنگها
و لوحهای سر قبرها کتبه‌ها و خطوط مینویسند که عمر و سن میت و اعمال او را از آن میتوان فهمید
و هر سال در روز معین جمع میشوند جمیع قبیله و خویشاوندان بر سر آن قبرها می آیند و اعمال
و رسوم مقرر بجا آورده عطرها و بخورها بکار می برند و نذرها می آورند و ضیافت تعزیه آمیزی
می کنند و در باب نکاح قواعد و قوانین بسیار دارند و دختر و پسر را هر دو در خورد سالی
کدخدا می کنند و والدین هر دو کار کدخدائی را [illegible] مهیا می کنند بدون آنکه از فرزندان
درین باب چیزی بپرسند ولیکن فرزندان هرگز درین باب از مصلحت و سخن والدین بیرون

و دو شمع مومین که همراه آورده روشن می کنند و چهار مرتبه در پیش تابوت ایستاده
سر را تا بزمین خم می کنند و چهار مرتبه در پیش تابوت بزانو در می آیند و فرزندان
او رخت ماتم پوشیده در پهلوی تابوت ایستاده بر وقت تمام گریه می کنند اما بملازمت
و وقار و در عقب تابوت جمیع زنان و عورات خانه رخت ماتم پوشیده در پس پرده
مشغول نوحه مینمایند و ضابطه چنان است که در آن روز کاهنان و مجاوران بتخانهای
ایشان کاغذها را بروش خاص پیچیده و ترتیب داده میسوزانند و نیز پارچهای ابریشمی سفید
آورده میسوزند و میگویند که بدین فعل مرده را راحت میرسد و اکثر اوقات پسران
ابدان والدین خود را در تابوت نهاده سه سال یا چهار سال در خانه نگاه میدارند و
تابوت را بهمان قیر که مذکور شد می اندایند بنوعیکه هیچ اثر بوی تعفن ظاهر نمی شود و هر
روز طعام و شراب در پیش مرده می آورند که گویا زنده است و در آن مدت فرزندان
او بالای کرسیها و صندلیهای بلند نمی نشینند بلکه بر کرسیهای پست پارچه سفید پوشیده
می نشینند و در خوابگاه و بسترهای مقرری خود نمی خوابند بلکه در تشکها که از کاه پر کرده
باشند میخوابند و نزدیک تابوت گوشت و طعامهای لذیذ و شراب نمیخورند و بحمام
نمیروند و از میان شرط زنان خود اجتناب مینمایند و بمهمانیها و جشنها حاضر نمی شوند
و چند ماه از خانه بر نمی آیند و هرگاه از خانه بر آیند تخت روان و پالکی خود را بلباس ماتم
میپوشند القصه که چندان رسوم و آداب در تعزیه و ماتم بجا می آورند که نوشتن
آنها دور و دراز است و بطول می انجامد و هر قدر که بسال سیم نزدیک تر میشوند شدت ماتم را
پاره تخفیف میدهند و در روزهای که تابوت را از خانه بر می آرند همه خویشان و آشنایان را
کتابت فرستاده خبر میکنند و می طلبند و ایشان همه رخت ماتم پوشیده جمع میشوند و پیش
از نهضت تابوت را می برند که بتها و صورتهای مختلف از مردان و زنان و فیلها و پلنگها و
شیرهای مقوای کاغذ ساخته و گرد و پیشاپیش می برند و بعد از آن این همه صورتها را در
پیش تابوت میسوزانند و نیز مریدان و کاهنان بتخانها در پیش تابوت میروند و در راه حرکات
و آداب مختلف بجا می آورند و سازندها در پیش تابوت طنبور و دف و دهل و نفیر و سرنا

سخن میگویند و اگر پسران [illegible] پی پرورگار نیز باشند تا زنده اند پسران کسب خود ایشان را
خوراک و پوشاک [illegible] را از راه مینمایند و سرانجام میکنند و در هیچ چیز آن قدر آداب
و رسوم رعایت [illegible] نمیکنند که در تعزیه و ماتم والدین تا سه سال لباس سفید
می پوشند که از [illegible] ریسمه کنده دید تماشش کلاه و جامه و پاپوش در آن
ایام بسیار بد اندام [illegible] روزینه بنوعی که از دیدن آن رحم بر ایشان می کنند و کمر را
بریسمانی کنده می بندند [illegible] میان ایشان مضبوط و معمول است که ترک آن یا تخفیف
آن بهیچ وجه نمی توانند [illegible] سه سال متصل ماتم والدین می گیرند و در کتب ایشان
وجه آن ماتم چنین گفته اند [illegible] و تلافی محنت و غمخواری والدین می کنیم چه در سه سال
اول طفولیت ما را در کنار [illegible] گرفتند و به چندین رنج و محنت ما را پروریدند و در مرگ
و در ماتم خویشان [illegible] کمتر صرف مینمایند موافق دوری و نزدیکی خویشی
و قرابت چنانچه ماتم بعضی [illegible] سال و بعضی را سه ماه نگاه میدارند و در مرگ پادشاهان
با این پادشاه [illegible] ممالک چین سه سال تعزیه میداشتند ولیکن اکنون بحکم
و رخصت پادشاه [illegible] ماتم میپوشند و تعزیه ایشان [illegible] آداب تعزیه
یک جلد کتاب نوشته اند [illegible] خویش کسی می میرد در آن کتاب نظر می کنند که ماتم و
تعزیه او را چه قسم باید داشت [illegible] در آن کتاب نه تنها قوانین و آداب تعزیه و ماتم را نوشته اند
بلکه شکل و اندام رختهای [illegible] آداب و اعمال را که در تعزیه بجا باید آورند همه را مصور
نموده اند هر گاه مرد کلانی [illegible] با خویش نزدیک تر از خویشان دیگر و یاران و
مصاحبان او را کتابی نوشته [illegible] قضیه را بعبارات غم اندوز و الفاظ جگر سوز اعلام
میکنند و تابوتی از چوب [illegible] ساخته میت را در میان آن میگذارند و ایوانی را فرش
میکنند از پارچه سفید یا از حصیر [illegible] در میان ایوان تختی ساخته تابوت را و شبیه میت را
در بالای آن نگاه میدارند [illegible] خویشان میت در وقت معین بآن ایوان می آیند که
تخمیناً چهار پنج روز بعد از فوت [illegible] باشد همه رخت و لباس ماتم و در آن تخت چیزهای
خوشبو و عطریات میسوزانند [illegible] نیز با آن خوشبوها در مجمر می آرند و هر یک

میشوند و اقسام زیارات و طوافات بجا آورده نذرهای بسیار میبرند و زیاده تر از تعظیم
مینمایند بر شاه هود که از اجله سلاطین سابق چین بوده و از برای زیارت قبرهای مذکور
چند روز پیشتر روزه میگیرند و تقوی و صلاح میگذرانند و نیز عاملان و مدبران و حکام
تعظیم و تواضع عظیم بجا می آورند و بعبارت و الفاظ خاص با ایشان تکلم می نمایند
و اگر حکام و دیوانیان کار و عمل خود را چنانچه باید بجا آورده باشند و بر خلق جهان مهر و
شفقت بسیار کرده حقوق بر ایشان ثابت کرده باشند چون از شهری بیرون روند
یا معزول کردند از حکومت سنگهای عظیم یادگار میگذارند و موزه خود را در آن شهر
بیادگار میگذارند و ایشان آن موزه را در خزانه بیت المال بمحافظت تمام نگاه میدارند
و اشعار و قصاید در مدح آن عالم و عامل گفته همراه آن موزه نگاه میدارند و اگر از این
عاملان حکام کسی نامدارتر باشد در سنگ مرمر محاسن و فضایل او را کنده در گذرگاه عام
نصب مینمایند یا عمارتی و هیکلی عالی میسازند و در آنجا شبیه و صورت او را مصور ساخته
خادمان میگذارند که دایم بخور و عطریات در مجمرهای طلا و نقره میسوزند و چراغها روز
و شب روشن نگاه میدارند و اگر چه ایشان بتان را همین طور تواضع و پرستش میکنند
ولیکن فرق مینمایند در عبادت و پرستش بتان و تعظیم و پرستش بزرگان چرا که از بتان
چیز بسیاری طلبند و حاجت میخواهند و از صورت و شبیه امرا و حکام رسم نیست که حاجت
طلبند اما شک نیست که اکثری از عوام الناس فرق نمی کنند در این دو پرستش و تعظیم
و جمیع شهرها مملو اند از این عمارات و اکثر بکوشش دوستان و وسیله ها این عمارات از
برای مردم نالایق نیز میسازند و در وقتهای معین بآن عمارات میروند و بخم کردن بدن
و بزانو افتادن و به نذر و طعامها و امثال آن پرستش و زیارت می کنند و در جمیع کتب
و اخلاق اهل چین تاکید و مبالغه بسیار است در باب تعظیم و ادب پسران نسبت با پدران
خود و اگر نیک نظر کنیم بضوابط و رسوم و آداب مردم چین هیچ طایفه نیست در تمام
دنیا که در این باب با ایشان برابری کند اگر بحضور پدران خود آیند هرگز در بر نمی ایستند
بلکه در پهلو و پایین دست پدران خود ایستاده میشوند و به تعظیم و عزت تمام با ایشان

کس عام است ولیکن بزرگان درین باب با احتیاط ترند واز دور پیاده میشوند نه تنها درین
بلکه در پای تخت تا کنون درین باب تاکید زیاده است اگرچه مدتی گذشته که در اینجا
هیچ پادشاهی نشسته وسه دروازه از طرف جنوب است پادشاه همیشه از دروازه
میانین این سه دروازه آمد وشد مینماید ودیگران از هر دروازه دیگر تردد می کنند لهذا
دروازه میانین را هرگز نمی کشایند مگر وقتیکه پادشاه برآید یا درآید وتاریخی دیگر پیش
مردم چین نیست سوای جلوس پادشاه عهد متعارف نیست که پادشاه از بعضی رهگذر
وسبب خطاب میدهد بخویشان وعمال ومدبران کلان ترین ملک واین خطاب را
علما از زبان پادشاه مینویسند وعجب است اینکه مردم چه قدر اعتباری کنند این
خطابرا بنحویکه برای حصول تحصیل این خطاب در هیچ چیز مضایقه نمی کنند وآن نوشته
خطابرا مثل تبرک وتحفه در سلسله نگاه میدارند واعتبار کمتر نیست بعضی خطابهای دیگررا
که بدو حرف یا سه حرف مینویسند وآن خطابها را پادشاه میدهد بزنان بیوه که تا آخر عمر
اجتناب نمودند از شوهر دوم ونیز اینخطابها را میدهند به پیر مردان که بصد سال رسیدند
نه تنها پادشاه بلکه مدبران ودیوانیان وامرا نیز بآشنایان ودوستان خود چنان خطابها
میدهند وهمه مدبران وعاملان که حقوق بسیار بر ذمه ملک دارند بسبب خدمات شایسته
آیین بندی وطاق بندی از سنگ مرمر باخراجات رعیت طیار میکنند ودر شهرها نیز
برای پیران که بمرتبه عالی رسیدند یا در امتحان وتجربه علمی بر امثال واقران فایق شدند
همین طور آیین بندی وطاق بندی برای اعزاز ایشان می کنند وهر چیز تحفه ونادر که در
تمام قلمرو پادشاه چین باشد هر سال در درگاه او اتفاق مینمایند بوفور وگوناگونی واخراجات
بسیار وعاملان که در شهرهای تخت ساکن اند نزدیک ودید بهکثر دارند زیراکه هیچکس را
سوای مردم اعیان روا نیست که بغیر اسب سواری بچیز دیگر کنند واوراکه رخصت است که
تخت روان سواری کند زیاده از چهار حمال نمی تواند داشت واین ادب را بجهت خاطر پادشاه
مینمایند که چون نزدیک ترند باید که تعظیم وادب زیاده نمایند ودر سالی چهار مرتبه جمیع
عاملان ومدبران پای تخت بر سر قبرهای پادشاهان وبر سر قبر زنان پادشاهان گذشته جمع

بپادشاه می کنند هر روز تولد پادشاه و در آن روز مدیران و عاملین پکین و دیگر اهالیان
صوبجات و خویشان پادشاه به پکین می آیند همه برای تهنیت و مبارکباد و دعای جان
درازی گفتن پادشاه و پیشکشهای عظیم از نظر پادشاه میگذرانند و هر کس را که پادشاه عامل
و حاکم می کند و یا انعامی میدهد باید که پیش از صبح برابر تخت پادشاه رود و تعظیم و تکریم
جهت شکر گذاری بجا آورد و در اینجا بحکم مقتضا و مبنای قوانین و ضوابط یعنی میر تورک تخت
پادشاه را تعظیمات و سجدات بجا می آورد و در این تعظیمات بجا آوردن لباس خاص
دارند که میپوشند و آن لباس از جنس مخمل است و بر سر کلاههای طلا یا نقره مطلا میگذارند
و بهر دو دست لوحی از عاج میگیرند که عرض آن چهار انگشت و طول آن دو وجب است
و آن لوح در اثنای حرف زدن با پادشاهان خود را می پوشند و در زمان سابق چون
پادشاه خود ظاهر میشد از جای بلند در دریچه کلان خود را می نمود در دست لوحی از عاج
گرفته برای پوشیدن روی خود و بالای سر لوحی دیگر داشت بعرض نیم ذرع و بطول یک ذرع
و این لوح را در بالای تاج پادشاه نصب میکردند و جواهر گرانمایه بسیار از آن لوح آویخته
بود که او را تمام میپوشاند و رنگی که مخصوص پادشاه است و بدیگران منع است رنگ زرد
که بآن رنگ لباس او را میبافند و شکلهای اژدها در آن لباس از تارهای کلابتون طلائی
میبافند و نقش می کنند و این صور و شکلهای اژدها را در تمام دربار بدیوارها می کشند
از هر طرف و در ظروف نقره و طلا و آلات و اسلحه می کشند یا مصور مینمایند و نیز بامها
و سفالهای بام پوشی برنگ زرد ساخته میشود و نیز شکلهای اژدها در آنها دیده میشود و شاید
که از این سبب بعضی گفته اند که سفال بام پوشی دربار پادشاه چین از طلا است یا مطلا اما در
حقیقت تقلید و عملی اند چنانچه بدست خود امتحان کرده ام و یافتم که طلا نیست و هر یک
از آن سفالها را با میخ زرین که سرش مطلا است محکم مینمایند و اگر کسی رنگ زرد یا شکل
اژدها را در رخت و آلات یا جامه خود استعمال کند مجرم و گناهکار پادشاه است مگر کسی
که از نسل پادشاه باشد و دربار پادشاه چین چهار دروازه دارد مقابل بچهار رکن
دنیا و هر کس از پیش دروازه میگذرد باید که پیاده شده بگذرد و این پیاده شدن بر همه

بلکه بربالای برنج شراب مینوشند و در اثنای سفره بازیهای کنند و هرکه بازی را برد لازم میگردد
پیاله خورد و هرچند که همه پیالها برابرند در مجلس را مجبور نمی نمایند که بخواهش پیاله بخورد بلکه
همین از روی دوستی یکدیگر را نوش باد گفته بتکلیف نوشیدن مینمایند و شراب از غله
و امثال آن می پزند و عیار زنند و بسیار بخار انگیز نسبت شراب ایشان ولیکن کیف و نشاه
بسیار دارد و اگر زیاده خورند مست می کند اما در صبح آینده آنقدر خمار ندارد در طعام خوردن
بسیار رعایت اعتدال مینمایند و کم خورند و بعضی از ناست چنان می شود که چون کسی از شهر
خود بسفر میرود در یکروز هفت یا هشت مرتبه مهمانی می خورد تا آشنایان و دوستان را رضامند
سازد و مرخص شود اما این قسم مهمانیها را تکلف نمی کنند زیرا که مهمانیهای بتکلیف و کلان از
صبح تا شام یا از شام تا صبح می کشند و بقیه طعام را بوفور و فراوانی و تمام نوکران مهمانان
قسمت می کنند و در باب تعظیم و تکریم که نسبت بپادشاه بجای می آرند در عالم هیچ نسبت
که در باب ایشان برابری کند و هیچ پادشاهی نیست در تمام دنیا که باین تعظیم
و تکریم او را در یابند و پرستش کنند در مجلس با پادشاه هیچ حرف نمیزنند مگر چندی از
خواجه سرایان که اندرون دربار خدمت میکنند یا خویشان پادشاه که در همان دربار
ساکنند و پسران و دختران پادشاهان و جمیع مدبران و عاملان ملک هرگاه که ایشان را
کاری بپادشاه می افتد عرضداشتهائی می نویسند و در ان عرضه داشتها انقدر انواع
تعظیمات و اقسام تکریمات و تکلفات درج می کنند که هر دبیر و منشی را ممکن نیست که
مثل آن بنویسد مگر کسی که در آن کار استعمال و ورزش بسیار داشته باشد و در ابتدای
هرسال که نزد ایشان یک و نیم ماه قبل از نوروز است از هر صوبه و ملک ایلچیان بتجدید تهنیت
پادشاه مرسول میگردند برای تعظیم و تکریم در خدمت پادشاه و در سر هر سال این
رسالت و ارسال ایلچیان با آراستگی و زینت تمام بجای آرند و در روز اول هر ماه جمیع مدبران
و عاملان هر یک در صوبه و شهر خود جمع می شوند در مکانی که آنجا تخت و نشانهای
پادشاهی است و برابر آن تخت سر خم میشوند و بزانو در می آیند تمام تعظیم و وقار در آن
وقت دعا می کنند که ده هزار سال عمر پادشاه باشد و همان قسم تعظیمات نسبت

[illegible]

و اکثر طولانی میباشند گاهی در پیش مهمانان دو تخته کرسی میگذارند پهلوی هم و بر روی آن
تخته ها پارچه قیمتی میگسترانند و در اطراف آن صندلیهای نشیمنگاه را می گذارند که نه تنها با آن
قسم که مذکور شد صفا داده اند بلکه بطلا و نقره نیز نقاشی کرده اند و پیش از آنکه بر سفره نشینند
صاحب خانه یکجام طلا یا نقره پر از شراب کرده و بر روی رکابی گذاشته بهر دو دست آن
رکابی را گرفته بکلانتر مهمانان تواضع بخم کردن سر نموده از آنجا بر آمده بصحن خانه میرود و رو
بطرف جنوب کرده سر را با تمام بدن خم می کند و آن شراب را بخداوند آسمان نذر کرده
بر زمین می ریزد و باز تواضع بمهمان کرده داخل مجلس میشود و جام دیگر بدست گرفته بار دیگر
بکلانتر مهمانان تواضع و تسلیم میکند و هر دو سراه بر سفره که در میان خانه است میروند
و صاحب خانه آن جام را که در دست دارد بکمال تواضع و ادب بر روی سفره میگذارد
و از دست نقران دو چوب خورد طعام خوری را گرفته در پهلوی جام میگذارد و چوبهای
مذکور را اکثر از آبنوس و عاج و امثال آن چیزهای سخت میسازند و کیر چوب را که بطعام
و دهن میرسد از طلا یا نقره می پوشند بعد از آن صاحب خانه یک کرسی بر داشته نزدیک خوان
می آورد و باستین خود آن کرسی را پاک می کند چنانچه بالا گفته شد و باز هر دو برگشته بجای خود
میروند و میگذارد یکی تعظیم و تواضع بدستوریکه گذشت مینمایند و صاحب خانه بهر یک از مهمانان
همان طور سلوک میکند کلانتر مهمانان جام با رکابی صاحب خانه را از دست نقران او گرفته و از
شراب پر کرده و تواضعات نموده جام مذکور را بر روی سفره صاحب خانه میگذارد و از رسم
ایشان است که سفره صاحب خانه را در آخر مجلس می اندازند بطوریکه پشت او بطرف جنوب
و دروازه خانه است و روی او بطرف سفره کلانتر مهمانان و صاحب خانه چوبهای طعام
خوری کلانتر مهمانان را به ترتیب داده کلانتر مهمانان نیز چوبهای طعام خوری صاحب خانه را
در روی سفره پیش جام او می نهد پس هر یک از مهمانان بر سر سفره صاحب خانه رفته هر دو دست را
بجام و کرسی و چوبهای طعام خوری میرسانند که گوئی آنها را درست و راست می کنند و شخصی
که نسبت با داین تواضعات بجای می آرند در پهلوی ایشان ایستاده هر دو دست را در آستین
پنهان کرده دستها را اندک اندک حرکت میدهد در عذر خواهی تواضعات و عزت ایشان م

که یک نیم وجب طول آنست که در میان انگشتان میگیرند تا بآنها هر قسم که باشد بخورند چنانچه
دست ایشان مطلقا آلوده بطعام نمی شود طعام ایشان نیز پیش از آنکه بسفره آرند همه ریزه
ریزه و پاره پاره می کنند مگر طعامی که نرم باشد مثل خاکینه و آش و امثال آن که با آن
چوبها در سفره پاره کرده میخورند و همیشه شراب و اشربه را گرم و جوشان مینوشند اگرچه در
عین گرما باشد خواه شراب و خواه چای و خواه آب همه را جوشان مینوشند چنان ظاهر
میشود که این عمل بسیار مفیدست بعقیده حقیر که می بینیم عمر مردم چین بسیار طول است [illegible]
تا هشتاد سال که میرسند قوت ایشان بسیار کم و ضعیف نمی شود نیز را حیان میاید از این
جهة است که هیچکس از مردم چین ریک شانه و غیره بهم نمیرسانند و طرز ضیافت
ایشان چنین است که یکروز یا زیاده دو روز قبل از روز مهمانی کتابک خورد که در بالا
مذکور شد بخانه مهمان میفرستند که در آن کتاب نام خود را نوشته و نیز مینویسند که مهمانی حقیر
و سهلی از سر بی طیار شده و طعام و پیاله را نشسته ام التماس دارم که در فلان روز فلان
ساعت بمخلص خانه تشریف ارزانی دارند تا از خدمت ایشان تعلیم بگیرد و مستفید
گردد و بر روی کتاب مذکور پارچه کاغذ سرخی می چسبانند و بر آن نام و القاب کلان
مهمان را مینویسند در صباح روز مهمانی یک کتاب دیگر میفرستند که در آن کتاب التماس
مینمایند که بشتاب تشریف بیاورند و در وقت موعود و تصدیع نکشند و ملول نشوند از آمدن
بخانه مخلص خود پس چون وقت موعود نزدیک میرسد و طعام طیار میشود باز یک کتاب
دیگر میفرستند و التماس میکنند که زودتر بیایند که طعام تیارست و گویند که این کتاب
سیم را جهة آن میفرستند تا در راه کتابت باو برسد و نشان مزید اشتیاق و باعث مزید
تواضع و تعظیم باشد و چون مهمانان بخانه میزبان رسند تواضعات معمول و متعارف که در
بالا مذکور شد بجا آورده در دیوانخانه اول می نشینند و چای میخورند بعد از آن برخاسته بسفره
خانه میروند و متعارفست که انجا را بغایت تمام آراسته میسازند نه تنها بقالیچه‌ها و فرشها
و پارچه‌ها بلکه بتصویرها و انواع گلهای رنگارنگ و ظروف خوش آینده و امثال آن و پیش
هر یک از مهمانان تخته کرسی علیحده میگذارند که طول و عرض آن دو سه ذراع بوده باشد

مینمایند بتواضع وتسلیمات از برای بالانشینی تا آنکه شخصی را بالاتر نشانند باین ضابطه عام
عمل میکنند و آن اینست که در میان همشهریان بالانشینی باعتبار سن است و در میان
مردم بالانشینی باعتبار مرتبه و منصب است و بیگانگان و مسافران خصوصاً جمعی که از
راه دور آمده باشند همیشه در صدر مجلس و بالادست می نشینند بعد از آنکه هر کس
جا بجا نشستند یکی از خادمان خانه که پاکیزه تر باشد و جامه دراز پوشیده باشد آمده
در میان خوان چوبین پیالهای چای بعدد اهل مجلس می آورد و با قاشق نقره شیرینی
در پیاله ریخته ابتدای چای میدهند تا دو سه پیاله یا زیاده میخورند در هر پیاله تازه
تازه شیرینی می اندازند پس چون مهمانان از صاحب خانه رخص میشوند رسم است که
در اندرون خانه نزدیک بدر دروازه ایستاده بطوری که مذکور شد تواضعات متعارف بجا
آورده روانه میشوند صاحب خانه تا آستانه دروازه ایشان را متابعت می کند و در همان
جا ایستاده چنانچه مذکور شد برسم چین تواضعات بجا می آورد و مهمانان التماس میکنند
که بدرون خانه روید پس صاحب خانه بدرون آستانه رسیده تواضعات آخر بجا میآورد
و مهمانان نیز در عوض تواضعات او را جواب میگویند و صاحب خانه بدرون خانه در
آمده خود را از نظر ایشان غایب میسازد هنگامی که ایشان سوار شدند از عقب ایشان تاخته
بر می آید نیز زین کرمان چنانچه سابقا مذکور شد دستها را در میان آستین جمع کرده
بالا میبرد و پائین می آورد و مهمانان نیز بهمان روش جواب تواضعات او بجا آورده
میروند پس صاحب خانه یکی از نفران خویش را دنبال ایشان میفرستد که از جانب او
مهمانان را تواضعات نماید مهمانان نیز یک نفر خود را باو پس میفرستند تا از طرف ایشان عوض
تواضعات صاحب خانه را ادا کند اکنون در باب ضیافت و مهمانیها و جشنهای
مردم چین سخن میکنیم چه در آن باب بسیار حریص اند و مکرر بفعل می آورند چنانچه اکثر
مردم هر روز مهمانی میکنند چراکه جمیع کارها و معاملات خود را خواه دنیوی و خواه دینی
در وقت طعام خوردن صورت میدهند و در سفره کارد و قاشق و چنگال و دستمال
وغیره چیزها که در فرنگستان متعارفست ایشان ندارند بلکه بعوض قاشق دو چوب خورد

خواه مرد ادنی یا علی و خواه اعلی یا ادنی فرستند و کتابهای مذکور را اکثر دوازده ورق
سفید میباشد و طول آنها یک وجب و نیم است در ورق اول کاغذ سرخی را بعرض دو انگشت
و طول برابر کتاب می چسپانند و آن کتاب را در کیسه کاغذی نگاه میدارند و علاوه و مدبران
هرگاه بزیارت و دید یکدیگر میروند لباس و کسوت خاص مرتبه و منصب خود را میپوشند و
مردم صاحب تمکین و وقار اگرچه بمراتب عالیه رسیده اند لیکن لباس خاص دارند
برای دیدنی و زیارت یاران و اگر اتفاقاً کسی دچار کسی شود که لباس زیارت و دیدنی
نپوشیده بهیچ وجه تواضع با یکدیگر نمی توانند نمود تا آن وقت که آن شخص هم لباس زیارت
بپوشد و بنا برین چون از خانه بیرون میروند بدست نوکران لباس و رخت زیارت و دیدنی
همراه بر میدارند اگر احیاناً همراه نگیرند و کسی دچار شود و آنکه لباس دیدنی پوشیده بر او
واجب است که لباس زیارت را از تن بیرون آورد و هر دو در لباس عام و غیر زیارت
همدیگر را دریابند و سلام و تواضع کنند و نیز رسم است که چون کسی بخانه کسی رود و
بزرگتر و کلانتر آن خانه را لازم است که کرسی یا چوکی مهمان یا مهمانان را بجای مناسب
گذاشته بدست خود گرد و خاک آن کرسی را پاک کند اگرچه گرد و خاک نباشد باید که
بار دست بر آن کرسی برساند و پاکیزه و درست کند اگر کرسیها در جای مناسب نگذاشته
هم او را لازم است که رفته کرسیها را درست و خوب بگذارد و گرد و غبار رو زکند و به
آستین خود گرد و غبار را از آنها بیفشاند خواه گرد باشد خواه نباشد و اگر بزیارت و دیدنی
دو کس یا زیاده بروند بر هر یک لازم است دست بکرسی برسانند و گرد و غبار رو زکنند
و بر مهمانان نیز لازم است که کلانتر ایشان کرسی کلانتر خانه را برداشته مقابل در دو برگی
کرسی خود بگذارد و از گرد و غبار پاک سازد و هر یک از مهمانان دیگر را اگر بسیار باشند
نیز ضرور است که بعد از آن کلانتر آمده دست بکرسی گذارند و به آستین گرد و غبار
دور کنند و شخصی که نسبت با او این تواضعات کرسی پاک کردن بفعل می آید در یک طرف
ایستاده هر دو دست در میان آستین جمع ساخته بر میدارد و فرود می آرد گویا بزبان
حال میگوید که من لایق این تواضعات نیستم و مهمانان مدتی در میان خود او قات ضایع

و چون خود حرف زنند بصیغه متکلم تکلم نمایند مگر مردی بزرگ یا صاحب کمالی عیب نوکر
حرف زنند بصیغه متکلم وحده استعمال نمایند دلیل بسیار ادب و فروتنی است اگر کسی در
حرف زدن ضمیر متکلم نیاورد اسم خود را در تکلم استعمال نماید مثلاً شخصی که یوسف نام دارد بگوید
که من کرده ام بلکه ادب آنست که گوید یوسف کرده است و هرگاه که از چیزهای مردم منسوب
ایشان حرف زنند ادب آنست که با لفظ تواضع آمیز تکلم نمایند چون از خود و چیزهای خود
سخن کنند بلفظهای حقیر استعمال نمایند پس ضرور است بر هر کس که آن عبارات و روش
تواضعات ایشان را بیاموزد نه تنها چندانکه او را شهری و اهل دانند بلکه نیز جهت فهمیدن
و دریافتن محاورات ایشان در کار است و چون بدیدن خویشان یا آشنایان بروند برایشان
نیز واجب است که باز دید کنند و در دیدن و زیارت یکدیگر این شرایط بجا می آورند
که چون بدر خانه آن دوست میرسند اول کتابکی خورد دوازده ورقی برمی آورند که در آن
کتابک چیزی بغیر نام آن شخص زیارت کننده ننوشته با تواضعات و تکلفات چند آن
کتابک را بدست دربان داده باندرون میفرستند و اگر در خانه کسی نباشد یا کسی بجهت
و بسبب یاغی بیرون نمی تواند آمد تا او را [illegible] یافته بخانه در آورده پس کتابک خود را در در
گذاشته میروند همین قدر کافی است برای زیارت دوستان و چنانست که گویا آن
دوست را ملاقات و زیارت کرده باشد پس هر کسی را که بدیدن آورد و هر قدر که بزرگ
آن شخص که بدیدن رود کلانتر باشد نام خود را در آن کتابک جلی تر بنویسد و هرگاه که
بیکدیگر سوغات و هدایا میفرستند چنانچه این رسم درمیان ایشان متعارف است خواه
بدست کسی فرستند خواه خود همراه میبرند رسم چنانست که بهمان روش مذکور در
کتابک خود تفصیل سوغات را بنویسد و عیب نیست که آن سوغات را قبول کند و یا
پاره قبول کند و پاره پس دهد اما لازم است که کتابک خود در جواب بفرستند و در آن
شکرگذاری و تواضعات و تفصیل چیزهای گرفته بنویسد یا اگر گرفته باشد از روی تواضع
بنویسد که نگرفتم یا فلان و فلان را گرفتم فلان چیزها را پس فرستادم اگر چیزی در عوض فرستاده
باشد تفصیل آنرا هم بنویسد و هم درچنین رسم است که زر نقد برای یکدیگر ارمغان فرستند

بعد از فراغ سلام و تواضعات جای را تمیز داده آنکه در طرف راست بود بطرف چپ می
ایستد و بار دیگر تواضعات مذکور را از طرفین بترتیب زنند و هرگاه که در راه دو چار یکدیگر
شوند رو بطرف شمال سبک دانند و نیز چون بخانه یکدیگر روند در آستانه توقف نموده
رو بطرف دیوانخانه کرده تواضعات بجا می آرند و در نیحالت نیز رو بطرف شمال کنند
چراکه روش قدیم ایشان است که دروازه خانه را بطرف جنوب میسازند پس هرگاه
کسی بر سر دروازه ایستاده روی او بطرف شمال خواهد بود و هر وقت که خواهند که تواضع
کنند و یا آنکه اول بار باشد که بهم رسیده اند و یا مدتی گذشته که هم را ندیده اند و یا آنکه
همدیگر را تهنیت یا شکرگذاری مینمایند و یا دیدنی عید و امثال آن می کنند در آن حال
بعد از تواضعات مذکور هر دو بر سر زانو در می آیند و پیشانی را بزمین فرود آورده بر میخیزند
و بار دیگر تمام بدن را خم کرده ثانی بار زانو فرود آورده بر میخیزند . و اینعمل را تا سه بار
یا چهار بار از طرفین بجا می آرند اما اگر سلام حاکم یا سردار یا استاد و یا پدر و یا عم و امثال
آنها میروند بترتیب مذکور رو بطرف شمال کرده این پیچ و خم و دیگر ارکان تواضع بجا می
و آنها نشسته یا ایستاده در هر خم شدن و سجده کردن دست ها را در آستین بهم آورده
اند که باشاره و آنها هم خم میشوند و گاهی که یک بزرگی را سلام میکنند و خواهد که مهربانی کند
و بسیار رضابطه سلوک نماید در طرف شمال نمی ایستد و بطرف شرق می ایستد زیرا که ضابطه
چنانست که بزرگان در طرف شمال ایستاده سلام بگیرند و بت های خود را نیز بهمان دستور
پرستش میکنند و هرگاه نوکران صاحب را و مردم خورد بزرگان را سلام کنند ضابطه آنست
که او سر زانو درآمده سه مرتبه خود را بزمین زنند و بتها را نیز جمیع مردم از که و مه بدین روش
پرستش کنند چون صاحب با نوکران خود سخن کند آنها در پهلوی صاحب ایستاده هر چه
که خواهند یکبار بر سر زانو در می آیند چراکه برابر ایستادن بی ادبی است و ادب آنست
که در پهلو باشند و عوام الناس و سایر رعایا نیز با بزرگان بهمین طور سخن میکنند و در سخن
گفتن و نوشتن تواضعات و تکلفات بسیار بکار می برند هرگاه کسی سخن میگویند صیغه مخاطب
نمی آرند بلکه بیک روش خاص و عبارت پیچیده و کنایه آمیز با مخاطب مطلب را ادا کنند

بیرون رود اگر در میان خویشان پادشاه عداوت و خصومتی بهم رسد دیوان و مرافعه ایشان
کسی کند که شریف ترین است در میان ایشان و او نیز مدبر و حاکم است اما اگر از خویشان
پادشاه یکی را با غیر خویش پادشاه نزاع بهم رسد زیر دست و محکوم مدبران و حکام عام گردند
چنانکه سایر رعایا

فصل هفتم در ذکر رسوم و آداب اهل چین میگویند که اهلیت یکی از جمله فضایل پنجگانه اصلیه است
و اهلیت منحصر در عزت و اکرام نمودن یکدیگر و احتیاط کردن در معاملات و در تحصیل این
صفت تلاش و سعی بسیار دارند چنانچه اکثر اوقات خود را در تحصیل آن صرف می کنند
جمعی که اندک عقلی زیاده دارند بسیار آزار می کشند از ضایع کردن اوقات درین شغل ظاهری
و ساختگی پس اول بیان خواهیم کرد که یکدیگر چه طور سلام و تواضع می نمایند و بعد از آن
بعضی رسمهای دیگر را در باب اهلیت و تواضعات ایشان ذکر خواهیم کرد خصوصاً چیزهایی را
که با مردم فرنگ مغایرت دارند بدانکه نزد مردم چین از اهلیت و تواضع نیست سر برهنه
کردن و پا بعقب کشیدن چنانچه فرنگان می کنند و نیز پیش ایشان دور از تواضع است بغل
گیری کردن یا دست بوسیدن و امثال آن و روش متعارف سلام کردن ایشان چنین است
که هر دو دست خود را که در میان آستین فراخ جامه پنهانست جمع میکنند و انگشتان را
از یکدیگر گذرانیده و بازوها را مانند دائره کرده هر دو دست را بهمان هیئت بر سر میگذارند
و بر میدارند و زین زین میگویند و این لفظ مهمل است و معنی دلالت نمی کند لفظی است که
از برای تواضع میگویند و هرگاه یکدیگر را می بینند با بیگانه یکدیگر میروند و یا در راه با رو آشنا
دوچار میشوند بهمان روش هر دو دست را در میان آستین فراخ بهم جمع کرده سر و تمام
بدن را خم میکنند تا نزدیک زمین و بعضی تا زمین میرسانند و جمعی دیگر بواسطه موانع مثل فربهی
و غیره نمی توانند تا بزمین خم شوند هر قدر که ایشان را مقدور است خم میشوند و در اثنای تواضع
مقابل هم نمی ایستند بلکه پهلوی یکدیگر و آنکه خوردتر است در طرف چپ و کلانتر بطرف
راست می ایستند و نیز لیکه بخانه کسی بدیدنی میرود بر آن شخص لازم است که او را طرف راست
جای دهد و در صوبهای شمالی چین دست چپ را دست راست می شمارند و اگر او قات

برقرار
نگهبانی کردن و سان محله دیدن که گویا در تمام ملک جنگ و فتنه عظیم باشد با وجود کمال صلح
و آرام که در چین است و این همه مدیران و عمال و عهده داران و غیرها که تا حال مذکور شد از مردم
پایتخت و بوطن خود رفتن دارند یا قصد سودا و معامله با مردم ملک دیگر داشته باشند بلکه بیگانه
را در درون ملک خود راه نمیدهند هر چند که من درین باب هیچ حکم ظاهر در کتب ایشان ندیدم
اما عادت اهل چین از قدیم الایام برین جاری گشته بسبب نفرت و کراهتی که از مردم بیگانه دارند
نه تنها این زیست دارند درباره مردم بیگانه که دور و دشمن ملکه نیز درباره آشنایان و باج
گذاران خود چنانچه درباب مردم کوریه که محدود چین اند و اکثر قوانین ایشان با مردم چین یکی است
همین طور عمل می کنند و اگر احیانا شخصی بیگانه بغیب پنهانی داخل چین شود او را نمی کشند و
علاوه بر نمی گیرند اما منع مینمایند که بوطن خود مراجعت نماید که مبادا چیزهای تازه متعلق ضرر اهل
چین باشد بیدا کند و مردم خود را که بی رخصت پادشاه با بیگانگان معامله آمد و رفت کنند
بعذاب صعب ترین سیاست می کنند و اگر ضرور شود که کسی را بیرون از ملک با ایلچی گری
فرستند هیچکس این معنی را قبول نکند و چون بزور کسی را بدانجا روانه سازند تمام قبیله او بر
او گریه و نوحه می کنند که گویا او را بکشتن میبرند و قتیکه برگردد سزاوار میشود به مرتبه و منصب
در عوض و پاداش آن محنت و مهم که کشید در میان شهر هیچکس یراق و اسلحه با خود نگاه
نمیدارد هر چند که سپاهی یا سپه سالار باشد مگر وقتی که برای سان و محله داشتن میروند اما
بعضی مردم با سلاح رفاقت می کنند امرا و عمالان بزرگ را هیچکس در خانه خود نیز یراق و
اسلحه نگاه میدارد و مگر کجه موریانه زده که گاهی در سفرها از ترس دزدان همراه می گیرند بنا بر آن
هیچ جنگ و جدل در میان واقع نمی شود که بناخن بشدن یا موی یکدیگر را کندن بانجام رسد
و آرزوی انتقام بتیغ و تیر و سنگ با هم ندارند که بزدن یا کشتن انتقام از کسی بکشند بلکه هرکس که
سنگ برزد از دیگری و اجتناب می نماید از انتقام کشیدن او را خردمند و شجاع میدانند
و بعد از مردن پادشاه تا در ملک فتنه و فسادی نشود رخصت و حکم نیست پسران پادشاه
یا خویشان او را که در پای تخت باشند مگر پسر کلان را که وارث ملک است بلکه کشتنی
و واجب القتل است هرکس که از قبیله پادشاه است اگر از شهری که در آنجا ساکن است

و تنبیه می نمایند اندک نیستند زیرا که در سال یکهزار و ششصد و هفت ۱۶۰۷ عیسوی که دران تجربه
و تمیز عاملان کرده بودند چهار هزار عمال و مدبر را سیاست فرمودند و صورت حال تمام
را باسمه و چاپ کرده بتمام ممالک چین فرستادند و این سیاست یافتگان را پنج فرقه میسازند
فرقه اول طامعانند که برشوت عدالت و انصاف را فروختند و از مال بیت المال یا از مال و حق
مردم چیزی برای خود گرفتند ایشان را از منصب و عمل معزول می سازند و از جمیع معافیها و
نشانهای منصب و بزرگی ابداً محروم میشوند فرقه دوم ظالمان و جبارانند که گناهکاران و مجرمان [illegible]
زیاده از حد سیاست کردند و رنجانیدند ایشان نیز از مرتبه بزرگی و نشانهای آن محروم مانده
در خانه خود می نشینند فرقه سیوم پیران و بیماران و مریضان و جمعی اندکه در تنبیه گناه کاران
سستی و در لوازم کار خود مداهنت کردند ایشان نیز از خدمت معزول میکردند ولیکن معافیها
و نشانهای منصب را تمام عمر با ایشان وا میگذارند فرقه چهارم جمعی اندکه بی احتیاط و بی تدبیر [illegible]
حکم کردند و در حکم راندن و عمل بی رویت و بی فکر بودند و هیچکدام شعور کافی نداشتند ایشان را از
منصبات و مناصب ادنی نامزد میفرمایند یا آنها را میفرستند بجاهائی که تدبیر عمل آنجا آسانتر
تر باشد و فرقه پنجم جمعی اندکه خود را و عیال و وابسته های خود را با آگاهی تدبیر نکردند و زندگانی
لایق مرتبه دیوانیان و عمال ننمودند و فاسق و فاجر و نامقید بودند آن جماعت را از منصب و عمل
در تمام عمر محروم و معزول می کردند و بهمین طریق هر پنج حال تجربه و امتحان می کنند مدبران
و عملان پای تخت ناکین را و هم در آن ایام سرداران و عاملان سپاه را بهمان دستور
تجربه و امتحان می نمایند و ضابطه نیست که کسی را در وطن او عامل و مدبر گردانند الا مدبران
و عاملان سپاه را و وجه این آنست که عاملان و مدبران بسبب دوستان و آشنایان از انصاف
و عدالت روگردان نشوند و سرداران سپاه نیز برای محبت و تعصب وطن خویش بغیرت
و کوشش زیاده ملک را محافظت نمایند و چون کسی بمرتبه عمل و تدبیر ملک رسیدند پسران
و نوکران او را رخصت نیست که از خانه بیرون روند که مبادا برای آن عامل تلاش رشوتی بکنند
و از طرف پادشاه نوکران مقررند که از بیرون کارهای او را بانجام رسانند و هرگاه که از خانه
بیرون میرود سوار شود و مردم بیگانه را رخصت نیست که در ملک چین ساکن شوند اگر برای آمدن

سپاهی‌گری دل بنهد و مرتبهٔ ادنی علما را بر مرتبهٔ اعلای سپاهگری اختیار می‌کند و ترجیح بدهد
و نیز بسیار عجب است که علمای آن ملک نیت و فکر نیک در باب ملک پادشاه و بی‌پروائی
از خطرهای جان خود برای محافظت زیاده از سپاهیان آن ملک دارند و می‌تواند بود که سبب
آن باشد که بواسطه مطالعهٔ کتب و علوم سیاست و دلهای ایشان شریف و نجیب میگردد و یا
آنکه از ابتدای دولت چین علم قیمت و عزت بیشتر از سپاهگری داشت و هم بسیار عجیب است
که تناسب و سلوک عاملان و متصدیان خورد و کلان و این سلوک نه تنها رعایت می‌کنند در
عمل و حکومت بلکه در رسوم و ادب ظاهری نیز چراکه دایم در سلام و مجرا کردن و بخانه ایشان
رفتن و هدایا و پیشکشها فرستادن دقیقه فوت و فروگذار نمی‌نمایند و هرگاه مردی خورد با
کلان سخن گوید زانو زده با تعظیم و احترام تمام سخن می‌کنند و همین طور سلوک می‌کنند رعایای
هر شهر با حکام و عاملان خود هر چند که بر هر کس ظاهر باشد که آن حاکم از قبیلهٔ ادنی و خاندان
اراذل بآن مرتبه رسیده است و هیچکس در ملک چین از عمال و غیره زیاده از سه سال
مدبر و حکومت نمی‌باید مگر کسی که پادشاه او را برقرار کرده بحال اول نگاه دارد و اگر از
ایشان را که برقرار میکنند بمنصب عالی‌تر میرسند اما نه در همان ملک و این را برای آن قرار
داده اند که کسی در ستان بسیار بهم نرساند و از عدالت و انصاف برنگردد و یا چیزهای تازه
اختراع و ابداع نکند چنانچه در ازمنهٔ سابقه از حکام و بزرگان امثال این اعمال بظهور آمده است
و می‌باید که هر سه سال بزرگان و فرماندهان و اعیان هر صوبه و دیار و هر شهر و هر بلوک حاضر
شوند در پای تخت پکین و تعظیم و تکریم پادشاه بجای آورده سر تسلیم و اطاعت بخاک
گذارند و آثار و علامات بندگی و انقیاد و جان سپاری ظاهر سازند و در همان وقت بکمال
شدت و احتیاط امتحان و تجربه جمیع عاملان می‌نمایند خواه حاضر باشند خواه غایب پس با
موافق آن تجربه و امتحان قرار میدهند که کدام کس را در عملان نگاه باید داشت و کدام را از
عمل در باید کرد و کدام را ترقی درجات باید فرمود و کدام را سیاست و تنبیه باید کرد و در این
امور روی هیچکس را نمی‌بینند و بس این را تحقیق کرده‌ام که پادشاه دلیری و اختیار ندارد
که چیزی را تغییر و تبدیل داده از آنچه در این تجربه مقرر و مشخص شده باشد و جمعی که سیاست

دیگر هست مثلاً علمها و بیرقها و زنجیرها و عود و سوزها و مجمرها که پیشاپیش ایشان میبرند و مردان
بسیار که همراه میروند بشور و غوغا مردم را از راه دور میکنند و مرتبه ادب و تعظیم ایشان
در دل مردم چنین جای گرفته که در وقت راه رفتن ایشان در گذرهای پر غلو و کثرت
مردم همه بیکطرف رفته کوچه میدهند پیش از آنکه این ادا شود بعضی چیزها از تدبیر و عمل
مردم چین ذکر کنم که در آن چیزها با مردم فرنگ مغایرت دارند و لاعجب مینماید که با وجود
آنکه ملک چین بسیار وسیع و مملو از خلایق و معمور و فراوان است از هر چیزی که برای حرب
و جنگ در کار باشد و لیکن هرگز بخاطر مردم چین نرسید که ملکهای نزدیک و همسایه را تسخیر
کنند بلکه بملک خود راضی بوده هوس و آرزوی ملک دیگری ندارند و غلط است آنچه
مورخین ما درباره مردم چین نوشته اند که ایشان در ابتدا، پادشاهی نه تنها ملک همسایگان
و نزدیکان را بدست آوردند بلکه تا هندوستان نیز رسیدند پادری رکیوس نصرانی میگوید
که من بتمام کوشش تاریخ ایشانرا از چهار هزار سال پیش ازین خواندم و هیچ نشان بنا فتح
ازین نقلهای عجیب و هرگز ایشان بر این چیزها افتخار نمینمایند بلکه مکرر از حقیقت از بسیاری
از علما پرسیدم ایشان همه باتفاق جواب دادند که این واقعه هرگز نشده است و نمی تواند
شد شاید که غلط راویان مذکور ازین ناشی شده باشد که در ملکهای بیگانه علامت قوم
چین یافته باشند و می تواند بود که بعضی مردم چین برضا و رغبت خود نه بحکم پادشاه بملکهای
بیگانه در آمده باشند چنانچه می بینیم که درین اوان مسافرت و تجارت بملک بیگانه بسیار
مینمایند و این نیز عجیب است که حکومت و داوری تمام ملک در دست علماست و سرداران
و سپه سالاران سپاه ایشانرا بتواضع و فروتنی تمام تعظیم مینمایند و مطیع و فرمان بردار ایشان
هستند گاه می شود که علما ایشانرا شلاق میزنند چنانچه معلمان اطفال را و اسباب و لوازم
جنگ را با هر چه دخل بسپاهگری دارد علما ترتیب میدهند و سرانجام مینمایند و مشورت
و تدبیر ایشان در باب جنگ پیش پادشاه اعتبار و قوت زیاده تر از تدبیر و مشورت سرداران
و ریش سفیدان سپاه دارد و سرداران سپاه و پیشوایان لشکر را در مشورت و تدبیر جنگ کمتر
می طلبند لاجرم شخصی که صاحب همت باشد هرگز داخل سپاه نمی شود و به تحصیل فنون

و نگهبانی کردن و سان محله دیدن و ورزش کردن که گویا در تمام ملک جنگ و فتنهٔ عظیم باشد
با وجود کمال صلح و آرام که در چین است و اینهمه مدبران و عمال و عهده داران و غیرها
که احوال مذکور شد مجموع از خزانهٔ پادشاهی ماه بماه علوفه می یابند اما چیزی قلیل چنانچه
علوفهٔ مدبران و عمالان کلان که در مرتبهٔ اول اند سالی زیاده از ده هزار روپیه نمی یابند اما
بعضی از آن علوفه آن مقدار نفع و درآمد دارند که مبلغهای کلی می شود و دولت و ثروت عظیم
دارند و جمیع مدبران و عاملان خواه حکما و علما خواه سپاهی باشند از خورد و کلان بیک
روش کلاه بر سر میگذارند و آن کلاه از پارچهٔ سیاه است و از دو طرف آن نزدیک
بگوش دو گوشه بشکل اهلیلجی قرار میدهند که متصل اند بکلاه ولیکن با آسانی از سر
بیافتد و این از برای آنست که در راه بتمکین روند و باین طرف و آن طرف نگاه نکنند
و سر را بسیار حرکت ندهند و الا گوشهای کلاه با گوشها خواهند افتاد و همه بیک طور
لباس می پوشند و موزه در پا می کنند و همه کمربند دارند که بسیار دراز تر است از کمر
ایشان و کمر راست می بندند و عرض کمربند از چهار انگشت زیاده نیست و بر سینه
و پشت دو مربع بر روی کمربند نصب می نمایند و در کمربندها و مربعهای مذکور اقسام زینت
و تکلفات بکار می برند چنانچه از آنها مرتبهٔ هر یک از علما و سپاه ظاهر میگردد و در آن
مربعها شکل چهارپایان و پرندگان و گلها و گیاهها مصور میکنند و کمربندها را از مصالح مختلف
میسازند بعضی را از چوب و بعضی را از شاخ و بعضی را از چوبهای خوشبو اما بهتر آنست که
از یک قسم سنگ میسازند که آنرا یشب خوانند و نیز اختلاف مرتبه و درجات ایشان
شناخته میشود از سایبان و آفتاب گردان که بر بالای سر ایشان می برند بعضی از آنها برنگ
کبود و بعضی برنگ زرد بوده بعضی دو سایبان دارند و بعضی سه و سایر عمال را تنها یک سایبان
که بر سر او می برند و دیگر تفاوت مراتب ایشان دانسته میشود از روش سواری در رفتار
ایشان چرا که عاملان ادنی با اسب سوار میشوند و بزرگان بر تخت نشسته مردم ایشان را
بر دوش می برند و نیز از عدد حمالان و کهاران تفاوت مراتب بزرگان ظاهر میگردد
زیرا که بعضی را چهار نفر و بعضی را هشت نفر رواست و دولتمندان و بزرگان را علامت

شهرها و ملوک را چهار پنج روز دیدیم است که مانند میزان ایشان را در عمل و حکومت مدد کنند
در این مقام باید کرد که تصحیح غلط بعضی مورخان را که چون دیدند که حاکم و دیوان او در ملک او
مسمی میکردند باسم آن شهر که در آنجا میباشند مثلا چون حاکم در شهر نان سیام ساکن باشد
تمام ملک او و دیوان او و خود شهر مسمی میکردند باسم نان سیام فوس گمان کردند که هرگاه در
اسم فو باشد شهری باشد و در جاهای دیگر که سو و هین باشد شهر نباشد بلکه دیهات باشند
اما این غلط است زیرا که جاها که سو و هین در نسبیه آنها باشد به تنها برابر با کلان ترنیستند
از آن جاها که در آنجاها حاکم ساکن است بلکه نیز بهمان دستور حکومت و بندوبست دارند
و شهر را که در آن حاکم میباشد نیز هین میگویند و حاکم خاص دارند که آنرا هین میخوانند و
حاکم آن دیار در شهر که ساکن است در آنجا استقلال زیاده از شهرهای دیگر از قلمرو حکومت
خود ندارد و هرگاه مردم از عدالت سو و هین راضی نباشند رجوع بسیفو که حاکم و مدبر تمام
صوبه است میکنند و این سیفو که حاکم دیار است دعوی و قضیه را فیصل میدهد و اگر
قضیه عظمی است اشارا نزد مدبران کل صوبه میفرستند و چون تدبیر و حکومت تمام چین
متعلق است بدربار پکین ازین سبب ده ممیز دیگر بند در هر صوبه که آنها را میفرستند از
دربار یکی از آنها در صوبه می نشیند داور او تام گویند دیگر یرا که هر سال از دربار میفرستند
او را سیای ون گویند آن ممیز را دلین اقتدار و استقلال عظیم دارد و در جمیع عاملان
در عایا امر و مختار جنگ و حرب است و شخص دوم تفحص و تجسس جمیع عاملان و مدبران
مینماید و خبرگیری آنها نموده شهرها و دیهها را زیارت و بازدید میکنند اگر عاملی جزوی تقصیر
کرده باشد تنبیه و تادیب نماید و اگر عامل کلی و کلان باشد واقعه او را بپادشاه عرض داشت
میکنند و از جمله مدبران و عمال تنها این شخص است که در صوبجات حکم قتل می کند و لهذا
مردم ازو بسیار ترس و هراس دارند و سوای این عاملان و مدبران و حکام که مذکور شد
عمال و غیرها بسیاری هستند در دیهات و شهرها و نیز سرداران و ریش سفیدان و عهده
داران و سپاهیان بسیارند و بعید در تمام ملک چین خصوصا در جاهای نزدیک بدریا
و در حدود چین و ایشان دائما مشغولند بکارهای سپاهگری مثلا در کنگ و چوکی داد ن

نیست و این کم استقلالی نانکین بسبب آن است که پادشاه آنجا را گذاشته پای تخت در پکین
کرده است و سبب گذاشتن و ترک نمودن نانکین این بود که چون هوو پادشاه چین که در
نانکین پای تخت داشت یکی از برادرزادگان او که یونلو نامیده میشد در صوبجات شمالی حاکم
با لشکر بسیار حدود و ملک را از تعدی و تاخت لشکر تاتار محافظت می کرد چون دید که پسر
کلان هوو کم همت و بی هنر است با خود قرار داد که ملک از دست او بیرون کرده خود
پادشاه شود پس چون صوبجات شمالی را بآسانی مطیع و منقاد ساخت با لشکری عظیم به نانکین
آمد و برادرزاده و خاور شوت صوبجات دیگر را هم بدست آورد و عم خود را از نانکین بدر کرد
تمام چین را زیر خود آورد و چون دید که در صوبجات شمالی اقتدار و استقلال زیاده شده
مردم تاتار بار بار از آن طرف بر سر چین تاخت می توانند کرد پس قرار داد که پای تخت در طرف
شمال مقرر نماید در همان شهر که پادشاهان تاتار وقتیکه پادشاهی داشتند پای تخت ایشان
بود و آن شهر را پکین نامید یعنی پای تخت شمالی مثل نام شهر نانکین که بمعنی پای تخت جنوب
است و تا آنکه مردم نانکین از این تغییر و تبدیل پای تخت آزرده و بیدل نشوند همان دیوان و نظم
و نسق و معاملها که سابقا با آن مردم بود بحال داشت چون از تدبیر و عمل مردم چین ذکر
کردم الحال ضرور شد که عمل پای تخت و دار السلطنه چین را هم بتفصیل بیان نمایم بدانکه
شهرهای که تابع در صوبه پای تخت پکین و نانکین اند بدستور شهرهای صوبجات عمل دارند
لیکن در مهمات عمده و مشکل رجوع این شهرها بدربار است و سایر شهرها بدربار رجوع نمی توانند
نمود عمل و بندوبست سایر صوبجات بدین نمط است که در هر یک از این صوبها دو جماعه دیوانیان
هستند یکی را پوسنو گویند که دخل در معاملات و امور شرعی و اخلاق و قوانین دارند دیگر را
(نانکازانو خوانند که دخل در معاملات عرفی و ملکی دارند و مسند ایشان در شهر اول و کلان
صوبه است و هر صوبه منقسم میگردد بالکات و ملوکات مختلف و گوناگون که آنها را خو میگویند
و در هر ملوک عامل و حاکمی هست که او را سیفو گویند و هر ملوک را باز قسمت میکنند به قسم تکی
سو دیگر را هین خوانند یعنی شهرهای ادنی و هر یک از اینها را نیز عامل و حاکمی هست عامل سیر را
سیفو) و عامل هین را سمین گویند چه سی بزبان چینی عامل و حاکم را خوانند و هر عامل و حاکم

حاضر شدند و کسوت نشانی مراتب و مناصب خود را دور کرده و از تن برآورده معروض داشتند
که یا پادشاه عرض ها را پذیرا فرماید و قصد استقامت نماید یا ترک خدمات و مناصب کرده
در خانهای خود می نشینیم پادشاه ملک خود را بهر کس که خواهد بسپارد تا تدبیر ملک نماید پادشاه
بمجرد شنیدن عرایض و پیغامهای ایشان ترک اراده خود نمود و نیز اندک مدتی شد که یکی از
بزرگترین قلاوزها که پادشاه او را بسیار دوست میداشت و کمال توجه باو داشت در کار
و شغل خود اندک مداهنت و اهمال نمود در عرض دو ماه نزدیک بصد عرض داشت در باب آن
قلاوز بپادشاه رسید اتفاقا آن قلاوز بعد از چند روز بمرد گویند که از غصه آن بی عرقی مرده
سوای مدبران و عاملان و میران دربار چند مدارس در شهر پکین هستند و آنکه از همه مدرسها
مشهورتر است اسرا (هان لین ایوان) گویند آنجا هیچکس را راه نمیدهند و قبول نمی کنند مگر
حکیم بزرگ و دانشمند بزرگ برگزیده را بعد از امتحان و تجربه بسیار و ایشان در هیچ شغل و تدبیر
ملکی دخل نمی کنند اما در مرتبه و اعتبار بزرگتر از مدبران و عاملان و منصبداران باشند و کار ایشان
تصنیف کردن امور و واقعات پادشاهی و نوشتن تواریخ قوانین و قواعد ملک و معلمان پادشاه
و معلمان پسران او از این جماعت اند و دایما مشغول مطالعه و مباحثه میباشند و مراتب و درجات
مختلف دارند موافق استعداد و دانش هرکدام که بسبب تصنیف و تطویل و تالیف کتابها
بدان مراتب میرسند از آن مدرسه ایشان را برآورده بمهمات عظیمه و مشاغل عمده سرکار
خاصه و بخدمات مخصوصه دربار منصوب و نامزد میفرمایند که خارج از دربار نباشند و تنها
از این جماعت قلاوز میشوند و نیز این جماعت نفع بسیاری یابند از سبب تصانیف و رسالها
که باسم بزرگان ... تالیف مینمایند و آن مردم نیز تلاش بسیار دارند که چیزی از تصانیف
و نوشتهای ایشان را در غایت بلاغت و فصاحت میدانند و بهمین افتخار میکنند که از دست
ایشان برآمده اند آن تصانیف و این جماعت نیز ممیز اند که امتحان و تمیز و تجربه علما میکنند
و لهذا جمیع علما ایشان را استاد خود میدانند و تحف و هدایا جهت آنها میفرستند و این طبقات
دیوانیان و عاملان و علما که در پای تخت پکین اند و در پای تخت نانکین نیز بهمان دستور یافته
میشوند لیکن به آن استقلال و تزرک که در پکین اند و نیز این رتبه و منصب قلاوزی در نانکین

شش نفر میباشند وایشانرا شغل موسوم خاص نیست لیکن بر تمام حکام و دیوانیان ملک سرکرده اند
وسردار که خبر از جمیع امور میگیرند و تفتیش نیک و بد و رتق و فتق جمیع ممالک چین می
نمایند و در هر کاریکه پیش آید ایشان مدبران و مشیران پادشاهند هر روز بدربار پادشاه
حاضر میشوند و در ایام سابق پادشاه همراه ایشان جمیع مهمات و معاملات ملک را پرداخت
میکرد لیکن در این ایام پادشاه با ایشان در دیوان حاضر نمی شود و نمی نشیند هر عریضه که
کسی بپادشاه میدهد بامیر مسند ایشان جواب عرایض را می نویسند و مقرر میکنند و آن
جواب را بعرض پادشاه میرسانند تا پادشاه دانسته آنچه خواهد بفرماید یا قبول میکند یا تغیر
داده دستخط خاصه میکند و بغیر از اینها دو جماعت دیگر هستند یکی را حولی گویند و دیگری را
ناتولی و در هر یکی از این دو جماعت زیاده از شصت نفر ند همه حکما و علمای گزیده میباشند
و مردمان راست گفتار سنجیده که دیانت و راستی خود را بپادشاه و تمام ملک ظاهر
کردانیده اند و پادشاه ایشانرا کارهای مشکل و امور عمده می فرماید و روز بروز توجهات
و عنایات پادشاهی شامل حال ایشان میگردد تا دیگران از ایشان حساب گیرند و شغل خاص
ایشان آنست که پادشاه را آگاه کرده اند از چیزهائی که در ملک بغیر قانون و ضابطه و مخالف
معمول و بند و بست اهل چین بعمل می آید و درین شغل ملاحظه نمی نمایند از مدبران و وزرا کلان
بلکه از پادشاه نیز پروا ندارند و امعذار در کار خود معتقد و راسخند اگر دانند که پادشاه دلگیر
و آزرده می شود ایشانرا خوبی باشد که پادشاه غضب یا سیاست فرماید خاموش نمیشوند
تا آن غیر قانون و بدعت زایل و برطرف نشود و اگرچه هر مدبر و دیوانی بلکه هر کس را از حکام
میرسد که پادشاه را از بی قاعدگی و خلاف قانون خبر کند و آگاه شود لیکن نوشته این دو طایفه
در آن باب بغایت موثر و کارگر است چند سال قبل ازین پادشاه حال میخواست که پسر دوم
خود را ولیعهد کند آن مقدار عرایض از اطراف در جواب چین خلاف اراده بپادشاه
نوشتند که پادشاه غضبناک شده زیاده از صد امرا و اکابر را از مناصب معزول ساخت
و بعضی را مناصب و مراتب کم کرد با وجود این آنها از آن داعیه باز نماندند و پی همت گماشتند
بلکه در روز جمیع حکام و مدبران و متصدیان و عاملان یکجا جمعیت نمودند و بدربار پادشاه

دیوانیان طبقه اول را لیپو گویند یعنی دیوانیان موالی و آنها اعظم دیوانیان اند و ما فوق و کلانتر
از همه اند و بعهده ایشان است که حکام و عمال کلانترا در ممالک محروسه تعیین نمایند طبقه
دوم را هوپو گویند که کار ایشان بازخواست مداخل و حاصلان شوارع و تجارتست و تنخواه دادن
علوفه سپاه و سایر علوفه داران با ایشان متعلق است و سررشته خرجهای جمیع ممالک در دست
ایشان است طبقه سیوم را لیپو گویند که در رسیدن بغربانهای عام و تولی و خبر گرفتن بتخانها
و معابد و مجاوران و خادمان آنها و جشنها و عرسهای پادشاهی و امتحانات و تمیز علما و خطاب
دادن بامرا و جمعی که سزاوار و لایق خطاب باشند و جواب دادن بایلچیان و نوشتن نامها در سالها
با ایشان تعلق دارد چرا که پادشاه را عار می آید و لایق بمرتبه خود نمیداند که بکسی چیزی نویسد یا
حرف زند و طبقه چهارم دیوانیان را ئیمپو گویند که جمیع سرداران جنگ و سپاه تابع ایشان اند
سرداری و منصب سپاهیان سید هند و می گیرند موافق لیاقت و استحقاق هر کسی و نیز کار ایشان است
تجویز و امتحانات سپاهیان و مرتبه دادن با ایشان طبقه پنجم را کومپو گویند مقرر و منصوب اند
برای خبر گرفتن عمارات و معابد عام و عمارات پادشاهی و خویشان و اقوام او و ساختن جهازات
و کشتیها و بستن پلها و کشیدن حصار و دیوارهای شهر و امثال آن بدیشان متعلق است طبقه
ششم را هیمپو گویند که کار ایشان تمیز کردن گناهکاران و مجرمان است و زندانها و بندی خانهای
تمام ملک چین در دست ایشان است پس باین شش طبقه دیوانیان جمیع مهمات و معاملات
ملک نسق و انتظام یابد و هر یک ازین شش طبقه کمشتکان و عمال و نویسندگان و وکلا در هر صوبه
و هر شهر دارند که حقایق و واقعات را از روی دیانت و راستی بدیشان عرضه داشت میکنند
در هر طبقه ازین شش طبقه یکوالی است که او را سیام سیو گویند و او دو ندیم و همنشین دارد یکی
در طرف راست و دیگری در طرف چپ که آنها را اسیلام گویند این سه کس بسیار رتبت
و علو مراتب دارند و هر طبقه را چند قسمی کرده اند موافق عمل و کارها که در آن طبقه تمشیت میپذیرد
پس باین ترتیب و کثرت کاتبان و خادمان تدبیر نسق تمام چین را که فی نفسه در غایت اشکال است
باسان ترین وجهی سرانجام سید هند و سوای این شش طبقه دیوانیان که مذکور شد یک طبقه و
قوم دیگر هستند که بزرگترین از همه اند آنها را قلاوز گویند و این جماعت سه نفر یا چهار نفر هستند

من بسی دکوشش تمام تحقیق کرده ام و درین شک و شبهه نیست و نیز مطلق پادشاه را نیست
واستقلال ندارد که کسی را انعام یا جاه و منصب بدهد بدون عرض و تجویز علما و دیوانیان
چین یعنی پادشاه اگر خواهد که کسی را انعام بدهد از مال خالصه خود میتواند داد لیکن از بیت المال
و در خزانهٔ ملک چیزی نمی تواند داد بغیر تجویز و تصدیق علما و دیوانیان و نیز معلوم باد که
که حاصل راهداری تجاران و شوارع و گذرها و بنادر مبلغ پانزده کرور قروش میشود آنرا
بخزانهٔ پادشاهی در نمی آرند و پادشاه را روا نیست که در آنها تصرف کند بلکه آن زرها را در
خزانهٔ ملک نگاه می دارند برای خرج زنان و پسران پادشاه و خویشان و اقوام و خواجه
سرایان و خدمتکاران شاگرد پیشگان او و برای خرج سپاه و دیوانیان و مصدیان و علما
و حکما و ارباب وظایف و برای خرج عمارات آن و عمارت پادشاهی و خویشان او و خرج دیوار
و حصارهای شهر و قلاع و برای خرج ضروریات و ما یحتاج جنگ و حرب و گاهی میشود که این
مبلغ کفایت باین خرجها نمی شود بلکه ضرور می شود که حاصل دیگر از رعایا و مردم ملک بگیرند
برای خرج ضروریات و ما یحتاج الیه و اکنون بیائیم بر سر بیان ترتیب مدبران و حکام و ملک
رانی ایشان بدانکه ارباب تدبیر و حکومت دو قسمند قسم اول جماعتی اند که در دربار پادشاهی
نشسته تدبیر و حکومت می کنند و از آنجا گویا در جام جهان نما تمام مملکت را تدبیر می نمایند
قسم دوم جماعتی هستند که تدبیر صوبجات و شهرها می کنند پنج یا شش دفتر کلان دارند که حقیقت
این دو قسم مدبران حکام در آن دفاتر ثبت شود و هر ماه دو مرتبه در شهر پکین آن را باب
و چاپه میکنند و میفروشند و بممالک چین بهر طرف می برند و درین دفتر چیزی دیگر نوشته
نمی شود بغیر از نام و وطن و مراتب حکام و دیوانیان و مدبران که در انولایت تدبیر و حکومت
ملک چین مشغول اند و سبب مکرر کردن یا سمه دفاتر آن است که چون این کثرت مدبران
و حکام هر روز تغییر و تبدیل می یابند و بعضی میمیرند و بعضی معزول میگردند و بعضی عهدهٔ
ادنی و زبون تر می یابند و بعضی را که پدر یا مادر بمیرد و سه سال در خانه می نشینند چنانچه
رسم ایشان است و مجملی بیان خواهم کرد اول از احوال مدبران و دیوانیان پای تخت پکین
و بعد از آن احوال مدبران و دیوانیان صوبجات را مینویسم مدبران دربار منقسم اند بر شش طبقه

ایشان را مسلم و معاف ساخت از جمله معافیها یکی آنکه نفر زندان هر قبیله از آن سرداران
و مرد کاران فرمود که در لوحی آهنین جمیع کارها و خدمتها و جنگهای پدران خود را بکنند
که هر گاه ایشان را مهمی و قضیه پیش آید یا تقصیری از ایشان سر زند آن لوح را از نظر پادشاه
بگذرانند تا پادشاه بمجرد دیدن لوح مذکور ایشان را معاف کند هر چند که لایق کشتن و
سیاست باشند و هر مرتبه که آن لوح را از نظر پادشاه میگذرانند نشانی و علامتی در آن
لوح می کنند تا معلوم شود که چند مرتبه از دیدن لوح گناه ایشان بخشیده شده اما اگر گناه
نسبت بپادشاه واقع شده باشد آن گناه را نمی بخشند بلکه اگر کسی را عذری نسبت بپادشاه
ظاهر شود او را و اولاد او را از منصب معزول و محروم می گردانند و سیاست میکنند و برای
یافتن مرتبه و منصب و حکومت ضرور نیست که کسی بپادشاه یا مقربان پادشاه ملتجی شود یا
بوسیله وزرا و امرا تلاش نماید همانقدر کافی است که صاحب فضیلت و حکمت و خرد باشند
وزرای عظام و امرای ذوی الاحترام چین را خواه از ارباب قلم یا علما باشند و خواه سپاهی و از ارباب
سیف باشند ایشان را گنفوی نامند یعنی والی یا بنام دیگر از جهة تعظیم لاویه یا دلایه میخوانند
یعنی خداوند و پدر پادشاه خود را از روی تعظیم و تجلیل تینگو خوانند یعنی آسمان چون
پسران ایشان آسمان را خدا میدانند پادشاه خود را خدای گویند اما اگر مردم او را بنام
دیگر نامند که بنواسی باشد یعنی فرمان فرمائی اعلی هر چند که این ملک تنها یک پادشاه
دارد ولیکن حکومت و تدبیر او متعلق و موقوف بحکما و علما و بزرگانست زیرا که مدبران
و علما و حکما و حکام هیچ امری را پیش خود سمتشی نمی سازند تا بعرض پادشاه نمیرسانند
و پادشاه آنرا تجویز و قبول نکند و نفرماید و پادشاه نیز هیچ امری را مقرر و معین نمی تواند کرد
تا یکی از آن علما و مدبران تجویز و تصدیق ننمایند و از این سبب مردم عریضه کمتر میدهند بپادشاه
چرا که میدانند که عریضه ایشان اول می باید که پیش مدبران و علما برسد تا تجویز و تصدیق
کنند و بعد از آن بخدمت پادشاه رسانند تا حکم کند و اگر عریضه بدست پادشاه رسد و پادشاه
مایل شود بکارسازی و روا کردن مطلب ایشان در حاشیه عریضه بنویسد که این عریضه را دیوانیان
و علمائی که باین عریضه تعلق دارند تمیز کرده حقیقت را بنویسند که درین باب چه باید کرد

دکشتن خود راضی میشوند و بپادشاهی که بزور و تغلب خود را پادشاه کند تن در نمیدهند
و رام نمی شوند قول مشهور حکمای چین است آن پارسا دو شوهر را نمی شناسد و رعیت
وفادار بدو سلطان تن نمی دهند و راضی نمی شود در آن ملک قوانین قدیما هیچ نسبت
در باب ملک داری بلکه هر کسی که از یک قبیله میشود قوانین و ضوابط ملک داری او وضع
می کند که بعد از او اولاد او و قوم او بدان قوانین عمل می نمایند چنانچه تا حال قوانین و قواعد
همو دکه در بالا مذکور شد در چین معمول و مستعمل است چه مطلب همو داین بود که مردم را در صلح
و آشتی نگاهدارد تا خود را و اولاد خود را در پادشاهی مستقل گرداند و آنانکه پادشاهی میکردند
و آخر از پادشاهی افتادند بسبب اقوام و خویشان خود افتادند نه از سبب دیگر چرا نه اکثر
حکومت و تدبیر ملک داری در دست ایشان بود پس فرمود که بعد از این هیچکس از اقوام
و قبیله پادشاهی در امور ملکی دخل نکند و جمعی از سرداران که او را در وقتی که خروج کرده
بود برای تسخیر ملک چین و گرفتن پادشاهی مدد کرده بودند ایشان را و اولاد ایشان را
سرداری سپاه رجوع فرمود که پشت بر پشت این سرداری بمیراث از ایشان باشد و
از ترس آنکه مبادا خویشان و اولاد او از این معنی بدبرند و برنجند که ما را از حکومت و تدبیر
ملک محروم ساخته لهذا ایشان را بخطاب کوام ملقب و مشرف ساخته سرفراز کردانید
یعنی پادشاهان خورد و علوفه و مواجب وافر بی اندازه برای ایشان مقرر کردانید که سال بسال
نقد از خزانه یافته باشند تا در تیول و جاگیرها با مردمان گنکاش و بیعت نکنند و فکر دعوی
پادشاهی در کاخ دماغ ایشان سر نکشد و نیز مقرر کرد که عاملان و بزرگان چین ایشان را بهمان
دستور کوام و پادشاهی احترام نمایند اما کسی تابع و زیر دست نباشند و اولاد کوامها را
نیز القاب و خطابهای نیک داده علوفه و مواجب بسیار برای ایشان مقرر ساخت
و نیز مقرر کرد که این القاب و اعزاز و مواجب آن پادشاهزادگان را تا چند بطن معین بدهند
و نیز مقرر کرد که بدختران که از نسل پادشاه باشند وظایف و مواجب نیک بدهند تا موافق
رتبه و بزرگی خود شوهر توانند کرد و بصاحبان و یاران خود که او را مدد کردند در گرفتن
پادشاهی علوفه و مداخل بسیار قرار داد و با القاب و خطابهای عالی ممتاز و از تکالیف بسیار

و در هر امری و کاری تمیز و تحقیق میتوانند کرد و چیزی بر ایشان مجهول نیست

فصل ششم در بیان عمل و تدبیر ملک داری اهل چین

در این فصل بعضی چیزها باختصار بیان خواهیم کرد زیرا که اگر مفصل نویسیم بسیار بطول
خواهد انجامید و دفترها پر خواهد شد بدانکه سلطنت و تدبیر آن ملک همیشه بدست یک کس
بود که پادشاه باشد الحال نیز همان طور است اما در ایام قدیم در آن ملک بسیار بزرگان بودند مانند
راجها و پادشاهان خرد که در فرمان پادشاه کلان چین بودند باج و خراج داده بندگی میکردند
و خطاب و القاب از حضور پادشاه می یافتند اما یکهزار و هشتصد سال شد که آن جماعه را استیصال
ساخته قلع و قمع نمودند هر چند در ملک چین فتنه و برهمزدگی در میان خود داشتند و لیکن بدست
بیگانه هرگز آن ملک در نیامد مگر در سال یکهزار و دو صد و شش بعد از ولادت عیسی علیه السلام که
سرداری از تاتار با لشکر بانی عظیم بر سر چین آمد باندک فرصتی تمام آن مملکت را تسخیر نموده
پادشاه شد و اولاد او مدت یکصد و شصت و دو سال پادشاهی کردند تا آخر الامر مردم چین
از ظلم و تعدی ایشان به تنگ آمده و بجان رسیده مردم چند صوبجات هر یک سرداری
برای خود نصب کرده باغی شدند و از پادشاه تاتار و حکومت او گردن کشی و تمرد نمودند
و از جمله سرداران شخصی بود از قبیله سیپو که او را بعد از آن مردم چین هو و گفتندی یعنی طوفان
بیعت و اتفاق کرد بعضی سرداران کلان چین و لشکرهای ایشان را با خود جمع کرده در
اندک مدتی از مرتبه سپاهگری عام بمشابه قدرت و اقتدار بهم رسانید که نه تنها مردم تاتار را
با پادشاه ایشان از ملک چین بدر کرد بلکه نیز جمیع باغیان و گردنکشان چین را زیر دست
و مغلوب ساخته بر سریر سلطنت و فرمانروایی نشست تا حال اولاد و اعقاب او پادشاهی
میکنند و قانون اهل چین آنست که سلطنت و پادشاهی آن ملک بارث و میراث است چون پدر
بمیرد پسر پادشاه میشود و بغیر از دودمان پادشاه چنانچه در کتب و تواریخ اهل چین مسطور است
که چون نزدیک بمرگ رسیدند و پسران نا قابل داشتند وصیت نمودند که پسران را پادشاه
نسازند و بیگانه را بپادشاهی بر داشتند و گاهی چنان شده است که پادشاه ظالم را
از پادشاهی تغییر کرده دیگری را بجای او نشانیدند و مردم چین انقدر همت دارند که بقتل

در کشتن

وخدمات هریک از مردم صنف سیوم که در تمام عمر خود بچه مرتبه و بزرگی رسیده است و از
کدام مراتب افتاده زیراکه بسیار معمول و مستعمل است در ملک چین که موافق نسبت و استحقاق
هرکس را بمرتبه عالی رسانند یا از مرتبه عالی بمرتبه ادنی وادبار اندازند و در میان جمعی که مناصب
وخدمات یافته باشند درستی و ربط عظیم واقع میشود مانند برادران حقیقی نه تنها یکدیگر امداد و
همراهی می کنند بلکه بخویشان و اقوام یکدیگر امداد می کنند و این رسم در میان صنف سیوم
و دویم بترتیب و نیز در میان امتحان کنندگان و جمعی که ممتحن شده اند و بمرتبه و منصب رسیده اند
ربط دوستی پدری و پسری هست اگرچه ممتحن شدگان بمراتب و خدمات عظیم رسند و کلان شوند
اما همیشه ادب و احترام امتحان کنندگان خود را رعایت مینمایند مانند مربی و استاد و مراتب
و درجات سپاهیان را نیز بهمان طریق مقرر می کنند اما چون سپاهی گری نزد چینیان قدری
و اعتباری ندارد و در امتحان و تجویز مراتب ایشان چندان تزوک و رسوم بعمل نمی آورند
و آنقدر درین باب مردم بی پروایند که سپاه گری گویا عیب و عار ست در میان ایشان
و جماعت سپاه را سه امتحان می کنند اول اینست که سپاهی را میفرمایند که در اسب دوانیدن
نه تیر بر نشانه بیندازد و در امتحان دوم نیز میفرمایند که نه تیر ایستاده در روی زمین بر نشانه
بیندازد و هرکسی که ازین نه تیر چهار تیر در سواری و بالای اسب دوانیدن و دو تیر در روی زمین
از نه تیر بر نشانه زند او را قبول میکنند که داخل در امتحان سیوم شود و در امتحان سیوم مسئله چند
در علم سپاهگری از او استفسار می نمایند و او بنوشته جواب شافی میگوید بعد از آن میزان آن
هر سه امتحان را ملاحظه میکنند و در هر صوبه تخمیناً پنجاه نفر را در طبقه و صنف دوم سپاهیان
بمنصب و رتبه سعیدی دیگران ممتاز می گردانند و در پای تخت یکصد از صنف دوم صد کس را
جدا از سه امتحان مذکور بصنف سیوم سپاهگری در می آورند پوشیده نماند که میزان و حساب
تجویزان را نیز امتحان و تمیز می شود در باب سپاهگری خواه در باب علم ریاضی خواه در
باب علم طب آنجماعت اند که بمرتبه سیوم علم اخلاق رسیده عجب تر آنکه با ایشان رفیق
میکنند کسی را که در علوم مذکوره ماهر و عالم باشد تا ایشان را امداد کنند چراکه مردم چین آن
مقدار اعتقاد دارند بعالمان علم اخلاق که پندارند هر علم که در دنیاست ایشان میدانند

مناصب صنف دوم و درباره دوم سال همان روش و آداب الا آنکه درین تجویز امتحان
بیشترست و تجسس و تفحص زیاده می نمایند که کسی در میانه دغا و خدعه نکند و امتحان کنندگان
ایشان را اعاظم حکام مملکت چین اند ایشان را فلاو زکوسیند بعد از آن که بمرتبه صنف سیوم
مشرف و ممتاز گشتند همگی در دربار پادشاه جمع میشوند و در حضور مدبران عظام چند فقره
تصنیف و انشاء می کنند با حضار و مدبران عرض میکنند در قدیم الایام پادشاه نیز در مجلس
ایشان می نشست در این ایام پادشاه نمی نشیند پس مدبران انشاء و تصنیف ایشان را ملاحظه
نموده می بینند و درست می کنند که هر یک از ایشان بکدام مرتبه از حکومت که آن سه
گونه است لایق باشند و شخصی که در امتحان دویم کمتر از مرتبه سیوم بیابد و جمعی ازین علمای صنف
سیوم که در مرتبه اول و دویم باشند بسیار حکومت و اقتدار دارند در ملک چین مانند
خوانین و سلاطین [illegible] فرنگستان و بعد از آن که ایشان را در صنف سیوم در علما در آورند ملبس میکردانند
بلباس و کسوت و موزه و تاج که مخصوص مرتبه ایشان است و ایشان را بمهمات عظیم تر و
شریف تر منصوب و مقرر میسازند و مردم صنف دوم را هرگز بآن مراتب و درجات عالیه
که مخصوص صنف سیوم است بر نمیدارند و عجب زیرکی و افتخار بهم میرسانند جمعی که بمرتبه
صنف سیوم برگزیده میشوند نسبت بجماعتی که توقع صنف سیوم داشتند و رد شدند و جمعی
که رد شدند اگر ترک داعیه رسیدن بصنف سیوم نمایند ایشان را نیز ببعضی مهمات و خدمات
منصوب میکردانند و اگر هنوز آرزوی مرتبه صنف سیوم دارند در باین آن سه سال در
خانهای خود بمطالعه و مباحثه و نوشتن مشغول میباشند و خود را برای امتحان آینده مستعد
میکردانند و بسیار واقع میشود که یک شخص ده بار ممتحن میکردد و رد می شود و بدین طریق
تمام عمر را در بطالت و تعطیل و معزولی میگذرانند تا بمرتبه اعلی برسد و اگر نرسید معدوم
و معطل شد و بعد از آنکه مردم امتحان نموده و جمعی را که لایق مرتبه صنف سیوم دیده در آن
صنف منسلک گردانیدند حقیقت واقعات آن امتحان و تجویزات مراتب و مناصب را
باسمه میکنند چنانکه در امتحان صنف دوم مذکور شد و سوای این وقایع که باسمه میشود یک
کتاب دیگر هر سال باسمه میکنند که در این کتاب اسامی و اوطان و نام پدران و مناصب

یا خون و هر یک باین طریق نوشته خود را گرفته بحجره خود داخل میشوند و آن فقرات را شرح و تفهیم
میکنند و در تحت آن نام خود را و نام پدر و جد را می نویسند و کاغذ را پیچیده بجمعی که از آنجا
مقرر اند می سپارند و ایشان کاغذها را گرفته گشوده محرران که جهت این کار علوفه دارند نقل آن
می نگارند بخط سرخی و اصل بسیاهی نوشته شده آن نقلها را که نام مصنف را بر آن نمی نویسند
با ممتحن کنندگان می سپارند و اصل که بدستخط خود بهندسه نشان کرده اند نگاه میدارند
تا موافق نقل باشد و بدل نشوند چراکه در منقول نیز همان نشان هندسه را کرده اند پس اول
این نقلها را مددکاران ممتحن کنندگان که از همان دیار اند چنانچه قبل برین گفته شد ملاحظه
می کنند و زبون و جهال آن قوم رد کرده دو چندان انکه باید مرتبه و منصب داده نگاه میدارند
و به آن در حضور پادشاه که تازه آمده اند می سپارند مثلا اگر صد و پنجاه کس را باید منصب داد
نوشته سیصد کس را بمیران می سپارند بعدها آن دو کس چه قدر مردم را که می باید نگاه میدارند
و باقی را رد میکنند پس آن نقلها را با اصل برابر و مقابله کرده نامهای ایشان را بخطوط جلی بر لوح
کلان می نویسند و آن لوح را بحضور خلایق می آورند و می آویزند در شهر ها با کثرت جمعیت و
میران و حکام و سایر الناس خصوصا خویشان و نزدیکان آن جماعت با ایشان بزینت تمام رفاقت
می کنند و مرتبه این صنف دویم بسیار بزرگتر از مرتبه صنف سیوم است و تکالیف بر
ایشان کمتر از صنف اول و از اکثر تکلیفات معاف و سلمند و بلباس و کسوت خاص مشرف
و ممتاز میکردند اگر آرزوی رسیدن بمرتبه صنف ثالث نداشته باشند ایشان را در همین
مرتبه دوم بمهمات و امور عظیم سرفراز میسازند پس بعد از تنقیح و تمیز مراتب آنها صورت دفعه را
با بهترین تصنیف از همه که آنرا (کیانون) گویند با بعضی از منتخبات تصانیف دیگر بخط خوش
باسمه کرده بخدمت پادشاه و امرا میفرستند صنف سیوم که آنرا سنو گویند سه سال بسال
ارباب مناصب از ایشان نصب می نمایند و منصب می یابند و این منصب صنف سیوم
تنها در پای تخت پکین داده میشود و به سیصد کس در تمام ملک چین و تلاش سعی جهة رسیدن
بمرتبه این صنف سیوم هر کس را از صنف دوم جایز است که تلاش کند و از صنف دوم باین
صنف سیوم برسد و تجویز مناصب این صنف سیوم یکسال بعد از تجویز مناصب صنف دوم

نمی کنند و با یکدیگر در آنجا و در آن حجره ها سخن نمی توان کرد بلکه یکدیگر را دیدن متعذر است
هرگاه که این امتحان کنندگان بشهر کلان میرسند در حال هر یک ایشانرا بحجره در می آورند
پیش از آنکه با احدی از مردم آن ملک سخن گویند بلکه ایشانرا هم با یکدیگر سخن کردن نمیدهند
و منع می کنند و در آن ایام سپاهیان بسیار با حاکمان آن شهر کشیک و پاس میدارند
که میان ایشان و مردم شهر گفتگو و مراسله نشود و برای امتحان و تجویز سه روز در تمام ملک
مقرر است یعنی روز نهم و دوازدهم و پانزدهم ماه هشتم سال و درین شغل و امتحان و تجویز
مراتب و منصب از صبح تا شام مشغول میباشند و در آن وقت درها را می بندند که غیری داخل
نشود و از سرکار پادشاه در آن سه روز طعام و حاضری برای ایشان می آورند و چون
بدان مجلس و محکمه در می آیند هر یک را یک تفحص مینمایند که کتابی یا نوشته با خود نداشته
باشند سوای قلم و دوات و پارچه کاغذ دیگر روا نیست که با خود ببرند اگر احیانا کسی چیز ممنوع
با خود ببرد نه تنها او را از آن خدمت ممیزی و امتحان عزل مینمایند بلکه او را سیاست سخت
میفرمایند بعد از آنکه داخل محکمه شوند و درها را مضبوط بسته و مهر کرده آن دو ممیز و امتحان
کننده سه فقره از چهار کتاب مزبور که در یکجلد است و چهار فقره از پنج کتاب کیفوسیوس
بر می آورند و بهر یک از آن جماعت چهار فقره که از پنج کتاب کشیده اند هر یک را موافق
علمی که با آن آشناست میدهند زیرا که لازم نیست که هر یک بجمیع علوم آن پنج کتاب عالم
و ماهر باشند بعضی در علم اخلاق و بعضی در علم دیگر مهارت دارند پس هر کس در هر علم که
مهارت دارد آن فقره که در آن علم است باو میدهند که بر آن شرح نویسد و فضیلت خود را
در آن علم ظاهر سازد پس هر یک را هفت فقره میدهند سه فقره که عام است بر هر یک
و چهار فقره که مخصوص جمعی است که در آن علم دارند چنانچه مذکور شد و برین هفت فقره
باید که سخنهای بلند و فصیح شرح و تضمین کنند و تضمین و شرح هر فقره زیاده از پانصد حرف
نمی تواند بود و در روز دوم چهار مسئله بر می آورند از وقایع گذشته و آینده ایشانرا میفرمایند
که جواب بنویسند و درین باب تمیز می کنند که کدام نیک نوشته و کدام زبون جواب نوشته
روز سیوم بر سر قضیه بر می آیند تا هر یک از آن جماعت برای خود را بیان کنند و در آن مطالب

سید هر چهارم را علانیه میزنند و سیاست می کنند بسبب کاهلی و بی پروائی در تحصیل که چرا
خطوط نیک نکردند صنف اخیر از صنف منصب و مرتبه تغییر و لباس و کوتهای ایشان را
داخل عوام الناس می نمایند این سیاست و تنبیهات از جهة آن می کنند که هر که این مرتبه
بیابد غفلت و کاهلی نورزیده علوم و خطوط را فراموش نکند و منصب و مرتبه دوم علمای
چین کیوجین نامیده می شود این منصب را هر سه سال در شهر بزرگترین هر صوبه تجویز
می کنند و این منصب بهر کس که در آن پله باشد نمی دهند بلکه تنها بلایق ترین و عادل
ترین شخصی سید هند ازین سبب کمتر باین مرتبه میرسند زیرا که در هر دو پای تخت همین صد
و پنجاه نفر بدین منصب ممتاز می گردند و در صوبه (سکوایانا) و (کیام سی) (وفوکیانا) نود
و پنج تن باین مرتبه میرسند و در صوبهای دیگر کمتر و درین امتحان هر کس که در پله اولی واند
اختیار می کنند تا امتحان نمایند بلکه بهو چند نفر را انتخاب می کنند و از هر شهر زیاده از
چهل و کمتر از سی می گیرد برای امتحان و حاکمان پای تخت پکین صد حکیم از ملک چین انتخاب
کرده و اسمای ایشان را نوشته بعرض پادشاه میرسانند تا پادشاه ازین صد کس سی نفر
گزیند پس هر دو بار که مجموع پانزده دیار است دو نفر از اینها میفرستند که یکی ازین دو متولی
و ناظر مدرسه پادشاهی است که در آن صوبه میباشد و آنرا هالینون گویند و علمای آن
مدرسه مشهورترند از علمای دیگر پادشاه این سی کس را واقف می گرداند که شما را بکدام
دیار میفرستم مگر وقتی که ایشان را رخصت کنند بلا توقف خود را بآنجا میرسانند و پادشاه
جاسوسان بسیار دارد که این سی کس را نگاهبانی می کنند تا با هیچکس از مردم آن صوبه
که میروند حرف و سخن نکنند پیش از آنکه مردم آنجا منصب و مرتبه تجویز کنند و حاکمان
هر صوبه علمای مشهور می طلبند تا این دو کس اندازه نمایند در امتحان کردن مردم و در
هر شهر کلان صوبجات محکمه و عمارات عالی برای این امتحان و تجویز بنا کرده اند و دیوارهای
بلند کشیده اند و حجره های بسیار ترتیب داده اند امتحان کنندگان در آنجا می نشینند در وقتی
که خطوط و علوم ایشان را امتحان و تمیز می کنند و در آن عمارت حجره ها ساخته اند از هزار زیاده
و در آن حجره ها بغیر از یک کرسی خورد و صندلی چیزی دیگر نیست و زیاده از یک کس در آنجا

گذشت دیگر کس را زیاده می تواند نمودن ازین سبب یک معلم بسیار شاگردان را
درس می تواند گفت درین حکمت عملی سه منصب و مرتبه است که عالمان این علم
تجویز می کنند و میدهند مرتبه و منصب اول را در هر شهر چین تجویز کرده می دهند
و کسیکه این مرتبه و منصب را تجویز میکند از اجله علما است که پادشاه او را برای خود
همین کار منصب کرده است او را تهیو گویند و منصبی که تجویز می نماید سیوکامی نامند
این تهیو که تجویز مناصب علما می کند در صوبه که تعلق منصب او دارد میگردد و چون
بشهری رسد همه مردم شهر از گرد و نواحی که امیدوار در پله آن منصب اند بخدمت او
جمع میشوند سه بار آنها را امتحان کنند امتحان اول را بعضی علما که باین کار مقرر منصوب اند
و از پادشاه علوفه می یابند پس آن مقدار ازین مردم می آیند که گاهی چهار هزار شهر را در
یکشهر جمع میشوند علمای مذکور بعد از امتحان ایشان را می فرستند نزد چهار متصدی حاکم
شهر که ایشان نیز علما اند چرا نه بغیر از علما دیگری را در آن ملک تدبیر و حکومت نمیدهند
پس آن چهار متصدی و حاکم بعد از امتحان تلخ دو صد کس را از آنجمله که نوشته خط ایشان
بهتر از دیگرانست اختیار می نمایند و ایشان را نزد تهیو میفرستند که او با حتیاط تر و سخت
تر از دیگران است امتحان می کند و از این دو صد کس با بیست یا سی نفر را موافق مقدار
ملک قبول می نماید و اختیار می کند و منصب و مرتبه با ایشان میدهد و سایر مردم ایشان را
اعزاز و احترام بسیار می نمایند و نشان آن منصب و مرتبه یکرداد و کلاه خاص است
و موزه که دیگری را جایز نیست که مثل آنها بپوشد و در مجلس اکابر علما در صدر بعزت می
نشینند و تعظیم و تکریم بسیار نسبت بایشان می کنند و از اکثر تکلیفات مسلم و معاف اند
و سوای تهیو و آن چهار حاکمان شهر کسی دیگر سر فرو نمی آرند و حکام دیگر را نمیرسد که در
باره ایشان حکم یا تجویز کنند و این تهیو نه تنها همین تجویز منصب و مرتبه می کند بلکه نیز
آنها را که بالفعل این منصب دارند بار دیگر بشدت تمام امتحان نموده آنها را پنج صنف
میسازد و صنف اول را انعام میدهد و صاحب اقتدار میگرداند که بعضی مهمات عالم کرده سند
و دوم را نیز انعام میدهد لیکن کمتر از صنف اول صنف سوم را نه عقوبت می کند نه انعام

بلکه هرکس از هر که می خواهد می آموزد و به تجربه و استعمال حاصل می کند و در هر دو پایتخت
ملک چین اطبا را امتحان کرده بمرتبه عالی نمی رسانند لیکن در غایت بی تمیزی و غفلت
هیچ فرق نیست میان طبیب حاذق و طبیب جاهل و هر کس روا و جایز است که
طبابت کند خواه عالم و حاذق باشد خواه جاهل و نادان محض کلام که هیچکس علم
ریاضی و طب را نمی آموزد اگر داند که در حکمت عملی و اخلاق بمراتب تواند رسیدن چه هر کس
که بمرتبه عظمی در مرتبه اخلاق رسید چنان می پندارد که بنهایت و غایت سعادت مندی
رسیده است چرا که آن علم علم بجای شریعت ایشانست و لهذا مسائل و مراتب حکمت
عملی و اخلاق را بتفصیل بیان خواهم کرد پس بدانکه اعظم حکمای ایشان کیفوسیوس چهار کتاب
از اقوال حکمای قدیم تالیف کرده است و از خود کتاب ضخیم تصنیف کرده و این پنج کتاب را
تعلیمات می نامند و مضمون آن پنج کتاب احکام است بعضی اوامر و بعضی نواهی در روش
نیک زندگانی کردن و تدبیر ممالک و تمثیلات قدما و قوانین ادب قربانیها و اقسام
نکات و دقایق اشعار حکمای سلف و گذشتگان و مانند آن و سوای آن پنج کتاب دیگر چند
که کیفوسیوس و تلامذه او جمع کرده اند که مشتمل اند بر احکام عملی لیکن بی ترتیب جمع
مدون و مقصود از آن کتابها آنست که هرکس چه طور زندگانی و معاش کند و خود را چگونه
بنیکی آورد و عیال خود را چسان به نیکوئی و صلاح آورد و این نه کتاب از کتابهای قدیم
ترین چین است بسیار کتابهای دیگر ازین کتابها مستنبط شده اند و پادشاهان سلف حکم
کرده اند و این حکم همیشه جاریست که هر کس که خواهد که عالم و دانا شود باید که بنیاد و اصل
علوم او ازین کتابها باشد و کافی نیست که معنی متن آن کتابها را دریابند بلکه لازم است
که هر فقره متن را بدیهه شرح خوب بکنند و ازین جهت هرکس از علما این چهار کتاب مذکور را
تتبع میکند و مدرس نمیخوانند و هیچ مدرسه نیست که در آنجا کتابهای مذکور را درس گویند
اما هرکس که خواهد در خانه استاد نگیرد و بخرج خود او را نگاه میدارد و پیش او درس
میخوانند و لهذا کثرت آن معلمان و استادان بی نهایت است و یک معلم شاگردان بسیار را
درس نمی توانند گفت زیرا که باشکال حروف را نمایند کس سخن او را نمی فهمد چنانچه در بالا

کداز آمدن خسوف وکسوف وحرکات فلک را بر می آورند پدر این قسیده که الحال در چین
پادشاهی می کنند منع کرده بود که هیچکس علم احکام نجوم نیاموزد سوای جمعی که از روی
وراثت باین علم اشتغال دارند یعنی که پدر آنها منجم بوده باشد زیرا که می ترسید که مبادا
کسی این علم را سبک بیاموزد در عوام فتنه و فساد و فرصت اختراع بدعتها در ملک
بیابد اما پادشاه حال بسیاری از منجمین را می پرورد و نگاه می دارد و از بسیار با ایشان
میدهد و بعضی را در درون دربار بار میدهد و آنها همه خواجه سرا و پیاده اند و بعضی را
خارج دربارگاه میدارد و آنها جمیع متصدیان و عمال پادشاه اند که در پای تخت پکین
ساکن اند و ایشان دو فرقه اند یک فرقه از اصل چین اند و آنها موافق قواعد و قوانین نجوم
چین استخراج می کنند و فرقه دیگر مغربی اند و ایشان مطابق قواعد و قوانین نجوم مغرب
استخراج حساب می کنند بعد از آن این دو فرقه حسابهای خود را با یکدیگر مقابله می کنند
و اصلاح همدیگر می نمایند و این هر دو جماعت در بلندی کوهی میدانی دارند برای رصد
بستن کواکب و استعمال آلات نجومی و آلت های ایشان در غایت کلانی است در آن
میدان بلندی کوه یک نفر منجم همیشه احیا و شب زنده داری می کند و چوکی میدهد برای
ملاحظه کردن که آیا چیزی تازه در افلاک حادث می شود اگر چیزی تازه امری غریب ملاحظه
کرده همان دم بعرض پادشاه رسانیده آنرا تعبیر و تاویل نموده احکام می نویسند و برای
ایشان لازم است که از خسوف و کسوف در تمام ممالک محروسه خبر شایع کنند و بموجب
حکم در آن اثنا متصدیان و عاملان و خادمان و مجاوران تبخانها هر یک در بلاد خود یکجا
جمع شوند ملبس بلباس و نشانهای خود نامزد کنند به زمین که برغم ایشان در محنت و آزار گرفتار
و از این سبب دف و دائره و طبل و نفیر ترتیب می نوازند و مکرر بزانو در می آیند شنیده ام
که میترسند مبادا مار زمین را فرو برد و بلع کند قوانین و مسائل علم طب نزد ایشان بسیار
متفاوت و متباین است از طب یونانیان و در نبض دیدن متفق اند با اطبای یونان
و گاهی در ساعت تا یک ساعت نبض را ملاحظه می نمایند جمیع ادویه ایشان مفرد است
ادویه مرکبه ندارند و مدرسه علیحده برای آموختن علم طب نیست چنانکه در فرنگ هست

سوای خطوط که از چین بایشان رسیده حروف تهجی هم مانند طوایف دیگر دارند اما در چین از حروف
تهجی مطلقا نشان نیست ازین سبب هر که طلب میکند از طفولیت تا پیری در آموختن خطوط مذکوره
عمر بی فایده میگذراند لیکن یکفایده دارد که در خطوط اندک مطالب بسیار درج می کنند و روش
نوشتن ایشان آنست که از طرف راست شروع کرده سراسر مینویسند چنانچه سطور در طرف طول
صفحه نوشته میشوند نه در عرض صفحه از جمله علوم معرفت بحکمت عملی و اقسام آن دارند و علم طبیعی را
مخلوط آمیخته کرده اند و چون علم منطق ندارند حکمت عملی ایشان هم بی ترتیب و برهم زده است
بزرگترین حکیم ایشان کیفوسس نام شخصی بود که پانصد و پنجاه و یکسال قبل از ظهور عیسی علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام متولد شده زیاده از هفتاد سال بدین طریق عمر گذرانیده که تنها اصلاح
و پاکی خود مردم را باصلاح و نیکی آورده بلکه بنصایح و پند همه را راه نیکی و اخلاق حمیده نمود
لهذا اهل چین آنقدر اعتقاد باو دارند که گمان ایشان چنانست که مثل او در نیکوئی و اخلاق
پسندیده و سلوک در تمام عالم کسی نباشد و نیامده اگر ملاحظه گفتار و کردار او نمایم خواهم
دید که بر اکثری از فلاسفه و حکمای یونان ترجیح دارد مردم چین آنقدر اعتقاد باو دارند که در
هیچ سخن او شک نمی کنند نه تنها علما بلکه پادشاهان چین نیز در هر وقت و دایم الاوقات
او را تعظیم و تکریم می کنند و شکرگذاری و حق شناسی راهنمونی و تعلیمات او مینمایند و تا حال
اولاد او و اخلاف او در پیش هر کس معزز و مکرم اند و پادشاهان چین مقدم و رئیس آن قبیله
بخطابهای گرامی و وظایف و سیورغالات نامتناهی سربلند و ممتاز میگردانند و نیز در علم
نجوم و اکثر فنون ریاضی مهارت دارند ولیکن این علوم نیز نزد ایشان بی ترتیب و پراگنده است
اشکال فلکی را بروش دیگر قسمت میکنند و سوای ستارهای مرصوده چهارصد ستاره دیگر
اضافه می کنند زیرا که ستارهای نحیف خورد را نیز در شمار می آرند و منجمان ایشان در درست
بستن کمتر تلاش دارند و بسیار اشتغال میورزند باحکام و اخبار نجومی و استخراج کسوف و
خسوف و تحقیق حرکات افلاک اما با هزاران غلط آمیخته و مقصود کلی ایشان احکام نجوم است
زیرا که اعتقاد ایشان چنانست که درینعالم هر چه بفعل می آید از تاثیر کواکب و ستارهاست
و بعضی چیزها در علم نجوم از مردم مغرب بایشان رسیده بعضی جداول دارند بغیر برهان که

شاید که در تمام ملک چین یک کس بهم نرسد که تمام حروف و علامت را بداند و از جمله اصطلاح آن
اکثر یک مخرج دارند و در شکل و معنی مختلف اند لهذا محال است که کسی بنویسد آنچه دیگری
میگوید و میخواهد و هرگاه که کسی کتاب میخواند شنوندگان آنرا نمی فهمند تا کتاب نگاه نکنند
بلکه بسیار میشود که اگر مردم فصیح با یکدیگر حرف میزنند سخن هم را نمی فهمند باید که مکرر بگویند
تا بفهمند بلکه محتاج میشود که نویسند تا آنرا بفهمند اگر قلم و دوات حاضر نباشد در هوا
یا در دست سامع آن چیز را با انگشت می نگارند یا در روی تخته بآب نقش می کنند تا شنونده
بفهمد این طرز سخن کردن در میان علما است چه ایشان بفصاحت و لفظ کتب سخن می کنند

این اشتراک و تشکیک را در الفاظ بمد و قصر و اشباع و ترخیم و جزم علاج مینمایند
و بسیار مشکل است فرق کردن میان این آوازها و لفظی نسبت بیکی ازین پنج آواز نداشته
باشد از آنجهت اشکال سخن کردن و فهمیدن زیاده می شود و گمان بنده چنان است که در
تمام عالم بدشواری و سختی زبان چین زبانی نباشد و سبب این برهمزدگی و دشواری زبان [illegible]
بنده آنست که همیشه اهل چین متوجه بتکمیل نوشتن بودند نه با دا کردن الفاظ یا سخن کردن
چنانچه اکنون هرگاه کسی پیغامی یا چیزی بآشنا و دوست خود میگوید نوشته میفرستند اگرچه درین
روش نوشتن مشکل است ولیکن بسیار فائده دارد زیرا که جماعتی که زبان مختلف دارند هرگاه
نوشتن یکی باشد کتابها را و نوشتها را می فهمند هرچند کلام یکدیگر را نفهمند چنانچه مردم چینیان
و کاری و کادسین و بوهیا کتابها و خط ایشان یکی است اگرچه در زبان مختلف اند و نیز در
چین در هر دیاری زبان مختلف است لیکن نوشته و خط یکدیگر را می فهمند و سوای لغت خاص
که مردم هر دیاری دارند یک لغت عام نیز دارند که آنرا کهنوا گویند یعنی زبان اردو و زبان
بازار زیرا که چون در چین رسم است که حاکم هر ملک بیگانه آن ملک باشد فائده لغت عام
آنست آن حاکمان که بملک بیگانه میروند احتیاج نباشد که زبان آن مردم را بیاموزند بلکه زبان عام
باشد که هر کس در هر ملک بفهمد یا در میان فرنگی همین زبان را می آموزند زیرا که زبان خاص هر ملک
ضرورتی نیست و فصاحتی هم ندارند و زبان عام را هر کس می فهمد و شنیده شد که مردم چینیان

لای

انها متفرز نند و صنعت بدادگری رایز و اصل صنایع کلیه میدارند و میدانند و طریق نقش
ایشان چنین است که بر روی لوح مرمر چند قطره آب می چکانند قرص و چوب را در ابر یا کاه
آن لوح می مالند و با قلمی که از موی خرگوش ترتیب داده اند چیزی مینویسند و کتابت میکنند
و در ملک چین استعمال بادزن بسیار متعارفست بنوعیکه هیچکس را جایز و روا نیست که از خانه
بی بادزن بیرون آید اگرچه هوا سرد باشد و این عمل را بیشتر از برای زینت و بزرگی میکنند
نه از برای ضرورت. و ساخته بادزن از اقسام چیزها میسازند مثلا از نی و چوب و دندان فیل و
آبنوس و اصل بادزن را از کاغذ و ابریشم و از گیاههای خوشبو می کنند و بر دسته نصب مینمایند
و بادزن مردم اکابر و امرا از کاغذ سفید و زرافشان است هرگاه خواهند آنها را می پیچند و هرگاه
خواهند وا می کنند و در آنها اکثر اشعار و حکایات سخنهای بکار رفته و نیز متعارفست که از راه سوغات
و هدیه برای یکدیگر بادزن میفرستند و این نشان دوستی و اخلاص است پیش ایشان در این بعضی
چیزهای قلیل که مذکور شد با فرنگیان تفاوت و مغایرت دارند . و در باقی چیزها با وجود
دوری مسافت و بعد با ایشان موافقت دارند خصوصا در آداب طعام خوردن و نشست و
برخاست و خوابیدن چرا که در بالای تختها و کرسیها چیزی میخورند و بر بالای صندلیها و کرسیها
می نشینند و میخوابند بر روی بسترهای بلند میخوابند

فصل پنجم در بیان صنایع کلیه اهل چین و علوم و مراتب ایشان پیش از آنکه شروع کنیم در بیان
تدبیر و ملک داری اهل چین ضرور است که در باب علوم و مراتب علمای ایشان چیزی چند
مذکور سازیم چرا که جزو اعظم ملک داری و سیاست ایشان درین منحصر است اگرچه پادشاهان
آنملک حکما نیستند لیکن تدبیر و ملک داری بمشورت و استصواب علما و حکما می کنند کتب علمی
ایشان بسیار تفاوت دارند از کلام و زمره عوام ایشان الفاظ کتابها با الفاظ عوام همین قدر
در ترکیب تفاوت دارند مردم چین حروف تهجی ندارند و جمیع الفاظ اهل چین که بکتابت پیش
ندارند و هر چیز را یک علامت خاص وضع کرده اند بنوعیکه هرچه قدر اشیا و حقایق در عالم
هست همانقدر حروف و علامت وضع کرده اند چنانچه زیاده از هفتاد هزار حرف
علامت میشود و هر کسی که ده هزار حرف و علامت آموخته باشد کم و بیش میتواند نوشت [illegible]

[illegible]

دارند که از میوه درختی می کشند و بکار می برند همان خاصیت دارد که گذشت لیکن آنقدر جلا
و روشنائی ندارد و درین ملک عقاقیر و ادویه حاره بسیار است بعضی در نفس چین حاصل
می شود مثل زنجبیل و دارچینی و بعضی را از ولایتهای گرد و نواحی می آورند مثل فلفل و
جوزبوا و امثال آن چون این ادویه را از مواضعات نزدیک می آورند بسیار ارزان
و کم بها اند شوره در آن ملک بسیار بهم میرسد آنرا صرف میکنند در باروت برای آتشبازی
و تماشا چرا که در استعمال توپ و تفنگ آنقدر مهارت ندارند لیکن در عمل آتشبازی بحد
اعلی رسیده اند چنانچه هر چیز را تقلید می کنند و تصرفات غریبه و عجیبه می نمایند من خود
دیدم در دار السلطنه و پای تخت نانکین که در ماه اول سال که پیش ایشان عید بزرگست آن
قدر باروت در آتشبازی خرج شد که از برای جنگ دو سال متصل کفایت می کرد

فصل چهارم

در بیان صنایع جزئیه اهل چین باتفاق جمیع مردم و تجربه معلوم می شود که مردم چین در هنر
و صنایع جزئیه بسیار مهارت و وقوف دارند و این عجیب نیست زیرا که در آن ملک مصالح
و ماده هر هنر موجود است و مزد و منافع هنر نیز عقلهای ایشان را قدرت و حدت می بخشد ما درین
فصل جمیع هنر و صنایع ایشان را تفصیل نخواهیم آورد بلکه تنها هنر و صناعتی را ذکر خواهیم
کرد که با هنر و صنایع اهل فرنگ مغایر است در عمارت خود پروا ندارند که بنیاد و بنیان
محکم داشته باشند و بسیار مدت بمانند و چون از اهل فرنگ می شنوند که عمارات فرنگ
بنیاد عمیق و محکم دارند تا هزار سال و دو هزار سال می باشند بسیار تعجب مینمایند چون عمارات
ایشان بصد سال نمیرسد دایم الاوقات باید که حصار شهر و دیوار خانه ها را مرمت و تعمیر
نمایند باسمه و چاپه کتابها در ملک چین قدیمتر از ملک فرنگست و روش چاپه کردن ایشان غیر طور
چاپه فرنگست و آن چنان است که در کاغذ مطلب را نوشته آنرا بر تخته چسپانیده بعد ازین
حروف نوشته را بر روی تخته می کنند بنحوی که حروف برآمده باشد مثل سنبت پس کاغذها
را دور کرده بآن تخته کتابها چاپه میشوند چنان بجلدی و زودی باسمه میکنند که در یک روز
یکهزار و پانصد ورق یکنفر باسمه می کند و بطریق دیگر هم باسمه میکنند که بر سنگ هر حرف

ریوند چینی آنقدر وفور دارد که کسی خواهد مفت و بی قیمت از جنگلها بر می آورد و نمک در آن
ملک نه همین در سواحل دریای شور حاصل می شود بلکه در درون چین آبهاست که از آنها بآسانی
نمک پیدا کنند اگر چه نمک در آنجا وافر است ولیکن چون همه مردم آنجا نمک میخورند بی نمک
چیزی نمی توانند خورد از این سبب حاصل دزکوة نمک در خزانه پادشاهی مبلغهای کلی جمع می شود
و سوداگران نمک در آن ملک بغایت دولتمند و متمول اند و شکر و عسل بسیار حاصل می شود
ولیکن استعمال شکر بیشتر است موم سه قسم است در آنجا یکی از عسل دیگر از کرمها حاصل
میشود که آن کرمها را برای همین مطلب بالای درختها می برند و این موم سفید تر و روشن تر و کم
چسبنده تر از موم عسل است قسم سوم را از میوه درختی میگیرند که در سفیدی کمتر از موم سفید
قسم دوم نیست لیکن در روشنائی بغایت کمتر از آنست اقسام کاغذ در چین میشود لیکن
همه زبون اند چرا که کاغذهای آنجا قابل نوشتن نیستند از هر دو طرف و ورقهای آنها یکذرع
یا دو ذرع در طول می باشد قطع نظر نموده از ذکر اکثر چیزها مثلا از سنگهای مرمر که برنگهای
گوناگون منقش میسازند و دیگر سنگهای قیمتی و صمغها و چوبهای خوشبو و امثال آنها لیکن نمی
توان گذشت از ذکر آن گیاه که برگهای آنرا جوشانیده شرابی سازند که آنرا چای
خوانند چنان معلوم می شود که استعمال چای بسیار قدیم نباشد زیرا که نزد چینیان حرفی
نیست که از برای نوشتن او وضع شده باشد برگهای گیاه مذکور را در وقت بهار چیده در
سایه خشک کنند و نه همین شربت از آن می سازند و در وقت طعام می خورند بلکه بطریق
قهوه مهمانان خود را بدان ضیافت می کنند و میخورانند طریق پختن آن آب را جوش داده
برگ مذکور را در آن می اندازند و بعد از ساعتی آن آب را صاف کرده در وقت حاجت
بکار برند و نیز فراموش نتوان شد از ذکر یک قسم قیر مانند شیر که از پوست درختی می کنند
و از آن صمغی می سازند که آنرا سیه گویند و آنرا برنگهای گوناگون ملون ساخته در و دیوار
و کرسی و صندلی و آلات و اوزار و کشتیها و جهازها و خانهای خود را بدان می اندایند تا مثل
آئینه روشن و درخشان میشود از این جهت مردم چین دستارخوان بر روی تخته کرسی نمی گسترانند
اگر احیانا چربی یا شوربائی بر تخته کرسی بریزد باندک آبی شسته شود سوای آن قیر روغن دیگر

پشم سفید اند و وقوف ندارند که از آن سقرلاط یا شال بافند لیکن از آن نمد و کلاه می‌مالند و در
ملکهای شمالی چین آن نمدها را فرش می‌کنند چرا که در آن ممالک سرمای سخت و صعب میشود
هرچند که ارتفاع و عرض آن ملکها برابر ارتفاع و عرض ممالک فرنگستان نیست ولیکن سرمای
آن ملک صعب‌تر است و سبب این صعوبت سرما هنوز ما را معلوم نشده مگر آنکه بگویم سبب آن
کوههای پربرف تاتارست که بآن ملک نزدیک است و از هر قسم فلزات در آن ملک از معادن
حاصل می‌شود و ظروف از یک جنس مس سفیدی میسازند که مانند نقره سفید است و از آهن
گداخته صنایع غریب و عجیب عمل می‌آورند و طلای آنجا کم عیار نیست لیکن از طلای فرنگ کم
قیمت‌تر است نقره و درم آنجا را سکه نمی‌زنند ولیکن خرج میشود بهمین قسم زر و درم برای سودا
و معامله بسیار مشکل است از آن مشکل‌تر آنکه آن درم بی‌سکه را موافق عیار آنها قیمت نمایند
ولیکن در اکثر محال مدار بفلوس مس است برای خرید و فروخت اجناس ریزه و استعمال
ظروف طلا و نقره در کار زرگران ایشان کمتر از بکار اکابر فرنگستانست و طلا و نقره بسیار
صرف می‌شود در زینه آلات و زیور زنان خصوصاً در زیور و زینه آلات سر و در سر سفره
و در خانهای ایشان بیشتر ظروف چینی استعمال میشود و بهترین آن ظروف در ولایت کیانسی
من توابع چین پیدا میشود و آنجا می‌سازند صنعت شیشه‌گری نیز در ملک چین هست اما
از شیشه‌های فرنگ زبون‌تر عمارات و خانهای ایشان عموماً و اکثر از چوب میسازند و دیوار
که از برای فاصله در میان خانهای می‌کشند از خشت است و بامهای خانها بر ستون چوبی
نهاده شده ستون چوب در آنجا کمیاب است لیکن عوض آن درختی سخت دارند که فرنگیان
آنرا آهن گویند چرا که رنگ و صلابت آن مانند آهن است آزاد درخت نیز در آن ملک
بسیار است از چوب آن درخت تابوت مردگان میسازند بانس و نی در آن ملک بسیار حاصل
میشود اما همین تنها در ملکهای جنوبی حاصل می‌شود به آن وفور و فراوانی نه تمام ملک
چین را کفایت می‌کند چوب برای هیمه و سوزانیدن سوای چوبهای متعارف یکنوع
قیر در آنجا حاصل می‌شود که در سوختن دود نمی‌کند و بخوبی میسوزد و آتش عظیم دارد و
گیاههای دوائی در آن ملک بسیار حاصل می‌شود که در جای دیگر پیدا نمی‌شود خصوصاً

وزیاد ترند ولهذا در آن ملک سواری آسان دارزانست اگر در جائی رودخانه یا نهری پیش بیاید
چه در آن ملک رودخانهای ونهرهای طبیعی وصناعی بمقداریست که اکثر ملک را بر جهاز نشسته
سیر می توان کرد وازین جهة جهازهای آنملک آن مقدارند که یکی از علمای متاخرین گفته
که مردم چین در آب کشتند که در خشکی یعنی نیمه مردم در خشکی ونیمه مردم در آب بسر برند
اگر چه این کلام مبالغه واغراق مینماید ولیکن تعجب نخواهد کرد کسیکه بر جهاز نشسته سیر ملک
چین کرده باشد ومرا یقین مینماید چراکه آنمقدار جهازات در ملک چین یافته می شود که در
سایر ممالک عالم یافته نمی شود ولیکن این را باید فهمید درباب جهازهای که در آب شیرین
روان میکردند چراکه جهازات دریای شور پیش چینیان کمترند وهیچ مناسبت بجهاز
فرنگیان ندارند باز آمدیم بر سر نقل وبیان اسپان ایشان بدانکه مردم آنها را رام نمی توانند
ساخت بل آنها را اخته میکنند وباین روش رام می کنند که آنها را درکار بارکشی در میآورند
واسپان سپاهیان قریب غیر متناهی اند لیکن بمرتبه بی همت وترسانند که بمجرد شنیدن
شیهه وآواز اسپان تاتار میگریزند وپریشان می شوند وچون آنها را نعل نمی بندند تاب
کوهستان وسنگزارها ندارند گوناگونی و [illegible] جانورهایی در آن ملک بسیار وبیشمارست زیراکه سوای
دریای پرماهی که بطرف جنوب میرود ودر مشرق وسوای رودخانهها تالابهای عظیم دارند که
بواسطه وسعت عرض وعمق آنها رود یا دریای خورد میتوان گفت ونیز حوضها وبرکههای بسیار
که هر روز از آنها برای خرید وفروخت وبرای خوردن ماهی بیحد وحساب میگیرند وبر می آورند وهرگز
کمی نمی کنند ودر جنگلهای چین شیر نمی باشد لیکن پلنگ وخرس وگرگ وروباه بسیارست
ودر پای تختی که پکین نامیده میشود فیلهای بسیاری پرورند ونگاه میدارند برای توزک و
نظام ونسق وفیلها را از ملکهای دیگر می آورند ازکتان مطلقا خبر ندارند ودر ملک ایشان
بهم نمیرسد وپارچها از پنبه می بافند گویند که تخم آنرا چهار صد سال پیش از این از ملک دیگر
بچین آورده اند وآنمقدار پنبه در آن ملک حاصل می شود که از برای لباس درخت تمام عالم
چنان مینماید که کفایت کند وصنعت وهنر ابریشم در آن ملک بسیارست وبغایت اعلا از آن
واز بعضی گیاهها پارچهای می بافند که آنها را در وقت گرما میپوشند واستعمال می کنند کار وهنر

و بسیار بعمل زراعت حبوبات می شود و میوه‌ها و خواکهه مشهور از هر قسم در آن ملک بهم میرسد سوای
بادام و زیتون و درختهای فرنگستان بر میسد هند سوای این سیرها انواع سیب‌های شیرین و خوشگوار
دارد که در هیچ جای دیگر مانند آن‌ها پیدا نمی‌شود و درخت انجیل و غیره درختان میوه دار بسیار
هم دارد و سیب شربتی خوش‌رنگ و بود را املک یافته میشود که شبیه است به شفتالوی کلان لیکن
بی چسم و بی دانه است نارنج و ترنج و لیمون و هر میوه که از درخت حار دار حاصل میشود در
تنوع و لذت و گوناگونی زیادتی میکنند بلکهای دیگر و همین طور میتوان گفت از خوبی و نفاست و
رنگارنگیها و سبزیهای گوناگون که مردم چین همیشه با آنها مداومت دارند چه در میان عوام الناس
ایشان بسیار مردم یافته میشوند که در همه عمر خود سوای سبزی چیزی دیگر نخورده اند بجهة سلوک
در پرهیزکاری و دینداری و انواع گلهای مختلف نیز درین ملک پیدا میشود بلکه بسیار گلهاست
که فرنگیان و سایر مردم با آنها معرفت ندارند لیکن مردم چین از رنگ گلها بیشتر محظوظ اند تا از
بوی آنها قبل از آنکه با فرنگیان نشست و خواست و معامله کنند از گلها عرق نمی کشیدند و بر آن
واقف نبودند در چهار صوبه چین درخت تنبول و بسیاری بسیار حاصل میشود و اقسام تیل و
روغن برای خوردن و سوختن بهم میرسد و بهترین همه اقسام تیلها تیل درخت سیاموس است
که خوشبو است و در اکثر بلاد چین لوفور تمام هست و یافته میشود شرابهای ایشان بسیار زبون تر
از شرابهای فرنگستانست و لیکن گمان مردم چین بر عکس اینست چون انگور آنجا کم است و شیرین
هم نمی شود بنابر آن در باب شراب کشیدن از انگور غفلت میدارند و تغافل مینمایند و شراب
از برنج و از چیزهای دیگر امثال آن می کشند و می سازند و آن شراب بغایت ایشان را خوش می آید و
محظوظ میشوند اکثر اوقات گوشت خوک میخورند و گوشتهای دیگر هم بسیار مثل گوشت گاو و گوسفند
و بز و ماکیان و مرغابی و غیره در هر جا و هر بلد بسیار و بیشمار بلکه گوشت اسب و خر و استر و سگ نیز
میخورند و در بازارها میفروشند لاجرم در بعضی جاها بجهة شکوه آن یا بجهة تعظیم زراعت گوشت گاو
و گاومیش نمیخورند و گوشت وحوش و سباع خصوصا گوشت آهو و خرگوش و پرندگان و طیور مختلف
فراوان و بیشمارند و به بهای اندک و ارزان میفروشند اسپان و امثال آن چهارپایان دیگر در
حسن و اندام و نمود مانند اسپان فرنگستان نیستند و لیکن در عدد و ارزانی از آنها بیشتر و زیاد

و هرچند که در چین هیچ جنگ و لشکرکشی نیست مگر در نزدیکی سد و دیواری که در یکطرف چین کشیده اند
هشت و دایم الاوقات زیاده از ده لک سپاهیان علوفه پادشاهی می یابند و مردم و ولایات
و ملکهای که نزدیک بچین ساکن اند باج و خراج بپادشاه چین میدهند در طرف مشرق سه ملک است و
در جانب غرب پنجاه و سه و در طرف جنوب پنجاه و پنج و در طرف شمال سه موافق آنچه در کتاب
مذکور مرقوم است و لیکن در این زمان که قلیلی از آنها باج میدهند و بعضی که باج میدهند زیاده
از آنچه میدهند از چین اشیای میبرند که مردم چین را چندان پروا نیست از باج و خراج گرفتن از ایشان
و هم از بزرگی و عظمت چین است که گرداگرد تمام ملک چه طبیعی و چه صناعی بحیطه است و فرو
گرفته شده از جبال و خندق و دیگر سختیها و محکمها چنانکه از طرف جنوب و مشرق این ملک بدریای
پیوسته است و آنمقدار جزایر در آن دریا نزدیک بیکدیگر واقع شده که بسیار مشکل و ممتنع است رسیدن
جهازات و کشتیها بساحل چین و از طرف شمال کوههای مرتفع و کرها و سنگهای کلان که اند که متصل
شده اند بدیوارها و حصارهای مستحکم و بسد چین که مسافت آنها چهارصد و پنج فرسخ است بوسیله
اینها خود را از تاخت و تاراج قوم تاتار و قلماق محافظت مینمایند از طرف مغرب قریب بشمال
بیابان و دشت ریگزار است که بسبب قحطی و نایابی آذوقه و آب دشمنان را مجال رسیدن
باینجا نیست و اگر برسند در همانجا مدفون و معدوم میگردند و از طرف مغرب قریب بجنوب کوهستان
و جنگلهای بسیار اند و چند ملکی قلیل نزدیک دارد که چینیان از ایشان مطلقا پروا ندارند بلکه آنها
چنان میشنند که از آنها بترسند یا ملک ایشان را آرزو بکنند فصل سوم در ذکر آنچه حاصل میشود در ملک
چین مردم چین در کتب و دفاتر خود به تفصیل ذکر میکنند اقسام و انواع چیزها که در هر دیار و هر
صوبه حاصل میشود چنانچه ذکر مجموع آنها با اختصار این کتاب منافات دارد و لیکن عموما هر آینه
میتوان گفت که هرچه ضروریات باشد برای خوردن و پوشیدن بلکه آنچه برای ناز و تنعم نیز درکار باشد
از جای دیگر نمی آورند بلکه در همان ملک بفراوانی و وفور تمام پیدا میشود و جرأت کرده میتوان گفت
که هرچه در فرنگستان و سایر بلاد بهم میرسد در چین نیز یافته میشود و اگر بعضی چیزها در چین بهم رسند
و بسیار چیزهای دیگر که در فرنگستان بهم نمیرسد جبر و تلافی آن میکند پس اولا هر جنس غله فراوان است
و حبوبات که خوراک چارپایان است و دواب هم بوفور تمام هست و در اکثر بلاد سالی دو مرتبه

که ملک بنامند در تحقیق اسم و اشتقاق همین قدر کافی است فصل دوم در بزرگی و وسعت چین
و وضع آن عظمت و وسعت ملک چین در جمیع کتب تواریخ اهل عالم مسطور و مذکور است اگر
نظر کنیم وضع و حدود ممالک چین خواهیم یافت که در تمام دنیا ملکی نیست برابر چین در بزرگی
و وسعت که یک نام داشته باشد زیرا که ابتدای عرض آن از طرف جنوب در درجه نوزدهم
در جزیره که آنرا (هینام) گویند یعنی در دریای جنوب و از آنجا بطرف شمال بچهل و دو درجه میرسد
که در آنطرف دیوار کشیده اند از ترس مردم تاتار و ابتدای طول آن ملک از جزایر خالدات یکصد
و دوازده درجه است و انتهای طول او یکصد و دو درجه و محدود است بدریای مشرق و اینمقدار
ملک را من خود تحقیق کردم در هر جا که مسافر بودم با اسطرلاب و دیگر آلات نجومی در باب عرض
مذکور چون پادریان در انطرف سفر کردند مرا هیچ شک نیست اما در طول اگر کسی تفاوتی بیابد
بدانند که آن چیزها به تجربهای مکرر معلوم تر و روشنتر میگردد پس ازین چیزها ظاهر شد که اکثر
بلاد آن ملک در اقلیم معتدل واقع شده اند و غلط کردند جمعی از علما که چین را تا پنجاه و سه درجه
شمالی مبسوط کرده اند اکنون تا کسی گمان نکند که این وسعت کده ملکی ویران و بیحاصل است
بتفصیل بیان کنم درینمقام آنچه در کتاب مردم چین که نام آن کتاب رسم چین است خوانده ام
مینویسم بدانکه در چین دو دیار است که پای تخت و دار السلطنهٔ ایشان است یکی را (نانکین)
گویند یعنی پای تخت جنوبی و دیگر را (پکین) گویند یعنی دار السلطنهٔ شمالی سوای این دو دیار
سیزده دیار دیگر بند که مجموع پانزده ۱۵ دیار باشد و این پانزده دیار را قسمت میکنند به یکصد ۱۵۸ و
پنجاه و هشت صوبه که هر یک از آنها را فو میگویند و نیز هر یک از آنها را دوازده یا پانزده شهر دارد
سوای مزرعها و دهات و قلعهها و از جمله آن شهرها دو صد و چهل و هفت شهر معظم و سواد اعظم اند
که آنها را چو گویند امتیاز اینها از شهرهای دیگر اکثر باعتبار شرافت است نه باعتبار وسعت و
کلانی آن شهرها و عدد سایر شهرها یکهزار و یکصد و پنجاه و دو ۱۱۵۲ میرسد که آنها را هین نامند و عدد مردمان
که باج و سرشماری به پادشاه میدهند یکصد و هشت میلیون و پنج لک و پنجاه هزار و ششصد و
یک نفر اند و در میان آن جماعت باج گذار زنان و جوانان و اطفال و خواجه سرایان و سپاهیان
و خویشان پادشاه و عاملان و منصبداران و امرا و علما و بسیار مردم دیگر نیستند و معاف اند

ابریشم حاصل می شود که نه تنها متوطنین آنجا را از خرد و کلان وادنی و اعلی که ابریشم میپوشند
کفایت میکند بلکه ابریشم بحد و حساب از آنجا باطراف دنیا و ممالک دیگر می برند در کتب تواریخ
چین مذکور است که صنعت و عمل ابریشم در دو هزار و ششصد و سی و شش سال قبل از تولد حضرت
عیسی علیه السلام در چین متعارف بود و پس چنین معلوم میشود که صنعت و هنر ابریشم از چین ببسیار
بلاد و دیگر ممالک دنیا رسیده باشد اما عجب آنست که هیچ یک ازین نامها در میان ایشان متعارف
نیست قاعده و قانون مردم چین است که هر سلسله و هر قبیله که بمسند سلطنت می نشینند ملک را
باسم خاص مینامند مثلاً چون سلطنت و پادشاهی از سلسله و قبیله بگردد و بسلسله دیگر رسد آن سلسله
ملک را باسم و لقب سلسله و قبیله خویش نامند زیرا که در کتب قدمای ایشان چنین بنظر رسید که
چین را بعضی تان مینامیدند یعنی بغایت [illegible] و پس از آن آنملک را یو نامیدند یعنی آرام بعد از آن
هیا نامیدند یعنی عظیم بعد از آن سیام خواندند یعنی آراستگی بعد از آن جو نامیدند یعنی کامل و پس
از آن هان خواندند یعنی کهکشان و آن قوم که الحال سلطنت میرانند آنرا مین نامیدند یعنی روشنائی
بکثرت استعمال لفظ تا بر آن افزودند تا مین گفتند یعنی روشنائی عظیم و نزدیکان مردم گرد و نواحی
چین چون ازین نامها بسیار واقف نبودند هر یک آنملک را بنامی خواندند چنانچه مردم کوچین سین
و مردم شام چین و مردم جیپان تان و قوم تاتار هان گفتند و بعضی مردم مغرب آنملک را خطا میخواندند
و سوای آن نامها که هر سلسله از پادشاهان آنملک را بآن نامها نامیده اند نامهای دیگر نیز هست که
اهل چین همیشه ملک خود را بآن مینامند چنانچه چیو کو و چیو هوا که یعنی اول ملک و دوم باغ بود
که هر یک ازین دو در میان دنیا باشد بزعم اهل چین و سبب این نامها آنست که مردم چین آسمانرا
کروی و زمین را مربع تصور کرده اند و گفته اند که چین در میان آن مربع واقع شده است لهذا هرگاه
در صورت اقالیم مردم فرنگ میدیدند که چین در گوشه از مشرق واقع است آزرده میشدند
بنابرین پادری الکیوس در صورت اقالیم که بزبان چینیان ساخته بود چین را در میان آن نصب
کرد لیکن متأخرین و مردم این زمان چین بر غلط خود واقف شده خجل میشوند و متقدمین خود را سخریه
و استهزا مینمایند پادشاه آن مملکت خود را صاحب عَلَم میدانند و مینامند چرا که آن مردم را چنان
گمانست که بغیر از ملک ایشان در دنیا ملک دیگر نباشد و ملکهای نزدیک را قابل و لایق نمیدانند

روزه خود را بر سعادت ابدی اختیار نکند از جمله سخنان انجیل است که هر درختی را باید
از میوه آن شناخت یکی از آن علومی که امروز بحال ما بسیار سودمند است دانستن علم تاریخ
واطلاع بر احوال گذشتگان وملل سابقه است اما نه آن تاریخی که مقصود از آن گذرانیدن وقت و
شنیدن اسمار وافسانه ها باشد بلکه مقصود از علم تاریخ آنست که احوال گذشتگان را در اعصار
سالفه از روی تواریخ معتبره خوانده و دقت کرده ببینیم مللی که در هر عصر ترقی کرده اند یا به مصائب
گرفتار بوده اند وچه تدبیر بکار بردند تا از آن مصائب خلاص شده در شاهراه ترقی افتاده اند
تنزل و ترقی و انقراض ایشان از چه شد پس علی الخصوص نظر کن بسوی اهالی مملکت چین که در قدمت
نژاد [illegible] خودشان آنقدر غلو دارند که عقل از شنیدن آن انکار دارد که بواسطه اتفاق وسعی
وغیرتی که در صناعت و تجارت و کتاب علوم داشتند در اندک مدتی صاحب چه اقتدار عظیم
شدند وگوی سبقت از همگنان ربودند لهذا بخاطر فاتر رسید که مجملی از حالات مملکت چین و اخبار
سلاطین آن مرز و بوم و رسوم و عوائد آن مملکت را از ازمنه سابقه الی زماننا هذا در سلک تحریر
کشد تا آیندگان از گذارشات گذشتگان عبرت گیرند و تجربه آموزند سوید این مقصد کتاب
تاریخ چین مرقومه سنه ۹۷۰ هجری از جناب مسیحا خصلت پادری اکیوس که فرنگی خان او را از
انگریزی بفارسی نقل کرده اساس قرار داده وکتاب سفرنامه لارد مکرتنی که در سنه ۱۲۰۷ هجری
در مدت استقامت خود در پکن پای تخت چین نوشته ترجمه کرده بر آن افزوده و به مرآت
الزمان موسوم داشته و به یازده فصل بانجام رسانیدم

فصل اول در تحقیق اسم چین و اشتقاق آن بدانکه این مملکت عظیم که انتهای ربع مسکون است
در طرف مشرق باسمهای مختلفه باهل فرنگ رسیده قدیم ترین نام آن سنگ در زمان بطلیموس
چین بود بعد از آن مرقس یونانی خطائی نامید اما اسم مشهورترین چین است چنانکه از مردم پرتگال
نقل است چرا که جهازها وکشتیها بسیار از مردم پرتگال بدانطرف رسیدند وظن غالب آنست که
این مملکت همان ملک باشد که آنرا هیپافوکوردم می نامند یعنی خورندگان گوشت اسب چرا که
در تمام این ممالک گوشت اسب خورده میشود چنانکه در ممالک فرنگ گوشت گاو و نیز شک
ندارم که این همان ملک باشد که آنرا ملک ابریشمی می گفتند یا شهر ابریشم زیرا که در آن ملک آنقدر

حسب الفرموده جناب مستطاب مستغنی الالقاب آقا میرزا محمد ملک الکتاب زید عمره و توفیقه
علی ید افقر الخلیقه والکتاب احقر الحاج میرزا مهدی گیلانی الاصل طهرانی المسکن سمت تحریر
یافت و قد فرغ من تسویده یوم الخامس من شهر جمادی الاولی من شهور احدی عشر و ثلثمائة
بعد الالف من الهجرة النبویه علیه من ربه الآلاف الصلوة والسلام والتحیه سنه ۱۳۱۱

الخط یبقی بعد صاحبه زمانا
وکاتب الخط تحت التراب مدفونا

پادشاه حالیه چین



پادشاه حالیه ژاپان



فهرست ما فی هذا المجلد یشتمل علی احدی عشر فصول و خاتمه